

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

-
- سرشناسه : خدادادیان، فرشید، ۱۳۵۰ - .
- عنوان و نام پدیدآور: نفت و زندگی: بازخوانی تاریخ اکتشاف و تاثیرگذاری نفت بر تحولات اجتماعی و سیاست در ایران / مؤلفان فرشید خدادادیان و اسماعیل کریمیان کاکلکی.
- مشخصات نشر: تهران: سامان دانش، ۱۳۹۶.
- مشخصات ظاهری: ۳۴۰ ص.: مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۷۶۶-۷۰-۵
- وضعیت فهرست نویسی: فیبا
- یادداشت: کتابنامه.
- موضوع: نفت -- ایران -- صنعت و تجارت -- جنبه‌های اجتماعی
- موضوع: Petroleum industry and trade -- Social aspects -- Iran
- موضوع: نفت -- ایران -- صنعت و تجارت -- جنبه‌های سیاسی
- موضوع: Petroleum industry and trade -- Political aspects -- Iran
- موضوع: تحولات اجتماعی -- ایران
- موضوع: Social change -- Iran
- موضوع: نفت -- ایران -- تاریخ
- موضوع: Petroleum -- Iran -- History
- موضوع: نفت -- ایران -- اکتشاف‌های زیرزمینی
- موضوع: Petroleum -- Iran -- Prospecting
- شناسه افزوده: کریمیان کاکلکی، اسماعیل، ۱۳۵۱ - .
- رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۴۴۳ خ۹۲ الف/۹۵۷۶ HD
- رده بندی دیویی: ۳۳۸/۲۷۲۸۲۰۹۵۵
- شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۲۹۹۹۰
-

نفت و زندگی

بازخوانی تاریخ اکتشاف و تأثیرگذاری نفت
بر تحولات اجتماعی و سیاست در ایران
با تکیه بر اسناد و تاریخ شفاهی

مؤلفان

فرشید خدادادیان اسماعیل کریمیان کاکلکی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تهران - ۱۳۹۶



نفت و زندگی (بازخوانی تاریخ اکتشاف و تاثیرگذاری نفت بر تحولات اجتماعی و سیاست در ایران با تکیه بر اسناد و تاریخ شفاهی)

□ نگارش: فرشید خدادادیان، اسماعیل کریمیان کاکلکی

□ صفحه‌آرا: هاجر حسن‌زاده

□ خدمات فنی: محمد قاسمی

□ لیتوگرافی: سروش

□ چاپ: نقشینه

□ چاپ اول: ۱۳۹۶

□ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ISBN: 978-600-7766-70-5

□ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۷۶۶-۷۰-۵

■ تهران: ضلع شمال غربی پل سیدخندان، نبش خیابان شریعتی، ساختمان ۱۰۰۰، واحد ۶

همراه ۰۹۱۳۳۸۲۸۶۵۱ | دورنگار ۲۲۸۶۲۷۰۱ | صندوق پستی: ۱۶۳۱۵-۱۷۱۱

Printed in The Islamic Republic of IRAN

* کلیه حقوق محفوظ است.

به جای مقدمه

تاریخ ایران خصوصاً در قرن اخیر بدون شک بیش از هر موضوع دیگر متأثر از صنعت نفت است.

اکتشاف نفت در ایران و پس از آن شکل‌گیری صنعت نفت در این کشور و تولد اقتصاد نفتی باعث گردید تا حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و مهمتر از همه سیاسی کشور متأثر از بودن نفت و نفتی بودن ایران باشد.

جنبه‌های مختلف این تأثیرگذاری تا کنون در تحقیقات و تألیفات متعدد داخلی و خارجی آورده شده و بدون شک مقالات تاریخی در این زمینه خصوصاً با رویکرد تاریخ شفاهی در روزگار ضرورت کوتاه‌گویی و کوتاه‌نویسی، مخاطبان بیشتری دارد.

این مجلد مجموعه‌ای است از مقالاتی با این دستور کار که پیش از این در نشریات و رسانه‌های چاپی و الکترونیک مختلف منتشر گردیده و در تدوین آنها دو اولویت مد نظر بوده. نخست توجه به منابع دست اول از جمله اسناد، مکاتبات، جراید و نشریات به‌عنوان راویان مستقیم و بلاواسطه هر اتفاق و رویداد؛ دوم توجه به خاطرات و دانسته‌های افراد حاضر و ناظر بر رویدادها به‌عنوان مصادیق تاریخ شفاهی.

امید است این مجموعه به سهم خود به بازخوانی جنبه‌های مختلف تأثیرگذاری صنعت نفت بر جنبه‌های مختلف زندگی ایرانیان مفید واقع گردد.

فرشید خدادادیان، اسماعیل کریمیان کاکلکی

فهرست

□ عنوان	□ صفحه
به جای مقدمه	۵
بخش اول: اکتشاف	۱۱
جستجوی طلای سیاه در قصر شیرین	۱۳
از لالی تا نفت سفید	۲۳
آغاچاری از تیول مغول تا تولید نفت	۲۸
تیرماه داغ کمپانی برادران ویلیامز در خوزستان	۳۱
حفر چاه در شمال برای رسیدن به ینگگی دنیا	۴۱
از بندر شاه تا دامغان در جستجوی برای "نفت لامپ"	۴۸

۵۳	بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت
۵۵	سنیورها، جونیورها و بی نام‌ها در آبادان
۶۰	گزارشی از مناطق نفت‌خیز در بهار ۱۳۲۶
۷۰	"مهرگان در مناطق نفت‌خیز"
۷۵	کتاب و کتابخوانی در صنعت نفت
۸۱	کارتینگ و کریکت در صنعت نفت
۸۵	فوتبال و نفت
۹۰	"دوش آخر"
۹۶	محرم در مناطق نفت‌خیز
۱۰۴	اضافه حقوق سالیانه کارگری و کارمندی
۱۰۸	دیدن مراسم آغاز سال نو میلادی با تلویزیون رنگی در آبادان
۱۱۴	از "جا بالون" تا "فرودگاه"
۱۱۸	چه کسانی مسافران بیرمنگام بودند؟
۱۱۸	"اعلان راجع به اعزام محصل"
۱۲۳	بهداشت محیط
۱۲۷	بیمارستان شهریوری "ایرج"
۱۳۱	خدمات درمانی در نفت
۱۳۴	از آبادان تا رامسر
۱۴۱	شاگردان ممتاز
۱۴۳	اول مهر دانش آموزان شرکت ملی با کفش ملی
۱۴۸	باشگاه نفتون، یادگاری از روزگار رونق مسجدسلیمان
۱۵۰	پل سینا و پل "دک دکو"
۱۵۷	پاپانوئل در خوزستان

شام کریسمس ۱۶۱

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت ۱۶۷

نخستین اعتصاب‌های کارگری در کمپانی نفت انگلیس و ایران ۱۶۹

انفجار خط لوله نفت توسط مبارزان زرگانی در جنگ جهانی اول ۱۷۵

جنگ شهرپور و خداحافظی با سیل هیتلری! ۱۸۱

هفتکل در شهریور ۱۳۲۰ ۱۹۰

نوروز ۱۳۳۰، انعکاس ملی شدن نفت ایران در مطبوعات جهان ۱۹۷

اهتزاز پرچم ایران بر فراز پالایشگاه نفت آبادان ۲۱۰

داستان تهیه‌ی تابلو هیئت مدیره موقت ۲۱۹

وداع با آبادان ۲۲۴

روزی که خرمشهر مرکز اصلی شرکت ملی نفت ایران شد ۲۲۹

پایین کشیدن تابلوی کمپانی توسط روزه داران در تهران و کرمانشاه ۲۳۴

شب یلدا با "پول مصدقی" در یونیت عنبل سه ۲۴۰

"آبادان نباید خاموش بماند" ۲۴۷

از توزیع کوپن ذغال در تهران تا خانه‌سازی در آبادان ۲۵۲

بخشنامه هفت بهمن ۱۳۳۰ هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران ۲۵۷

مناطق نفت خیز در آذرماه ۱۳۳۰ ۲۶۲

روایت اول شخص مکتوب (!) از واقعه‌ی سی تیر ۱۳۳۱ ۲۶۸

پانزدهم مهرماه، در سالهای ملی شدن نفت ۲۷۷

قشقای‌ها و کودتای ۲۸ مرداد ۲۸۶

باغ الهیه، شاهدی بر تاریخ نفت ایران ۲۹۱

دسامبر خونین مناطق نفت خیز ۲۹۷

- ۳۰۱..... بچه‌های انقلابی اسکاچ کرسنت
- ۳۰۸..... سندیکای کارکنان صنعت نفت و انقلاب ۵۷
- ۳۱۴..... آخرین روز تابستان ۱۳۵۹
- ۳۲۴..... فیدوس، روزی برای کار و روزی برای جنگ
- ۳۳۱..... از دفتر مرکزی کمپانی نفت تا موزه دفاع مقدس
-
- ۳۳۷..... منابع و مآخذ

بخش اول اکتشاف

جستجوی طلای سیاه در قصر شیرین

نیمه اول خرداد هر سال، یادآور اکتشاف نفت در خرداد ۱۲۸۷ در ایران با حفرچاه شماره یک مسجد سلیمان است. اما این نخستین چاهی نبود که توسط کاوشگران نفت حفاری شد. پیش از آن در دو محل "چاه سرخ" در جوار منطقه قصر شیرین استان کرمانشاه و "مامتین" رامهرمز تلاش‌هایی بدین منظور صورت گرفته بود. تلاشهایی که پس از صدور امتیاز نامه داری در ۱۲۸۰ خورشیدی، با کاوش در قصری باستانی در کرمانشاه برای طلای سیاه آغاز شد.

در حقیقت، آغاز عملیات اجرایی قرارداد نفت داری در ایران، توسط "رینولدز"، مهندس حفار نماینده او از منطقه قصر شیرین آغاز

شد.^۱ در پیوندی عجیب، آثار باستانی سرزمین ایران با منابع نفت و گاز کشور پیوندی مستقیم داشتند. اگر بعدها و در خرداد ۱۲۸۷ در جوار یک آتشکده باستانی در منطقه بختیاری، اولین چاه نفت ایران و خاورمیانه به بهره‌برداری رسید، در منطقه کرمانشاه نیز در "قصر شیرین" و در نزدیکی مجموعه‌ای از آثار باستانی برجای مانده از روزگار ساسانی، تلاش برای اکتشاف نفت شکل گرفت.

سالها پیش از انعقاد قرارداد داری، در حدود سال ۱۸۹۱ میلادی حاکم وقت ولایت کرمانشاهان که شنیده بود در ولایتش قیر و چشمه‌های نفت وجود دارد از "ژاک دمورگان"، رئیس گروه باستان‌شناسی فرانسوی که در منطقه فعالیت می‌کرد خواست تا در این زمینه نیز تحقیق نماید. تحقیقاتی که بعدها در گزارشات دمورگان نیز بدان اشاره و وجود منابع نفت در منطقه کرمانشاهان را تایید می‌کرد.

علاوه بر این در روزگار منتهی به عقد قرارداد داری نیز در منطقه سرپل ذهاب، دو تن از خوانین کرد به نام‌های عزیزخان و محمدکریم خان، مالکیت چشمه‌های نفت منطقه را در اختیار داشته و رینولدز، نماینده داری نیز در زمان حضور خود در منطقه کرمانشاهان برای جلب موافقت ایشان برای انجام عملیات حفاری

۱. روایت نفت (به قلم راقم این سطور)، چاپ دوم ۱۳۹۳، انتشارات روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران، تهران، صفحه ۱۱.

تلاش فراوان نمود.

اطراف و اکناف منطقه قصر شیرین، از منطقه‌ای که هم مرز با دولت عثمانی بود تا امتداد جنوبی مرز که به "نفت شهر" کنونی می‌رسید و از شرق قصر شیرین تا "سرپل ذهاب" و تنگ گراو و کرند غرب تا کرمانشاهان و طاق بستان، دو موضوع در کنار هم مشهود بود. آثار باستانی و چشمه‌های خودجوش نفت و به همین دلیل نیز بود که پیش از اینکه گروه کاشفان نفت به کوهپایه‌های زاگرس و سرزمین بختیاری بروند، در این منطقه همجوار با مرزهای عثمانی شانس خود را آزمودند.

موضوعی که البته مورد موافقت حکومت ایران و بهتر بگوییم نماینده ایران در موضوع قرارداد نفت یعنی آنتوان کتاچی، بازرگان ایرانی ارمنی و تاثیرگذار در انعقاد قرارداد داری نبود. آن هم به دلایل سیاسی و در حقیقت نگرانی از کارشکنی همسایه قدرتمند در کار صنعتی شدن ایران قاجاری.

علاوه بر گزارشات دمورگان در خصوص وجود چشمه‌های نفت در منطقه قصر شیرین، شواهد مستند دیگری نیز در این زمینه وجود داشت. در جریان معرفی ایران به داری برای تشویق وی به عقد قرارداد نفتی، این سرمایه‌گذار بریتانیایی، زمین‌شناسی بنام "برلز" H. T. BURLS را به‌مراه دستیاری بنام "دالتن"، استخدام و به ایران اعزام نمود.

این دو پس از انجام بررسی‌های خود در غرب و جنوب غرب ایران، وجود چشمه‌های نفتی که موید وجود منابع عظیم نفت و گاز در این خطه از ایران بود را به سمع و نظر داری رساندند. "برلز" در عین حال به کمبود آب و همچنین چوب در منطقه قصر شیرین اشاره کرد. منابع اولیه‌ای که برای تولید نیروی بخار بسیار ضرورت داشت. متروک بودن محل، کمبود نیروی کار و از همه مهمتر اختلافات محلی و ناامنی سرمایه‌گذاری اقتصادی، از دیگر مواردی بود که در گزارش آنها آمده بود.

اما رینولدز، مهندس حفار مستخدم داری، عزم خود را جزم نموده بود تا جستجوی نفت در ایران را از نزدیکی مرز عثمانی آغاز نماید. رینولدز در ماه اوت سال ۱۹۰۱ از لندن عازم ایران شد و در دهم سپتامبر، قبل از آنکه به قصر شیرین و منطقه چیا سرخ (=چاه سرخ) عزیمت کند، دو هفته‌ای را در تهران توقف کرد و سپس عازم کرمانشاهان شد.

کرمانشاه، با بیستون تاریخی خود واجد پیشینه‌ای کهن از تاریخ ایران زمین است و از آنجا به سمت سرپل ذهاب و قصر شیرین که حرکت نمایید باید از گردنه موسوم به "پاتاق" عبور کنید. بنای باستانی موسوم به "طاق‌گرا" در این گردنه وجود دارد و یادگاری از روزگار ساسانی و احتمالاً مربوط به زمان خسرو دوم، یعنی از ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی است. این گردنه همان است که والتر هینتس ایران

شناس معروف در سفرنامه خود بدانجا اشاره و این گردنه تاریخی را اینگونه معرفی می‌کند؛ "از این جا کوروش و داریوش و خشایارشا به پایین تاخته‌اند تا بابل را بگشایند. اشکانیان هم برای بر انداختن سلوکیه از این راه گذر کرده‌اند و ساسانیان برای برانداختن فرمانروایی اشکانی و پس از اسلام ایرانیان از شرق کشور در نهضت‌های آزادی خواهانه برای رویارویی با خلیفه‌های عرب در بغداد از این راه گذشته‌اند."^۱

علاوه بر این گوردخمه‌های سرپل ذهاب و نهایتاً مجموعه آثار باستانی قصر شیرین شامل، آتشکده چارقاپی، عمارت خسرو و همچنین شبکه آبرسانی باستانی این منطقه از جمله مواردی بودند که رینولدز نیز هنگام عزیمت از تهران به کرمانشاه و از آنجا به قصر شیرین، از آنها دیدن و با گزارش کارشناسان قبلی که برای شناسایی منطقه آمده بودند مطابقت می‌داد.

"این اجنبی چشم آبی انگار وجب به وجب خاک ما را می‌شناخت؟! نقشه داشت و هر جا که می‌رسیدیم کاغذ و دوات در می‌آورد و چیزهایی می‌نوشت. به گمانم نقشه گنج داره‌ای لاکردار..."

این جمله‌ها را براتعلی از مستحفظین عزیز خان می‌گفت که رینولدز را از کرمانشاه تا سرپل همراهی کرده بود و تعجیش وقتی بیشتر شده بود که رینولدز بوسیله مترجم همراهش از وی سراغ چشمه‌های نفت

۱. والتر هینتس: سفرنامه، ترجمه پرویز رجبی، ۱۳۹۲، ایران شناسی، تهران، صفحه ۷

عزیزخان را گرفته بود!

رینولدز در قصرشیرین از آتشکده چارقاپی هم بازدید کرد. این آتشکده که امروز نیز بقایای آن وجود دارد مطابق نقشه‌های منتشر شده از سوی سیاحان و باستانشناسان سده نوزدهم میلادی دارای پلان مستطیل شکل بود که با جهت شرقی غربی و با مصالح لاشه سنگ و آجر و ملاط ساروج ساخته شده بود. ورودی اصلی بنا در جبهه شرقی واقع است و در اطراف آن مجموعه‌ای از فضاها و حیاط قرار دارد. تنها ساختمان این بنا که امروزه نسبت به سایر واحدها سالم تر باقی مانده، چارتاقی است که در منتهی الیه جبهه غربی احداث گردیده و احتمالاً در زمان بازدید رینولدز از این هم سالمتر بوده است.

طبیعی است که در زمانه‌ای که برای اطلاع از وجود منابع زیرزمینی نفت و گاز از لرزه نگاری و علم ژئوفیزیک خبری نبود، توجه به نشانه‌ها و رخ نموده‌های تصاعد نفت و گاز در سطح زمین، تنها یاری گر کاوشگران نفت در ایران و پیش از آن در دیگر مناطق نفتی جهان بود. اگر تصاعد نفت از صخره‌های پنسیلوانیا باعث شد تا کاوشگران نفت را پترولیم، به معنای روغن سنگ بنامند و در باکو نیز آتش فروزان طبیعی از دل خاک یاریگر کاوشگران بود؛ در غرب و جنوب غرب ایران نیز همین آتشکده‌های باستانی و چشمه‌های خودجوش نفت و گاز بودند که کدهایی از وجود نفت در منطقه را به

ذهن کاوشگران ارسال می‌کردند! در تشابهی قابل توجه، آتشکده‌های باستانی چارقایی در قصر شیرین و سرمسجد در میدان نفتون (مسجد سلیمان)، علاوه بر ویژگی‌های باستانی و تاریخی خود، واجد چنین کاربردی نیز بودند.

باور فرهنگی ساکنان محلی منطقه همواره برای بناهای باستانی و تاریخی خود، انگاره‌های مقدس را به‌مراه داشت. با چنین رویکردی شاید بتوان نخستین نمونه از رعایت قانونی حریم آثار باستانی و مقدس را در قرارداد داری ملاحظه نمود!

در فصل سوم از این قرارداد می‌خوانیم: "دولت علیه ایران اراضی بایره خود را در جایی که مهندس صاحب امتیاز بجهت بنا و تاسیس کارهایی که در فوق مذکور است لازم بداند مجاناً بصاحب امتیاز واگذار خواهد کرد... جاهای مقدس و جمیع متعلقات آنها در دایره‌ای که دو‌یست ذرع شعاع آن باشد مجزی و مستثنی می‌شود"^۱

این محدودیت قراردادی باعث می‌شد تا رینولدز نتواند در جوار این آتشکده باستانی کار حفاری خود را آغاز نماید (کما اینکه بعدها در میدان نفتون نیز همین موضوع باعث شد تا حفاری در حریم آتشکده سرمسجد انجام نشود) رینولدز از آنجا عازم منطقه‌ای موسوم به چیا سرخ یا کیاسرخ (=چاه سرخ) در منطقه مرزی با خانقین شد که

۱. قرارداد داری، مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۱۳۸۲، امور حقوقی

اهالی از وجود چشمه‌های خودجوش نفت و قیر در آنجا خبر می‌دادند و در گزارش برلز و دالتون و همچنین زمین‌شناس دیگری بنام "ردود" REDWOOD نیز اشاراتی بدان شده بود.

چون کلیه ماشین آلات و آذوقه ارسالی باید از طریق دریا به بصره حمل می‌شد و بعداً به بغداد و از آنجا به خانقین و نهایتاً منطقه چپا سرخ ارسال می‌شد، رینولدز و همکارانش علاوه بر مشکلات ناشی از جغرافیای صعب العبور منطقه و بی‌اعتمادی اقوام محلی، یک مشکل بزرگ دیگر نیز داشتند و آنهم کارشکنی عمال دولت عثمانی در خانقین بود.

حکمران عثمانی منطقه، اجازه عبور وسایل و ادوات سنگین حفاری را از پل خانقین نمی‌داد و بدین ترتیب باج خواهی می‌کرد. طبیعی هم بود که دولت عثمانی از دستیابی همسایه دیرپای شرقی خود به طلای سیاه خشنود نباشد و هرکاری انجام دهد تا این اتفاق در سرزمین میراث داران صفوی در حکومت قاجار نیفتد!

علیرغم تمامی گرفتاریهای محلی و سیاسی، حفاری اولین چاه نفت در چپاسرخ در هشتم نوامبر ۱۹۰۲ میلادی آغاز شد. ضربات مته حفاری سنگ سخت چپاسرخ را می‌شکافت و یکسال بعد در عمق حدود ۷۰۵ متری از سطح زمین، تصاعد گاز آغاز و متعاقب آن مقدار مختصری نفت نیز استحصال گردید.

تولید این نفت اما آنقدر زیاد نبود که ادامه آن مقرون به صرفه

باشد. رینولدز برای دومین بار شانس خود را در منطقه چپاسرخ و در نزدیکی چاه شماره یک آزمود و نفت حاصل از دومین چاه در ژانویه ۱۹۰۴ با فشاری افزونتر از نوبت پیشین آغاز و حتی به تولید یکصد و بیست بشکه در روز رسید.

تا اینجای کار، داری حدود یکصد و پنجاه هزار لیره از سرمایه خود را از دست داده بود و همین هنگام بود که در لندن به دوستانش گفته بود؛ "هر کیسه حجمی دارد و جیب من هم محدود است!" با این حال خبر کشف نفت در چپا سرخ باعث خوشحالی او و دوستانش در لندن شد. خوشحالی که زیاد طولانی نبود و در ماه مه همان سال (۱۹۰۴ میلادی) با انتشار خبر خشک شدن مخزن نفت چاه سرخ به ناامیدی بدل شد!

حفاری در منطقه چپاسرخ هرچند از نظر اقتصادی تجربه‌ای ناموفق بود اما باعث توجه همسایه غربی ایران به این منطقه گردید و شاید به همین دلیل نیز بود که در سال ۱۹۱۳ و تجدید نظر در خط مرزی ایران و عثمانی، این منطقه به عثمانی ملحق شد^۱ و امروزه در کشور عراق یکی از منابع نفتی این کشور محسوب می‌شود!

محدودیت‌های فنی و عملیاتی رینولدز در روزگار حفاری ضربه‌ای و با استفاده از نیروی محرکه بخار نتوانست طلای سیاه مدفون در زیر

۱. منصوره اتحادیه و اسماعیل شمس: نفت چپاسرخ کرمانشاه منتخب اسناد حکومتی ۱۳۹۳.

قصر شیرین را بیابد اما پیشرفت تکنولوژی این فرصت را به مالکان جدید منطقه چیا سرخ داد تا از نفت و گاز آن بهره مند شوند. رینولدز بعد از تلاش ناموفق در چیا سرخ به یکی دوجای دیگر، همچون مامتین در رامهرمز و دالکی در بوشهر نیز سر زد و سرانجام در نخستین روزهای خرداد ماه ۱۹۰۸ بود که در میدان نفتون، گوهر مقصود را ربود....

از لالی تا نفت سفید

شهرستان لالی در ۵۵ کیلومتری شمال شهرستان مسجد سلیمان واقع شده است و تا چند سال پیش جزء سه بخش اصلی شهرستان مسجد سلیمان بوده است. این شهرستان کوهستانی و زیبا با دشت‌های سرسبز و دیدنی جایگاه و محل کوچ زمستانی ایلات و عشایر بختیاری می‌باشد.

دشت لالی یا دشت لاله‌های سرخ لقبی است که بخاطر رویش گل‌های لاله و شقایق‌های آتشین در فصل بهار در این شهرستان می‌باشد. لالی بخاطر موقعیت طبیعی و جغرافیایی منحصر بفرد از ۱۷۰۰۰ سال پیش سکونت و استقرارهای اولیه و زندگی غار نشینی در آن بوجود آمده و طی هزاران سال مورد توجه بشر بوده است.

با کشف نفت در این منطقه دشت لاله خیز لالی به مرکز نفت خیز دیگری در منطقه خوزستان تبدیل گردید. لالی به سرعت به میدان نفتی مهمی در جنوب غرب ایران تبدیل شد و با ایجاد ابنیه سازمانی و مراکز خدماتی رفاهی به محل مهمی در جذب نیروی کار و همچنین سوداگران فعالیت‌های جانبی خدماتی تبدیل گردید.

ایجاد فرودگاه، باشگاه، سینما، فروشگاه، بیمارستان و ... از جمله خدماتی بود که در لالی ایجاد گردید و ساکنان آن روزگار لالی خاطرات زیادی از این اماکن و خدمات در سینه دارند. پل تاریخی لالی بر روی رودخانه کارون که پس از آبگیری سد گتوند متأسفانه به

زیر آب رفت، از جمله پل‌های معروف در منطقه خوزستان بود که ضمن تسهیل ارتباط این منطقه نفتی با محیط پیرامون، کمک فراوانی نیز به عبور و مرور فصلی عشایر در این خطه از ایران نمود. سرانجام پس از کاهش تولید نفت در لالی و از سوی دیگر ایجاد اماکن و تاسیسات عمومی شهری در این منطقه، در مورخ یازدهم اسفند ماه ۱۳۴۶ لالی از شرکت ملی نفت ایران به وزارت آبادانی و مسکن وقت واگذار گردید.

در صورتجلسه واگذاری این منطقه که به امضاء مسئولین شرکت و وزارت آبادانی آمده است: "شرکت ملی نفت ایران و وزارت آبادانی و مسکن در تاریخ یازدهم اسفند ماه ۱۳۴۶ نسبت به تحویل و تحول تاسیسات موجود در دشت لالی و لالی امبل بشرح زیر موافقت نمودند: ..."^۱

بدون شک عطر و خاطره لاله‌های لالی در مشام و دیدگان ساکنان دیروز آن دیار همواره ماندگار است.

یکی دیگر از مناطق نفتخیز قدیمی خوزستان "نفت سفید" نام دارد. منطقه "نفت سفید" در استان خوزستان؛ در حدود ۳۲ کیلومتری شمال غربی شهر "هفتکل" و ۷۲ کیلومتری شهرستان "مسجدسلیمان" واقع شده است و مساحت آن حدود ۴۸ کیلومتر مربع است. علت نامگذاری این منطقه بخاطر وجود

۱. روگرفت صورتجلسه واگذاری منطقه لالی به وزارت آبادانی (آرشیو شخصی نگارنده).

چشمه‌های خودجوش از نفت در منطقه است که تا قبل از اکتشاف صنعتی، نفت آن را بوسیلهٔ مشک و با الاغ به دیگر نقاط خوزستان می‌بردند و از آن برای تامین روشنایی و موارد بهداشتی استفاده می‌کردند.

چنانچه پیشتر آمد، چشمه‌های خودجوش نفت و گاز که از روزگاران بسیار کهن در مناطق مختلف ایران وجود داشته‌اند جلوه‌هایی بودند که ایرانیان بسیار پیشتر از بهره‌برداری صنعتی از نفت در یکصد سال اخیر با این منابع ارزشمند آشنا گردیدند و منطقه "نفت سفید" در استان خوزستان که یکی از شهرهای نفتی ایران محسوب می‌شد نیز یکی از مناطقی است که چنین چشمه‌هایی در آن وجود داشته است.

اما تفاوت چشمه‌های خودجوش این محل با نمونه‌های دیگر، تصاعد خودجوش میعانات گازی از طریق چاه طبیعی بود که باعث می‌شد تا ساکنین محلی ماده‌ای قابل احتراق همچون نفت را در اختیار داشته باشند و چون معمولاً نفت را با رنگ سیاه می‌شناختند، این ماده نفتی متفاوت را "نفت سفید" نامیده و منطقه یاد شده را واجد چشمه‌های نفت سفید معرفی نمایند. نفت سفید واقعی البته یکی از فراورده‌های نفت است که معمولاً در برج‌های پالایش بدست می‌آید اما نام نفت سفید بسیار پیش تر از انجام عملیات پالایش در ایران شناخته شده و متداول بوده و نشان می‌دهد که وجود میعانات گازی

در مناطق مختلف بهانه چنین آشنایی بوده است. خصوصاً وقتی به متون ادبی کهن ایران توجه می‌کنیم که عبارت نفت سفید در آنها آمده این آشنایی بیشتر خود را نشان می‌دهد. بعنوان مثال شعری از نظامی گنجوی در شرفنامه که می‌سراید:

جهانی چنین پر ز نفت سپید ز طوفان آتش نگهدار بید^۱
با مقایسه دوره زمانی نظامی گنجوی با دوره بهره‌برداری صنعتی و پالایش نفت به مشتقات مختلف از جمله نفت سفید متوجه می‌شویم که این واژه با معنای متداول صنعتی آن متفاوت بوده و جلوه‌ای طبیعی از تصاعد نفت و گاز و مشخصاً میعانات گازی در مناطق واجد این منابع بوده است. در رابطه با چشمه‌های خود جوش منطقه نفت سفید در کتاب بهره‌برداری از منابع نفت خلیج فارس می‌خوانیم: "در نفت سفید چشمه‌ای وجود داشت که روزانه مقداری نفت چراغ از آن استخراج می‌شده که گویا به اصفهان و حتی تهران هم حمل می‌شده است"^۲ در اینجا نیز همچون "مسجد سلیمان" وجود چشمه نفت بهانه عملیات اکتشاف بود.

حفاری در این منطقه از سال ۱۳۱۳ خورشیدی آغاز شد که منجر به کشف گاز شد. اولین چاه این منطقه که به نفت رسید، چاه شماره پنج است که در سال ۱۳۱۷ حفر شد. از آن زمان تا سال ۱۳۳۶ تعداد

۱. نظامی گنجوی: شرفنامه، تصحیح حسن وحید دستگردی به کوشش سعید حمیدیان، ج ۳، ۱۳۷۸، قطره، تهران، ص ۳۲۱.

۲. حسین بهزادی: بهره‌برداری از منابع نفت خلیج فارس، ۱۳۴۵، چهر، تهران، ص ۴۳.

بخش اول: اکتشاف □ ۲۷

چاههای منطقه نفت سفید به ۲۷ حلقه رسید که از ۱۰ چاه آن بهره‌برداری می‌شد و تولید روزانه این منطقه ۲۸ هزار بشکه در روز بود.^۱

نفت سفید سالیان متمادی با تولید نفت و گاز خود جایگاه مهمی در بین مناطق نفت خیز ایران داشت. در این منطقه نیز تاسیسات شهری جهت اسکان کارکنان شرکت نفت بوجود آمد و شهری شد برای ساکنانی که امروز نیز اگر چه در آن شهر زندگی نمی‌کنند اما خاطرات فراوانی از آن منطقه دارند.

"نفت سفید" شهری بود که با نفت بدنیا آمد و مردمان نفت سفید سالیان متمادی شاهد بهره‌برداری نفت و گاز از این منطقه بودند. امروزه نیز هر چند تاسیسات شهری از نفت سفید برچیده شده و بصورت منطقه ای متروک درآمده اما تولید در این منطقه ادامه داشته و زیر نظر شرکت بهره‌برداری نفت و گاز مسجدسلیمان همچنان فعال است.

ضمن اینکه گاز مصرفی شهرستان مسجدسلیمان و هفتکل نیز کماکان از گاز تولیدی این منطقه تامین می‌گردد. نفت سفید خاطرات فراوانی از فعالیت صنعت نفت در دل دارد که در نوع خود شنیدنی است. خاطراتی که در ذهن اهالی دیروز آن سرزمین ثبت شده است. در ذهن اهالی نفت سفید که امروز در سراسر جهان پراکنده اند.

۱. عباس طرفی: مدیران صنعت نفت، ج یک، صفحه ۳۸۴.

آغاجاری از تیول مغول تا تولید نفت

آغاجاری یکی از مناطق استان خوزستان است که در همجواری با استان کهگیلویه و بویراحمد قرار دارد. پیشینه تاریخی این منطقه به حدود سال ۶۹۹ هجری قمری باز می‌گردد. هنگامی که لشگریان مغول به فرماندهی "قتلغ خان" این منطقه کوهپایه‌ای را به تیول خویش در آوردند.

"قتلغ خان" پسر "توزخان" که از نژاد جغتای مغول بود و در جریان حمله مغول به ایران با گروهی انبوه از جنگجویان ایل خود به نواحی جنوبی ایران سرازیر شده بودند. همراهان قتلغ خان از دو طایفه مهم مغول به نام "آغاجاری" و "قاراجاری" تشکیل می‌شدند و هنگامی که به اطراف بهبهان رسیدند در حومه این شهر، نزدیک رودخانه زیدون و طرفین رودخانه مارون و خیر آباد اقامت گزیده و به واسطه قوه و اقتداری که داشتند در محل ادعای مالکیت یافتند. بدین ترتیب، آغاجاری از ریشه مغولی برای نامگذاری این بخش از خوزستان که پذیرای ساکنان جدید بود انتخاب گردید. در طول تاریخ و بتدریج مهاجران بدلیل مجاورت با سایر عشایر کهگیلویه و حومه بهبهان زبان اصلی خود را از دست داده و تقریباً "لر" زبان شدند. اما کماکان به نگاهداری نام‌های مغولی خود همچنان علاقه زیاد داشتند. کما اینکه اسامی تولی آقا، آتش آقا، جغتای آقا و غیره، زیاد در آنها

یافت می‌شود. تیره‌های عمده آغاچاری در اصل عبارت بودند از جغتائی، شعری، جامه بزرگی، تیلکو، قره باغی، بیگدلی، گشتیل، داودی و افشار.^۱ قرن‌ها پس از این برهه تاریخی، با کشف نفت در آغاچاری نام این منطقه مجدداً بر سر زبانها افتاد. این میدان نفتی در سال ۱۳۱۶ خورشیدی برابر با ۱۹۳۷ میلادی کشف و در دهه ۱۹۴۰ میلادی به بزرگترین منطقه تولید کننده نفت ایران تبدیل شد.^۲

فعالیت صنعت نفت در آغاچاری در طول جنگ جهانی اول توسعه یافت و سالانه بیش از ده تن نفت تولید می‌کرد و با گسترش فعالیت، این تولید در سال ۱۹۴۸ میلادی برابر با ۱۳۲۷ خورشیدی به شانزده تن در سال افزایش یافت که در نوع خود رکورد محسوب می‌شود. حیات نفتی آغاچاری با فراز و فرودهایی همراه بود. در آنجا برای کارکنان صنعت نفت شهرسازی صورت گرفت و بعنوان یک شهر نفتی مطرح شد. بطوریکه اهالی این شهر نفتی و کسانی که روزگاری در آن زندگی کرده‌اند، خاطرات فراوانی از پیشینه صنعتی را در سینه دارند. امروزه نیز شرکت بهره‌برداری نفت و گاز آغاچاری با تولید میانگین بیش از ۷۸۳ هزار بشکه نفت سبک و سنگین در روز، جهت تامین خوراک پالایشگاههای داخل کشور و صادرات، از جمله شرکتهای فعال تابعه شرکت ملی مناطق نفتخیز جنوب به شمار می‌رود.

۱. محمود باور: کوه گیلویه و ایلات آن، ناشر مولف، ۱۳۲۴، گچساران، صفحه ۱۱۹.

۲. عباس طرفی: مدیران صنعت نفت، ج یک، صفحه ۳۸۳.

در آغاز دهه ۹۰ خورشیدی این شرکت با تولید روزانه در حدود ۱۷۵۰۰ بشکه در روز نفت جهت صادرات، وظیفه مهم و تزریق به میادین نفتی و همچنین ۳۰۸۷۰ بشکه مایعات گازی و ۱۷۵۰۰ بشکه در روز نفت جهت صادرات، وظیفه مهم تولید نفت و گاز را بر عهده دارد. واحدهای بهره‌برداری شماره ۴ و شماره ۱ آغاجاری، اولین واحدهای عملیاتی بوده‌اند که نفت خام تولیدی آنها جهت ارسال به اسکله‌های صادراتی تاسیس گردیده‌اند. هم‌اکنون این شرکت با راهبری عملیات تولید، فرآورش و انتقال نفت و گاز را با فعالیت مستمر یازده واحد بهره‌برداری، هشت کارخانه گاز و گاز مایع، سیزده ایستگاه تقویت فشار و تزریق گاز با استفاده از گاز میدان پارس جنوبی و سه واحد نمکزدایی به عهده دارد. وجود انبارهای بزرگ کالا و ادوات مورد نیاز صنعت با دهها هزار متر مربع انواع انبارهای مسقف و طبقه‌بندی شده و انبارهای روباز و همچنین کارگاه مرکز آغاجاری، ویژگی منحصر به فردی به این شرکت در سطح کشور و منطقه داده است.

تیرماه داغ کمپانی برادران ویلیامز در خوزستان

فعالیت‌های صنعت نفت در ایران محدود به بهره‌برداری از منابع نفتی نبود و در عرصه‌های دیگر همچون گاز و پتروشیمی نیز ادامه پیدا کرد. خصوصاً پس از ورود کنسرسیوم به حوزه نفت و گاز ایران و تلاش برای استفاده از حوزه‌های جدید صنعت نفت در ایران و مشخصاً صنعت پتروشیمی که پس از پایان جنگ جهانی دوم پیشرفت خود را آغاز کرده و بتدریج در نقاط مختلف دنیا گسترش یافته بود.

هر چند تاسیس بنگاه کود شیمیایی در شیراز به سال ۱۳۳۷ را باید نخستین حرکت جدی در حوزه پتروشیمی در ایران بدانیم، اما وجود منابع عظیم گاز ترش، بعنوان خوراک اولیه صنعت پتروشیمی در کوه تپه‌های خوزستان، همواره این ظرفیت بالقوه را در اختیار صنعت نفت ایران قرار می‌داد که از آن استفاده نمایند.

وقتی که قانون بودجه اصلاحی سال ۱۳۴۳ کلیه فعالیت‌های پتروشیمی را به شرکت ملی نفت ایران واگذار کرد، فعالیت‌های این حوزه ساختاری منسجم یافت و در سال ۱۳۴۴ و پس از مذاکره با شرکت امریکایی "آلاید کمیکال" منجر به عقد قرارداد احداث مجتمع پتروشیمی شاهپور در بندر ماهشهر گردید.^۱ پتروشیمی شاهپور که امروزه با نام "رازی" شناخته می‌شود در همان سال تاسیس و عملیات احداث واحدهای آن آغاز شد.

۱. خدادادیان: جستارهای کوتاه بر تاریخ بلند نفت در ایران، ۱۳۸۹، دلا، مسجدسلیمان، ص ۶۲.

اما عمده ترین نیاز این مجتمع، خوراک اولیه بود! گاز ترش و حاوی هیدورژن سولفور که شواهدی از وجود آن در لایه ژوراسیک مخزن مسجد سلیمان به ثبت رسیده بود. نخستین گروههای حفار نفتی نیز سالها پیش از آن در حین حفاری برای نفت به مخازن پرفشار و قوی گاز ترش برخورد کرده بودند. چاههایی که در آن مقطع امکان بهره‌برداری از آنها فراهم نبود و به همین دلیل سالها بعد و با ورود تجهیزات جدید و دارای تحمل فشار بالای صنعتی بود که این مخازن قابل بهره‌برداری شد.

در شمال شرقی مسجدسلیمان منطقه‌ای وجود دارد که آن را "تل بزان" می‌نامند. "تل" (با ضمه حرف اول) در گویش محلی بمعنای محل مرتفع است و در همین منطقه مرتفع تر نسبت به مخزن نفتی مسجدسلیمان است که قوی ترین چاههای تولید گاز ترش منطقه نیز وجود دارند و دهه‌های متمادی است که خوراک اصلی پتروشیمی در ماهشهر را تامین می‌کنند.

چاههای هفتگانه تولید گاز ترش مسجدسلیمان در نزدیکی یکدیگر قرار داشتند و برای تجمیع و ارسال گاز تولیدی آنها به ماهشهر و همچنین تسهیل در این امر، احداث واحدی در منطقه ضروری می‌نمود. بدین ترتیب احداث واحد جذب آب پتروشیمی مسجدسلیمان در سال ۱۳۴۵ در دستور کار قرار گرفت. شرکت موسوم به "M. W. CKLUC" پس از مطالعات کافی و تشریفات لازم

بعنوان پیمانکار اصلی و هماهنگ کننده کلیه عملیات ساختمانی این واحد انتخاب و در فروردین ۱۳۴۶ قرارداد مربوطه امضاء و عملیات ساختمان این واحد آغاز شد.^۱ هدف اصلی از ساخت واحد جذب آب مسجد سلیمان، چنانچه از نام این واحد مشخص است، جداسازی بخار آب همراه گاز به منظور جلوگیری از تخریب و پوسیدگی تاسیسات و خط لوله ارسال و همچنین تسهیل در عملیات انتقال گاز در فاصله یکصد و هفتاد و چهار کیلومتری تل بزان تا بندر ماهشهر بود. فاصله‌ای که می‌بایست با احداث خط لوله به هم وصل می‌شد. مضافاً اینکه نزدیک ترین چاه گازی به خود واحد جذب آب نیز حدود نیم کیلومتر و دورترین آنها شانزده کیلومتر با واحد فاصله داشته و باید ابتدا این چاهها از طریق خط لوله فشار قوی گاز به واحد وصل می‌شدند. تاسیسات واحد مسجد سلیمان شامل نم زدایی گاز، شیرین سازی گاز، چاه‌های گاز و چنانکه آمد خط لوله بود و البته برای خود خط لوله نیز ده ایستگاه حفاظت از خوردگی (CP) و ده مورد شیرهای اتوماتیک ایمنی (B.V) در طول مسیر خط پیش‌بینی شد.^۲

این بار کشیدن خط لوله بسیار سخت‌تر از کاری بود که "چارلز ریچی" سکاتلندی در ۱۹۱۰ میلادی با احداث خط لوله از

۱. شهنی؛ تاریخ مسجد سلیمان، ج سوم ۱۳۸۳، هیرمند، تهران، ص ۲۴۵.

۲. نک؛ تارنمای رسمی شرکت پتروشیمی زکریای رازی.

میدان نفتون به آبادان انجام داده بود. فشار زیاد و خصوصیات منحصر بفرد گاز ترش و همچنین لزوم احداث این خط لوله بصورت زیرزمینی در بیشتر طول مسیر، ایجاب می نمود تا برنامه ریزی دقیق و اصولی در این زمینه صورت پذیرد.

در برنامه ریزی بعمل آمده، احداث خط لوله ای به قطر بیست اینچ و با ضخامت لوله نیم اینچ بصورت یکپارچه در دستور کار قرار گرفت و برای احداث چنین خط لوله عظیمی که بزرگ ترین خط لوله با این مشخصات در منطقه بود، می بایست شرکتی به خدمت گرفته شود که سرآمد و توانمند باشد.

بدین ترتیب بود که کمپانی ویلیام برادرز Williams Brothers شرکتی که برادران امریکایی ویلیامز آن را تاسیس کرده بودند و دارای سوابق معتبر در زمینه احداث خطوط لوله گاز در منطقه و جهان بود، پایش به کوه تپه های خوزستان باز گردید.

هنگامی که دیوید و میلر ویلیامز، دو برادر اهل شهر فورت اسمیت در آرکانزاس ایالات متحده امریکا به سال ۱۹۰۸ میلادی تصمیم گرفتند شرکت خود را جهت فعالیت در زمینه حفاری، پالایش، انتقال و توزیع گاز طبیعی، انتقال نفت خام و همچنین تولید برق را ثبت نمایند، اخبار کشف نفت در جایی بنام ایران و منطقه ای بنام میدان نفتون در جهان منتشر شده بود، اما برادران ویلیامز نمی دانستند که دست سرنوشت شصت سال بعد کمپانی که آنان تاسیس کرده بودند

را به همان میدان نفتون خواهد کشاند! پیش از آن و در سال ۱۹۱۹ کمپانی ویلیامز به تولسا در ایالت اوکلاهما تغییر مکان یافت و همزمان فعالیت خود را به خارج از مرزهای امریکا گسترش داد. پس از آن در سال ۱۹۴۹ بود که "جان. اچ. ویلیامز"، خواهرزاده بنیانگذاران کمپانی به همراه برادرش "چارلز ویلیامز" با پسر دایی‌اش "جونور دیوید" پسر دیوید، از بنیانگذاران کمپانی در سهام کمپانی شریک شد. "جان. اچ. ویلیامز" به سمت مدیر عاملی کمپانی رسید و تا سال ۱۹۷۱ که این مسئولیت را برعهده داشت، کمپانی برادران ویلیامز را به شرکتی مطرح و معتبر در سطح جهان تبدیل نمود.^۱

نخستین تجربه برادران ویلیامز قبل از پروژه خط لوله گازترش از مسجدسلیمان به ماهشهر، حضور ایشان در پروژه خط لوله چهل و دو اینچ گاز از بید بلند به فلارد در نزدیکی اصفهان بود. پروژه‌ای که یکسال پیش از پروژه مسجدسلیمان انجام شده بود و موفقیت در آن باعث شد تا کمپانی برادران ویلیامز برای احداث خط لوله جدید نیز انتخاب شود. هنگامی که ادامه احداث باقی مانده خط لوله چهل و دو اینچ به شرکت فرانسوی اینترپل محول شد، کمپانی، پس از عقد قرارداد با ایران، مهندسان ارشد خود "مکس گدی" Max Guady "باب تلفورد" و "جو. بی. دان" JOU. B. DUWN^۲ را به کوه

۱. نک؛ تارنمای رسمی شرکت برادران ویلیامز www.willias.com

۲. مصاحبه تلفنی با آقای بهرام طهماسبی، از کارکنان شاغل در پروژه مذکور در تاریخ

۱۳۹۳/۳/۲۹ (با تشکر ویژه از ایشان).

تپه‌های خوزستان فرستاد تا نسبت به احداث خط لوله عظیم اقدام نمایند.

ساکنان محلی تل بزان و بی بی یان و یک مهبه و گل گیر،^۱ مردان چشم آبی را می‌دیدند که با کارگران و ادوات و ابزار خود کوه تپه را بالا و پایین می‌رفتند. پیشرفت تجهیزات صنعتی نسبت به شصت سال قبل باعث شده بود تا دیگر نیازی به کندن زمین با بیل و کلنگ و بدست نیروی انسانی نباشد. لودرها و بولدوزها و بیل‌های مکانیکی زمین را حفر می‌کردند و خط لوله پس از تنظیم و جوشکاری با سرعت بیشتری نسبت به دوران قبل پیش می‌رفت...

"... بابا شما هم دلتون خوشه کار می‌کنید! آن زمان ما با بیل و کلنگ زمین را می‌کندیم و با آچارهای بزرگ لوله‌های نفت را به هم پیچ می‌کردیم. حالا بیل‌ها مکانیکی شده و بجای پیچ دادن هم جوشکاری انجام می‌شه، شما هم دلتون خوشه کار می‌کنید!؟" اینها را مش قربون ساکن روستای بردا^۲ به فرزندانش می‌گفت که در کمپانی کارگری می‌کردند.

۱. نام مناطق و قریه‌های مسیر احداث خط لوله در حوالی مسجدسلیمان.

۲. بردا BARDا=روستای "بردا زور ازما" (barda zor ezma) روستایی است در نزدیکی رودخانه تمبی و در حومه مسجدسلیمان. محل زندگی گروهی از طایفه موسوم به راکی که خط لوله گاز از کنار این روستا می‌گذشت و تعدادی از جوانان روستا در آن پروژه کار می‌کردند. "برد" (با فتحه حرف اول) در گویش بختیاری و البته فارسی باستان به معنای سنگ است و این روستا نام خود را بدلیل وجود سنگ‌های عظیم و بزرگ کوههای اطراف خود می‌گیرد که روزگاری برای زور آزمایی ساکنان محلی و شاید بصورت مسابقه ورزشی بومی محلی کاربرد داشته. امروزه این روستا را بنام "دولت آباد" می‌شناسند.

تیرماه گرم و طاقت فرسای سال ۱۳۴۷ که فرا رسید، چشم آبی‌های امریکایی به همراه کارکنان و مهندسان و جوشکاران خارجی و کارگران ساده خود (که طبق قرارداد می‌بایست از نیروهای بومی و محلی آنان را تامین می‌کردند) کوه تپه‌های خشک یک مِهه که چشم آبی‌ها را بیاد گرمای آریزونا می‌انداخت را برای احداث خط لوله حفر و لوله گذاری می‌کردند. موتورهای جوشکاری و جوشکاران خبره کمپانی به یک اندازه جوش می‌آوردند و گرمای تیرماه تنها برای کارگران بومی و محلی که در همین شرایط بدنیا آمده و بزرگ شده بودند قابل تحمل بود. مکس همواره از خود می‌پرسید چرا یک مِهه؟! مگر جاهای دیگر چند تا مهتاب دارند؟ اما در تیرماه گویی مهتاب هم حرارت داشت چون حتی شامگاهان نیز از نسیم خنک خبری نبود!

"... دوره آخر الزمان شده زن! آخه کی دیده بود خر و الاغ پرواز کنه؟! " ابراهیم روی تخت سیمی در حیاط خانه‌اش در نصیرآباد نشست بود و این جملات را خطاب به زنش کنیز، زمانی می‌گفت که هلیکوپتر کمپانی داشت الاغی را برای استفاده در پروژه بصورت بارکش و آویزان زیر هلیکوپتر به سمت تنگ "سی میلی" می‌برد. الاغ بیچاره از آن ارتفاع هراسان و لرزان به زیرچایش نگاه می‌کرد و وقتی که از بالای "تنگ خر مرده" می‌گذشت، نمی‌دانست که چه سرنوشتی در انتظارش است!

کار احداث خط لوله با نظارت شرکت انگلیسی "آیمگ" انجام می‌شد و تقریباً یکسال به طول انجامید. کمپانی در مسیر عملیات خود چندین کمپ برای کارکنان خود احداث کرده بود که از جمله این کمپ‌ها در مناطق یک مهبه و دیگری در نزدیکی رامهرمز و نهایتاً کمپی در نزدیکی ماهشهر بود. احداث خط لوله در مناطق کوهستانی سختی خود را داشت، اما به دشت نیز که رسیدند، کار چندان راحت نبود. زمین نمکی این منطقه از مسیر و شوره زارهای اطراف ماهشهر باعث می‌شد که بدلیل ریسک خوردگی سریع خط لوله، نتوان آن را بصورت زیرزمینی ادامه داد و از اینجا باید روی زمین کار می‌شد. زحمت حفر کانال جای خود را به حساسیت و دقت در افزایش لایه‌های محافظ دور لوله داده بود و سکوهای سیمانی که لوله روی آنها قرار می‌گرفت نیز نیاز به زیرسازی مناسب داشتند تا در اثر فشار وزن خط به زمین سست و ماسه‌ای منطقه فرو نروند! مشکل وقتی بیشتر می‌شد که با حفر تنها چند متر، آب نمک بالا می‌آمد و زیرسازی پایه‌ها را با مشکلات بیشتری مواجه می‌نمود. به همین دلیل بود که کار در دشت نزدیک به ماهشهر بسیار کندتر از مسیر طولانی کوهپایه‌ای پیش میرفت، اما نهایتاً این پروژه نیز به پایان رسید و گاز ترش با فشار ۱۲۰۰ PSI به مجتمع پتروشیمی شاهپور وارد شد.

شرکت ویلیام برادرز هرچند بعد از آن و تا زمان انقلاب ۱۳۵۷ چندین پروژه دیگر در مناطق مختلف ایران به انجام رساند، اما خاطره

گرمای سوزان تیرماه سال ۱۳۴۷ در "یک مهه" را هیچ گاه فراموش نکرد. گو اینکه سرنوشت چنین بود که در تیرماه دوازده سال پس از آن، یعنی در تیرماه سال ۱۳۵۹ نیز اتفاقاتی بیفتد که در اسناد این کمپانی ثبت گردد.

موضوع از این قرار بود که پس از پیروزی انقلاب در ایران، برادران ویلیامز به بهانه توقیف اموالشان در ایران، درخواست غرامت نموده و در دادگاههای بین المللی به طرح شکایت بر علیه ایران اقدام کردند. اقدامی که منجر به توقیف بخشی از دارایی‌های ایران در امریکا شده و نهایتاً در بیست و پنجم تیرماه سال ۱۳۵۹ شورای انقلاب طبق لایحه قانونی استرداد اموال ایشان را تایید کرد. در این لایحه آمده است: "لایحه قانونی راجع به استرداد اموال شرکت ویلیام برادرز که در جلسه مورخ ۱۳۵۹/۴/۲۵ بتصویب شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران رسیده است بیوست ابلاغ می‌گردد؛

۱- با توجه به توقیف اموال ایران در امریکا و امکان تخصیص قسمتی از آن بین طلبکاران یا مدعیان از یکطرف و عدم تطابق ارزش ماترک شرکت ویلیام برادرز با مبالغ خسارات ادعایی شرکت فوق در دادگاههای آمریکا، به وزارت نفت اجازه و اختیار داده میشود که کلیه ماترک شرکت فوق را جمع آوری و به شرکت فوق تحویل دهد و در مقابل شرکت ویلیام برادرز کلیه شکایات مطروحه را از دادگاهها پس

گرفته و تعهد نماید که بهیچ وجه هیچگونه ادعائی در این موارد مطرح نخواهد ساخت.

۲- کلیه ادارات، سازمانها، استانداری و فرمانداری محل، کمیته امام در محل جهاد سازندگی و دادستانی انقلاب همکاریهای لازم را برای جمع آوری اقلام و تسهیل در تحویل آنها بشرکت فوق با وزارت نفت بعمل خواهند آورد. شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران^۱

۱. مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، جلد دوم، امور حقوقی شرکت ملی نفت

حفر چاه در شمال برای رسیدن به ینگی دنیا

آخرین روز از برج عقرب (آبان ماه) سال ۱۳۰۰ خورشیدی، روزی بود که قانون واگذاری امتیاز نفت شمال به کمپانی استاندارد اوایل امریکایی در پنج ماده به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید.

به موجب این امتیاز مجلس شورای ملی ایران واگذاری امتیاز استخراج نفت در ایالات آذربایجان و خراسان و گیلان و استرآباد و مازندران را به کمپانی استاندارد اوایل امریکایی اعطا نمود تا طی مدت پنجاه ساله امتیاز مذکور، کمپانی به کاوش و استخراج و بهره‌برداری نفت در شمال ایران پرداخته و ده درصد از عواید حاصله را به دولت ایران پرداخت نماید. در مواد سوم و چهارم این امتیاز نامه آمده بود؛ " (۳م) حقوق دولت بیشتر از صدی ده کلیه نفت و مواد نفتی است که کمپانی از چاهها خارج می‌نماید قبل از آنکه هرگونه خرجی بر آن تعلق گیرد / (۴م) شرایط دیگر این امتیاز از قبیل تسعیر سه دولت در صورتی که دولت صلاح بداند و طرز نظارت دولت ایران در عواید کمپانی و شرایط ابطال‌کننده امتیاز و سایر شرایط لازم برای حفظ حقوق دولت و مملکت را دولت تهیه و پس از توافق نظر با کمپانی مزبور به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود." ^۱ همچنین در این

۱. مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، جلد اول، ۱۳۸۱، اداره کل روابط عمومی

قانون کمپانی استاندارد اوایل مکلف شده بود که به هیچ وجه نمی‌تواند این امتیاز را به هیچ دولت یا کمپانی یا شخصی انتقال بدهد و همچنین شراکت با سرمایه داران دیگر منوط به تصویب مجلس شورای ملی شده بود.

سال ۱۳۰۰ خورشیدی، سالی مهم در تاریخ ایران بود. پایان سلسله قاجار و آغاز حکومت رضاخان میرپنج در قامت نخستین پادشاه از سلسله‌ای جدید که مدعی بود هرآنچه سلسله قاجار داده و گرفته خیانت آمیز بوده و ناثواب. در این میان مردم سوادکوه و شمال مفتخر بودند به اینکه شاه جدید از آنان است. مردمان شمال هر چقدر با جنگل و برنج و شالی و چای آشنا بودند، با نفت بیگانه بودند و ساختار زندگی سنتی و زیست بومشان، ایشان را از چنین ماده بد بو و متعفن بی نیاز می‌ساخت. چنین بود که وقتی در روستای آتشکده یا تشکون در حوالی تنکابن، نی بر زمین فرو برده و بالای آن را با کبریت روشن می‌کردند نیز این تصاعد طبیعی گاز طبیعی را نه بدلیل وجود منابع غنی گاز طبیعی در منطقه و نشت آن از خلل و فرج زمین، بلکه بیشتر بدلیل جادو و اجنه می‌دانستند.^۱

نخستین کسی که به موم و قیر طبیعی و نفت علاقه نشان داد، محمد ولی خان تنکابنی بود. خان تنکابن و مناطق همجوار که بعدها مورد توجه دربار ناصرالدین شاهی قرار گرفت و به وزارت جنگ نیز

۱. فرشید خدادادیان: کاربردهای نفت و گاز در ایران باستان، چاپ دوم ۱۳۹۳، روابط عمومی

شرکت ملی نفت ایران، تهران، صفحه ۷۰

رسید و در شبی زمستانی به سال ۱۲۹۴ خورشیدی نیز توانست مجوز تفحص و استخراج نفت در سه منطقه تنکابن، کجور و کلارستاق را از سلطان صاحب قران کسب کند. همان مجوزی که مدتی بعد به یک تبعه گرجستان بنام "آرکادی مفودیویچ" مشهور به خوشتاریا واگذار شد، اما فرجام خوشایندی نداشت و منجر به بهره‌برداری صنعتی و اقتصادی از منابع نفت و گاز شمال نگردید.

چنین بود که زمانی که محمد ولی خان تنکابنی با مشروطه خواهان همراه شد تا بساط استبداد را برچیده و مجلس و قانون را در بلاد مستقر نماید، مردم شمال هنوز خاطره امتیاز نفت شمال از ناصرالدین شاه و سپس واگذاری آن به یک نامسلمان را در ذهن داشتند. هر چند رشادت و جسارت و رویکرد محمدولی خان که به لقب سپهداری نیز مفتخر شده بود از استبداد به صف مجاهدان باعث شد تا مردم تنکابن رفتار او را که به همراه عین الدوله به سرکوبی مجاهدان تبریز اعزام شده، اما به مجاهدان متمایل شده بود را با رفتار حر بن ریاحی در دشت کربلا مقایسه کنند.

برای سپهدار تردیدی باقی نمانده بود که اگر شاه به تمایلات مردم گردن نهد و به مخالفت خویش با مشروطیت ادامه دهد، به دست خود موجبات برکناری از سلطنت و سقوط خویش را فراهم ساخته است.^۱ شالی کاران و چایکاران و ماهیگیران شمال همانقدر که با نفت

۱. ابراهیم اصلاح عربانی (سرپرست نویسندگان): کتاب گیلان، جلد دوم، چاپ دوم ۱۳۸۰، گروه پژوهشگران ایران، ص ۱۳۶

و گاز بیگانه بودند، از امریکا هم جز نامی گنگ نشنیده بودند. بی اطلاعی که بسیاری از دیگر ساکنان بلاد ایران و حتی برخی از درباریان نیز در آن شریک و همراه بودند.

ایرانیان عموماً امریکا را نمی‌شناختند و افراد معدودی هم که بواسطه شغل درباری و یا مطالعه با نام "ینگگی دنیا" آشنا شده بودند، نمی‌دانستند که در کدام نقطه جهان واقع شده است. "ینگگی دنیا" از اصطلاح ترکی "ینی دنیا" گرفته شده بود که به معنی دنیای جدید است.

موضوع وقتی جالب تر می‌شود که بدانیم تا مدتی پیش از آن حتی شاه ملکت نیز تصور عجیبی در مورد ینگگی دنیا داشت. "سرهارد فورد جونز" نخستین وزیر مختار دولت بریتانیا که در زمان فتحعلی شاه به ایران آمد، در سفرنامه خود نوشت؛ "...شاه ایران عجیب اصرار می‌کرد که بفهمد چگونه می‌توان با کندن زمین به ینگگی دنیا رسید و وقتی من این تصور کودکانه او را نفی کردم، بسیار عصبانی شد و گفت سفیر عثمانی در تهران برایش سوگند یاد کرده است که اگر به اندازه دویست زرع چاه در کف زمین بزنیم می‌توانیم از آن عبور کرده و به ینگگی دنیا در آنسوی کره زمین برسیم."^۱ بدین ترتیب بود که وقتی زمین‌شناسان طرف قرارداد با کمپانی استاندارد اوپل خود را به شمال ایران رسانده و مشغول مطالعات

۱. اسکندر دلد؛ حاجی واشنگتن، چاپ چهارم ۱۳۷۱، نشر گلفام، تهران، صفحه ۱۰.

زمین شناسی و مشاهدات سطح الارضی شدند در منطقه اینگونه شایع شد که یانکی‌ها آمده‌اند کمک کنند تا چاهی حفر شود و بتوان به ینگِ دنیا رسید!

اقداماتی که خیلی طول نکشید و سرعت با مخالفت دول فحیمهٔ روس و انگلیس مواجه شد. وضعیت نابسامان اقتصادی و سیاسی ایران در ایام پس از جنگ جهانی اول و پایان حکومت قاجار در سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی باعث شده بود ایران در شرایطی نباشد که بتواند از حقوق و حاکمیت ملی خود به خوبی دفاع کند، اما انگلیس و روسیه به دقت حرکات رقیب جدید در شمال ایران را زیر نظر داشتند. انگلیسی‌ها از یک سو با حضور یانکی‌ها در شمال ایران خالف بودند، اما در عین حال از تهدید مرزهای روسیه با یک قدرت جدید، ولو در قالب اقدامات اقتصادی نیز خشنود بودند. در مقابل شوروی نیز حضور یک رقیب جدید را حتی در قالب یک کمپانی نمی‌پذیرفتند. تعداد و تنوع شرکت‌های نفتی امریکایی به دولت این کشور اجازه حمایت مستقیم از هر یک از کمپانی‌های مذکور را نمی‌داد. در حالی که یکه تازی شرکت نفت انگلیس و ایران موجب شده بود که لندن به حمایتی بی چون و چرا از این شرکت در ماجرای نفت ایران بپردازند. شوروی نیز که تا مدتی بدلیل حوادث و شرایط انقلابی در داخل کشور خود به موضوع نفت شمال ایران و حضور امریکایی‌ها توجه چندانی نکرده بود، به اعلام موضع پرداخت. "تئودور روتشتین" سفیر

شوروی در تهران در یادداشتی به دولت ایران یادآور شد: "بر اساس قرارداد ۱۹۲۱ تنها در شرایطی شوروی امتیازات دوره روسیه تزاری را ملغی می‌داند که این امتیازها به اتباع غیر روسی واگذار نشود که امتیاز نفت شمال نیز از این دست محسوب می‌شود."^۱

در شرایطی که نزاع قدرتهای استعاری بر سر تصاحب و تسلط بر نفت ایران هر لحظه بالا می‌گرفت و تهران سرگرم تهیه و تدوین پاسخی برای سفیر شوروی در ایران بود، دولت انگلیس با ارائه توافق نامه خوشتاریا و شرکت نفت انگلیس و ایران، امتیاز مذکور را از سوی این شرکت انگلیسی خریداری شده اعلام کرد و ادعای شوروی مبنی بر روسی بودن این معاهده را بی اساس توصیف کرد. به باور حکام انگلیسی از آن جا که ورقه خوشتاریا را شرکت نفت انگلیس و ایران ابتیاع نموده، بنابراین استخراج نفت شمال نیز متعلق به آن دولت است.

داستان از این قرار بود که خوشتاریا پس از وقوع انقلاب در روسیه تزاری به عنوان یک شهروند گرجی به این فکر افتاد که به منظور یافتن خریداری برای امتیاز خود راهی اروپا شود. این فرد پس از مدت‌ها سرگردانی در پایتخت‌های اروپایی سرانجام توانست نظر مساعد متولیان شرکت نفت انگلیس و ایران را نسبت به خرید امتیاز نفت شمال ایران جلب کند. انگلیسی‌ها که پس از انقلاب اکتبر

۱. دانیل یرگین: تاریخ جهانی نفت، جلد یک، ترجمه غلامحسین صالحیار، ۱۳۷۴، انتشارات

شوروی خود را در ایران بی رقیب می‌دیدند برای قانونی جلوه دادن فعالیت‌های نفتی خود در ایران اقدام به تاسیس شرکتی بنام "شرکت نفت‌های شمال ایران" کردند. انگلستان تنها به این بسنده نکرد، بلکه به دولت محلی گرجستان نیز کمک فراوانی کرد تا از شوروی مستقل شود، اما این تلاش بی نتیجه ماند.

از آن تاریخ تا زمانی که سفیر شوروی در ایران مدعی امتیاز نامه خوشتاریا شده بود نیز انگلستان سکوت کرد و برگ برنده خود را آن هنگام رو کرد اما در عین حال مترصد نیز بود تا امریکایی‌ها در شمال ایران توفیق چندانی کسب نکنند. شرایط سیاسی و بین‌المللی و حوادث داخلی کشور به گونه‌ای پیش رفت که حفاری چاه در شمال ایران بیشتر به همان آرزوی محال رسیدن به ینگگی دنیا شبیه باشد تا کشف نفت و سرانجام این امتیاز نافرجام نیز در حوادث سالهای بیست و نه سال بعد که نفت در ایران ملی شد، مسکوت و نافرجام ماند.

از بندر شاه تا دامغان در جستجوی برای "نفت لامپ"

هرچند حضور رسمی شرکت‌های نفتی امریکایی در ایران به بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل کنسرسیوم نفت مربوط می‌شود، اما تلاش امریکایی‌ها برای حضور در عرصه نفت ایران به سالها پیش از آن باز می‌گردد.

قرارداد نفت ایران و انگلیس، جنوب و جنوب غرب ایران را به انحصار طرف بریتانیایی در آورده بود و رقبای امریکایی و همچنین جماهیر شوروی مجبور بودند به جستجو در سایر نقاط ایران بسنده کنند و چنین بود که بهمن ماه سال ۱۳۱۵، یانکی‌ها موفق شدند قراردادی با حکومت ایران به امضا برسانند که به آنان اجازه می‌داد در شمال شرق ایران به جستجوی نفت پردازند.

شرکت سهامی "دلوار" ایالات متحده امریکا، نخستین شرکت امریکایی بود که موفق شد به کاوش برای نفت در شمال شرق ایران پردازد. محدوده جغرافیایی این قرارداد که در نیمه نخست بهمن ماه سال ۱۳۱۵ خورشیدی به تصویب رسید مناطق زیر را در بر می‌گرفت: "بندر شاه، کردمحل، دامغان، ریشم، جندق، اوردیب، حوض میان تک، به آباد، کاشیت، فهورج ایرافشان تا سرحد" از سال ۱۲۸۷ که نخستین چاه نفت در جنوب غربی ایران به بهره‌برداری رسیده بود تا نیمه دوم سال ۱۳۱۵ که دامنه‌های فعالیت کاوشگران به شمال شرق

رسید، بیست و هشت سال پرفراز و نشیب سپری شده بود. اما مردم کرد محله و جندق و دامغان و بندر شاه، بیش از آنکه از امتیاز نفت و کمپانی شنیده باشند، درگیر زندگی خود، ماهیگیری و خزر نوردی در بندر شاه، کشاورزی و باغداری در جندق و کردمحله و رسیدگی به باغ‌های پسته در دامغان بودند. اینان در مسیر گاه و بیگانه عبور کاروانهای زیارتی که به پابوس امام غریب می‌رفتند قرار داشتند و کاروانهایی که از جنوب می‌آمدند، گاه در کاروانسراهای جندق و دامغان برایشان از حضور فرنگی‌ها در جنوب گفته بودند. ساکنان بندر شاه در این مسیر نبودند و فرنگی از نظر ایشان روس‌هایی بودند با موهای بور و چشمان رنگی. سیل‌های بلند و چهره‌های عبوس و هیکل‌های تنومند در لباس‌های نظامی!

آنها از نفت چیز زیادی نمی‌دانستند جز ظرفهای نفت سفیدی که تجار از باکو می‌آوردند و برای چراغ‌های نفتی‌شان استفاده می‌کردند. جیب ژاندارمی که به همراه یک "اوتول" سیاه رنگ از جندق گذشت، مردان جندق در قهوه‌خانه‌های شهر موضوع صحبت‌شان، این بود که فرنگی‌ها در اینجا چه می‌کنند! هرکس به حدس و گمان خود موضوعی را مطرح می‌کرد. یکی گفت اینها آمده‌اند برای پیمانکاری جاده جدیدی که به خراسان می‌رود، یکی دیگر از تحقیق آنها در مورد معادن منطقه گفت و چند نفری هم گفتند؛ احتمالاً اینها آمده‌اند تا اینجا مرکزی نظامی ایجاد کنند.

اما آنچه حسن اسفندیاری، رئیس مجلس شورای ملی و داور، وزیر مالیه وقت امضاء و تصویب کردند موضوع دیگری بود. تصویبی که از سوی طرف مقابل نیز به امضای "شارل کالمر هارت" و "فردریک گاردنر کلاپ"، مسئولین کمپانی امریکایی رسیده بود. "قانون اعطای امتیاز نفت قسمتی از شمال و شمال شرق به شرکت نفت آمریکا و ایران" ماده اول این قرارداد بیست و نه ماده‌ای، موضوع قرارداد را مشخص کرده بود: "دولت بر طبق مقررات این امتیاز در حوزه امتیاز برای تفتیش و تفحص و جستجو و گمانه زدن و استخراج نفت حق انحصاری به شرکت می‌دهد و به علاوه در تمام خاک ایران حق غیر انحصاری حمل و تصفیه نفت و عمل آوردن آن بهر طریقه که آن را قابل تجارت کند و انبار کردن و فروختن نفت در ایران و صادر کردن آن را به شرکت اعطا می‌نماید.

بر اساس قرارداد مذکور در ظرف سه سال اول بعد از تاریخ تصویب شرکت در حدود مساحتی که در نقشه مشخص شده بود بطور غیرانحصاری حق تفتیش و جستجو گمانه زدن برای پیدا کردن نفت را داشت منتهی تا آخر سال سوم بعد از تاریخ تصویب شرکت باید دو ولایت از ولایات شرق و یا شمال شرق واقع در حوزه نقشه را انتخاب نمایند.

همچنین در ماده بیست و یکم قرار داد به موضوع تامین احتیاجات داخلی کشور از محل بهره‌برداری نفت از منطقه اشاره شده بود. از آن

جمله باید به تامین احتیاجات داخلی کشور در زمینه تامین "دولت بنزین" (Motor Spirit) "نفت لامپ" (Kerosene) و "مازوت" اشاره شده بود.

"کروسین"، از نظر فنی، دارای طیفی از هیدروکربورهای خطی است که از گازوئیل سبک تر و از بنزین سنگین تر است و با کمی افزودنی برای سوخت جت نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. اما تعریف معادل آن در قرارداد یعنی "نفت لامپ" به این دلیل بود که در آن مقطع از کروسین برای تامین سوخت چراغ‌های کوچکی که برای تامین روشنایی استفاده می‌شد و کاربرد لامپ روشنایی را داشتند استفاده می‌شد. نفت لامپ، اصطلاحی رایج در مناطق مختلف بود و چراغ‌هایی که با این سوخت روشن می‌شد را در مناطق نفت خیز جنوب، چراغ لمپا و در مناطق دیگر فانوس و غیره می‌نامیدند.

جستجوی نفت لامپ در شمال شرق ایران و در آن مقطع زمانی البته نتیجه‌ای دربر نداشت، اما باعث نشد که کاوشگران از جستجوی نفت و گاز در آن منطقه ناامید شوند، گو اینکه بعدها مخزن گازی سرخس بعنوان یکی از مخازن قابل توجه گازی کشور کشف و به بهره‌برداری رسید. اما جستجوی نفت لامپ در منطقه سالها در خاطر مردمان آن دیار به یادگار ماند.^۱

۱. در تنظیم این مطلب از اطلاعات مهندسی وفنی دو تن از بازنشستگان محترم و فرهیخته، آقایان مهندس اسماعیل فرهادیان و مهندس اسفندیار علاءالدین استفاده شده و از ایشان تشکر می‌شود.

بخش دوم
تاریخ اجتماعی نفت

سنیورها، جونیورها و بی نامها در آبادان

اسفندماه سال ۱۳۲۹ خورشیدی، نفت ایران در شرایطی ملی گردید که پیش از آن شرح استثمار ایرانیان در مناطق نفت خیز ایران، نه تنها در کشور، بلکه در سطح جهان منتشر شده بود.

نگاهی به روایتی دسته اول از مشاهدات یک کارشناس خارجی از وضعیت کارکنان ایرانی کمپانی نفت، تصویری واقعی از وضعیت کارکنان نفت تا پیش از ملی شدن نفت به ما می‌دهد.

گادسلا Gadsella یکی از متخصصینی که شرکت سابق نفت جنوب در سال ۱۹۴۴ از فلسطین برای خدمت در شرکت استخدام نموده و مدتی در آبادان مشغول خدمت بود، در سال ۱۳۳۰ مقاله‌ای در روزنامه ژورنالم پست نگاشته که ذبیح الله قدیمی در اثر خود

"تاریخ انقلاب نفت ایران" ترجمه قسمتی از آن را در صفحات ۸۵ و ۸۶ اثر خود نقل می‌کند.

این متخصص یهودی نفت در مقاله خود مشاهداتش از آبادان را چنین توضیح می‌دهد:

"... تا قبل از ورود به ایران من موضوع استثمار از موجودات انسانی را فقط در کتابها خوانده و بچشم ندیده بودم. در آبادان آن را به رای العین مشاهده کردم. کارکنان کمپانی به سه دسته عمده تقسیم می‌شدند.

دسته اول سنیورها (آقایان) که مرکب بود از کلیه اروپائی‌ها و امریکائی‌ها و استرالیائی‌ها و عده قلیلی هندی و ایرانی که عده آنها روی هم به سه هزار و پانصد نفر می‌رسد حقوق ماهیانه آنها خیلی گزاف و از منزل و کلوپ، اتوبوس، استخرشنا، بیمارستان مجانا استفاده می‌کردند(این عده در سال از چهل و پنج روز مرخصی استفاده می‌کردند و به خرج شرکت ایام مرخصی خود را به اتفاق زن و بچه خود در انگلستان می‌گذراندن)

دسته دوم جونیورها. کارمندان (دون پایه) که بیشتر از ایرانی و هندی تشکیل شده و بالغ بر شش هزار نفر بودند. حقوق اعضای دسته دوم تقریباً معادل یک دوم اعضای درجه یک بود و آنها نیز از وسایلی استفاده می‌نمودند (مرخصی سالیانه آنها در سال بیست و یک روز می‌باشد)

دسته سوم (بی نام‌ها) مرکب از شصت تا هفتاد هزار نفر اهالی محلی از کارگر متخصص گرفته تا حامل که بیچاره ترین مخلوق روی زمین محسوب می‌شود (بی نام‌ها) از ماهی هشت لیره معاول دوهزار و هشتصد ریال تا دو و نیم لیره، یعنی چهارصد ریال در ماه حقوق دریافت می‌داشتند."

گادسلا در ادامه به توصیف شرایط زندگی بی نام‌ها پرداخته و می‌نویسد: "اینها در هفت ماه گرم سال زیردرختها که در دو طرف جاده‌ای که به پالایشگاه می‌رفت به سر می‌بردند.

فضای اشغالی هر خانواده در حدود شش در ده پا (فوت) بود. در آنجا به دنیا می‌آمدند، بزرگ می‌شدند و می‌مردند. غذایشان اکثر از یک قرص نان و سبزی‌های خوراکی که در باغچه می‌روید تشکیل می‌شد. من یک کلفت نه ساله داشتم که برای اولین مرتبه در عمرش یک تخم مرغ که من برای او آورده بودم ناشتا کرد."

تنها لطف کمپانی به این گروه محروم، فضایی بود که در زمستان به آنان اختصاص می‌دادند. کارشناس مذکور در مقاله‌اش می‌نویسد:

"... ایام زمستان را این توده‌های مردم بی نام در فضای بزرگی که کمپانی تهیه کرده بود می‌زیستند. این فضاها که سه تا چهار هزار نفر جمعیت در آن جای می‌گرفت، بی دیوار و بدون هیچ حایلی بود. هر خانواده محلی را به قدر یک پتوی بزرگ اشغال می‌کرد در آنجا اطاق و محل شستشویی وجود نداشت. فقط جوی‌هایی در سراسر محل

اقامت آنها جاری بود که زن‌ها ظرف و لباس خود را در آن می‌شستند. بعضی‌ها صورت خود را در آن می‌شستند و بعضی از آن رفع عطش می‌کردند. میان این کثافات بچه‌ها شنا و از خوشی فریاد می‌کردند و نمی‌دانستند چه آتیه مخوف و دردناکی در انتظار آنها است."

کودکان کار از دیگر نکاتی است که مورد توجه این کارشناس خارجی قرار گرفته؛ "... من بچه‌های هشت و نه ساله را می‌دیدم که در ساختمان عمارت و جاده کیسه‌های سیمان و توده‌های آجر و چوب و آهن حمل می‌کردند. در حالی که صورت آنها خاکی و عرق ریزان بود. بعضی‌ها آنقدر بعد از کار خسته بودند که به منزل نرسیده مثل سنگ در کنار جاده افتاده و به خواب می‌رفتند."

علیرغم وجود درمانگاه‌های کمپانی در مناطق نفت خیز اما تمامی افراد اجازه استفاده از خدمات کامل این درمانگاهها را نیز نداشتند. گادسلا در این زمینه به نقل از دوستانش در بیمارستان آبادان می‌نویسد: "یکی از دوستان من که دندان ساز بود از رئیس انگلیسی‌اش دستور گرفته بود که برای کارکنان (پست تر) از درجه دوم، هنگام کشیدن دندان نباید آمپولهای مسکن مصرف نمایند و هیچگاه به معالجه دندان نپردازد. دوستم سخت خشمگین بود! من در بحثی که با همکاران انگلیسی خود داشتم، اغلب می‌کوشیدم که به آنها بفهمانم که با این طرز معامله با ایرانیان اشتباه می‌کنند. آنها معمولاً

اینطور جواب می‌دادند؛ ما انگلیسی‌ها صد سال تجربه آموختیم که چطور باید با بومی‌ها رفتار کنیم. سوسیالیزم وقتی که به وطن خودمان برگشتیم بسیار خوب است. ولی در اینجا باید ارباب بود. هرچه بیشتر ملایم باشید ایرانی‌ها بیشتر از شما تقاضا می‌کنند. باید به همین نحو که حالا هستند آنها را نگه داشت."

روایت گادسلا، به وضعیت بغرنج کارکنانی اشاره دارد که در سالهای فعالیت کمپانی نفت انگلیس و ایران تحت عنوان بی نام (NO NAME) در چادرآبادها و حصیرآبادها روزگار می‌گذراندند و حق داشتند در اسفند ماه سال ۱۳۲۹ که موضوع ملی شدن نفت و اخراج انگلیسی‌ها را می‌شنیدند خوشحال‌ترین انسانهای روی زمین باشند. ملی شدن نفت، اخراج ارباب‌ها و بهبود نسبی معیشت آنها، بهترین عیدی بود که در نوروز ۱۳۳۰ به خانه می‌بردند.

گزارشی از مناطق نفت خیز در بهار ۱۳۲۶

کمپانی نفت از نخستین روزهای حضور خود در جنوب غربی ایران تلاش کرده بود با ایجاد جزیره‌ای کوچک و منطقه‌ای محصور و محدود با کمترین پاسخگویی به حکومت و ملت ایران به بهره‌برداری اقتصادی خود مبادرت نموده و با کمترین هزینه، سود خود را کسب نماید. گروهی از جهان پیشرو که با انقلاب صنعتی فاصله‌شان را با سایر ساکنان کرهٔ خاک افزایشی چشمگیر داده بودند، با حضور در منطقه‌ای که جهان سومش می‌خواندند، آمده بودند تا با بهره‌کشی و چپاول ببرند و توضیحی هم ندهند!

در جهان سوم، آنان خوشبخت بودند از اینکه نه از دولت قدرتمند مرکزی خبری بود و نه از نهادهای مدنی و نه روزنامه‌ها و روزنامه نگارانی که موی دماغ شوند و پرسشگری نمایند. اما مدار جهان همواره به کام آنان نبود. انقلاب مشروطه و آشنایی ایرانیان با مظاهر مدنیت نوین و اهرمهای پرسشگری و نقد در جهان پیشرو باعث شد تا بسیاری به مرور این پرسش را مطرح نمایند که سهم ساکنان ایران که هیچ، سهم کارکنان ایرانی کمپانی از تمام آنچه بهره‌برداری می‌شود چیست؟! پرسشی عمیق که بدون شک یکی از مقدمات طرح موضوع ملی شدن نفت از سوی نمایندگان مجلس مشروطه، از عباس اسکندری تا محمد مصدق در ادوار متوالی بود.

روزنامه نگاران ایرانی آن روزگار، علیرغم نوپایی در ایجاد این پرسشگری سهمی بسزا داشتند. کمپانی نفت در مقاطع مختلف تلاش نمود با دعوت از نمایندگان جراید و مطبوعات نظر آنان را با کمپانی همراه و موافق نماید، اما استقلال روزنامه نگاران و تعهدشان به رسالت روزنامه نگاری شان باعث گردید تا تبلیغ کمپانی و تلاش برای تطمیع روزنامه نگاران همیشه موثر واقع نشود. طبیعی است که ممکن است در برخی موارد کمپانی گوهر مقصود را ربوده باشد، اما وجود و حضور روزنامه نگاران واقعی و راستین که حاضر نبودند شرف کاری را به میهمانی چند روزه بفروشد ستودنی است.

بهترین فصل برای بازدید از مناطق نفت خیز، اواخر زمستان و اوایل بهار است و چنین بود که در بهار سال ۱۳۲۶ کمپانی نفت گروهی از روزنامه نگاران داخلی و خارجی را برای آشنایی با فعالیت‌های اقتصادی و خدمات (!؟) خود به مناطق نفتخیز ایران دعوت نمود. روزنامه نگاران به مناطق رفتند و پس از بازگشت گزارش‌های خود را نیز نوشتند، اما همه گزارش‌ها آنگونه نبود که کمپانی انتظار داشت!

مجله جهان نو، جریده‌ای بود به صاحب امتیازی و مدیرمسئولی حسین حجازی که علی منصور، لیسانسه از دانشگاه بیروت سردبیری آن را بر عهده داشت و مرتضی کیوان دبیر آن بود. مجله‌ای اجتماعی، ادبی و علمی که نشانی دفترش در شناسنامه مجله آمده بود:

"تمام مکاتیب بنام اداره و مدیرمسئول، تهران، دربند، دکتر افشار." در نخستین مطلب از شماره اول سال دوم این مجله به تاریخ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶ و در مطلبی با عنوان؛ "نفت ایران یا بزرگترین دارایی امپراتوری انگلستان در خارجه" و پس از توضیحاتی در مورد چیستی نفت و وضعیت مخازن نفت در ایران و جهان، گزارشی از بازدید مذکور درج گردیده؛

"در شش و هفت روزی که هیئت روزنامه نگاران ایرانی و اروپایی آبادان و اراضی نفتخیز ایران را در جنوب بازدید کردند و نگارنده هم در اتفاق آنان بود، موسسات، بنگاهها، دستگاهها، کارخانهها، موتورخانهها، تلمبهها، حوضچهها، دودکشها، بیمارستانها، مدارس و دبیرستانها، کارخانه یخ سازی، کارخانه اکسیژن-گیری، دستگاههای آتش نشانی، نمایش لباسهای مختلفی که کارگران هنگام خدمت میپوشند، چاه کنی، تقسیم برق، دانشکده و آموزشگاه فنی، سینمای ساخته، سینمای در حال ساختمان، بیمارستان در حال کار، بیمارستان در حال ساختمان، آغل پرورش خوک، بیمارستان بیماری-های واگیری، کشتی بسویی اروپا با دوازده هزار تن بار نفت، قایق رانی، بردن آب از کارون برای مسجدسلیمان، زیارت چاه نمره یک که چهل سال پیش کنده شده، خانه مسکونی کارگران، خانه مسکونی کارمندان چه در حال ساختمان و چه در حال استفاده با وقت محدودی که داشتیم دیده شد."

به تعبیر گزارشگر؛ "شرح و بسط در اطراف هر یک از این مناظر بقدری دشوار است که کمتر کسی از عهده بر میآید، زیرا توصیف هزاران کیلومتر لوله‌های کوچک به باریکی شیر سماور یا بقطر توپ مروارید که پیوسته در کار بوده یا نفت می‌برند، یا نفت می‌آورند، یا حامل آبد و یا برنده فاضلاب، یا برای روشنایی منازل و کارخانجات بکار می‌روند و یا برای سیم تلفن، کار آسانی نیست. در توصیف این کارخانه و حوزه صنعتی ایران همین قدر بس که نویسنده مقاله مجله اسپریر، چاپ انگلستان که خود یکی از کشورهای صنعتی دنیاست، آن را بزرگترین سرمایه و دارایی دولت انگلیس در خارج از آن جزیره می‌داند."

به نظر می‌رسد کمپانی نفت با برنامه‌ای که برای بازدید روزنامه نگاران داشته سعی در شگفت زده کردن آنان از تاسیسات و قدرت صنعتی خویش و بنوعی مرعوب سازی ذهنی ایشان را داشته اما گزارش مجله "جهان نو" نشان می‌دهد در این زمینه توفیق چندانی نداشته است.

نگارنده در شرح مشاهدات و احساس خود ادامه می‌دهد: "من شخصا از دیدن آن کوره‌ها، آن لوله‌ها، آن تانکهای مخزن نفت و بنزین، آن همه بیا و برو و آن همه کر و فر چه در آبادان، چه در آغاچاری و چه در مسجدسلیمان آنقدر در شگفت نشدم و اگر حس عجایی از ایجاد چنین پالایشگاه و چنین نفت خانه‌ای روی داد،

چندان در مخیله‌ام باقی نماند. زیرا برای استخراج بیست میلیون تن نفت و اداره چنین دستگاه بزرگ هر یک از آن چیزها لازم است، چنانکه فی‌المثل رل، یا چرخ، یا دنده، یا اتاق، یا کاربراتور برای اتومبیل لازم است. اگر شرکت نفت یک اداره شیر و لینیات سازی دارد یا اطفال را در آموزشگاه‌های علمی و فنی میپذیرد یا برای آنان میدان ورزش تهیه می‌کند و حوض شنا میسازد و یا راه‌های شهر آبادان و بیرون را هرجا که اتومبیل‌های شرکت باید پیوسته و یا گاه و گذار برود آسفالت می‌کند، آن را نمی‌توان به حساب انسان دوستی و یا خدمت شرکت نفت بایران تلقی نمود."

روزنامه نگار، که در آستانه چهلمین سال فعالیت کمپانی گزارش خود را منتشر می‌کند در ادامه ضمن تحلیل رفتار کمپانی پیشنهادی نیز ارائه می‌دهد و می‌نویسد: "شرکت نفت موقعی میتواند به عملیات خود یک جنبه انسان دوستی و ایران خواهی بدهد که مثلاً به یاد چهلمین سال استخراج نفت و درآوردن بیست میلیون تن نفت ایران و بردن استفاده‌های سرشار، خیابانهای ۳۰ شهر ایران خیر ۲۰ شهر ایران خیر ۱۰ شهر ایران را آسفالت کند که هم به شهرداری‌های ایران یک درس عملی از کارهای طویل‌المدت بدهد و هم خدمتی به مردم ایران بکند. همان مردمی که چهل سال است به انگلستان خدمت میکنند و همان مردیمی که دارایی زیرزمینیشان چاله بده‌های دولت انگلستان را بدول دنیا پر می‌کند."

ادامه این نگاه نقادانه گزارشگر، اشاره به مشاهداتی است که از مسجد سلیمان، نخستین شهر نفتی ایران داشته و اتفاقاً در مقاله نیز با حروفچینی درشت تری به چشم می‌خورد:

"اما خاطره‌ای که از این سفر با من مانده و اسباب شگفتی است مشاهده اوضاع رقت بار کارگرانی است که هنوز در کپر زیست میکنند و دیدار کارگرانی است که با روزی هشت ساعت کار و غالباً با ده سال خدمت، در پناه دیوار کارخانه گوگرد سازی چه پیر و چه جوان نان و تره می‌خورند و بر من آنسان میگذرد که در مونت رآل مسجدسلیمان گذشت و مدیر مرد امروز شاهد آن منظره بود."

مونت رآل نامیدن مسجدسلیمان در این بخش از گزارش، از ابداعات ابهام آمیز گزارشگر است! چه تشابهی بین مسجدسلیمان و مونت رآل وجود داشته که ذهن گزارشگر مطلع و امریکا دیده مجله جهان نو را ترغیب به ابداع چنین واژه‌ای نموده است؟ چنانچه می‌دانیم مونترآل یا مونترئال، بزرگترین شهر استان کبک در کانادا و دومین شهر این کشور پس از تورنتو است. این شهر میزان قابل توجهی جمعیت انگلیسی زبان و مهاجر متفرقه دارد و در طول تاریخ همواره بعنوان یک مرکز تجاری - صنعتی و فرهنگی مشهور بوده است. این شهر همچنین مجموعه‌ای از فرهنگ‌های مختلف بوده و با چنین ویژگی‌هایی، توصیف مسجدسلیمان بعنوان مونت رآل، چندان هم بی‌راه نبوده است. زیرا در این شهر نیز شاهد بیشترین حضور

انگلیسی زبانان در یک شهر غیر انگلیسی، تاسیسات صنعتی و البته جامعه چند فرهنگی بوده و هستیم.

روزنامه نگار نگاهی منصفانه دارد و با اشاره به آغاز اقدامات کمپانی در ساخت و ایجاد برخی تاسیسات خدماتی، نقل قولی از یک کارمند انگلیسی آورده، می‌نویسد: "بدون شبهه شرکت نفت از یکی دو سال پیش باینطرف بر اثر تغییراتی که در اوضاع جهان پیدا شده و افکاری که انگلستان را هم بدیدن حقایق زندگی آشنا ساخته مشغول ساختمانها و تهیه جا و منزل و دیگر لوازم و احتیاجات زندگی کارگران میباشد ولی جا دارد گفته یکی از کارمندان انگلیسی و مذاکراتی را که با هم کردیم گواه آورده بگویم؛؛ این کارها قدری دیر شروع شده و اگر در کله اولیاء انگلستان و ایران بدون تفاوت قدری عقل و تدبیر بود حالا حوزه نفت خیز کانونی بود که نفاق و اختلال از دیواره آن بداخل نفوذ نمی‌کرد؛؛ اما بگذارید فاش و بی پرده بگویم که در آن دستگاه کمتر شخصی برخوردارم که از زندگی خود راضی باشد و سربسته بگویم حفظ چاههای نفت و همکاری با آن عمده‌ای که در آغاچاری در یک اتاق گرم، دارائیش منحصر بیک حصیر، یک استکان، یک قوطی حلبی، یک شلوار پاره، یک روح افسرده و یک آینده نامعلوم است ایجاب میکند که شرکت نفت بهتر کنار آید و زودتر هم اسباب زندگی او را تغییر دهد. در این سفر از صحبت‌هایی که با طبقات مختلف کردم و از شرح و توضیح همه بعلت کمی جا و دور

بودن از سیاست مجله میگذرم بر من چنین معلوم شده که مردم از شرکت ناراضی هستند. چه در رستوران، چه در نمایش، چه در کارخانه، چه در آموزشگاه، چه در هتل، چه در خفا و چه در ملا از شرکت اظهار ناراضیتی می‌کنند."

نویسنده مقاله جهان نو در ادامه با اعلام عدم وابستگی سیاسی خود به احزاب و دسته جات سیاسی آن روزگار، به کمپانی پیشنهاد می‌دهد برای افزایش راندمان کاری خود نیز که شده با کارکنان ایرانی‌اش بهتر برخورد نماید: "ایرانی اگر تربیت (فنی) شود و سیر گردد و نسبت بآینده نگران نباشد برای شرکت نفت از کارگری که گرسنه می‌خواهد و در رختخواب کثیف و پر از جانور بیتوته میکند، هزار بار دوست و همکاری بهتر است و این سخن از دهان و قلم کسی بر نمی‌آید که پیرو حزب یا دسته مخالف شرکت بوده یا در هیچ یک از احزاب تاکنون اسم نویسی کرده باشد، بلکه بنمایدگی توده زحمتکش که از مداخله هر بیگانه در کشور خود ناراضی بوده و با آن جدا مخالفند میباشد. این صدای ضعیفی است که از گوی فشرده هزاران کارگر ایرانی چه در خدمت شرکت نفت و چه در خدمت کارخانه‌های دیگر بر می‌آید. کارگران ایرانی جان میکنند و آسایش ندارند."

نویسنده نهایتاً گزارش خود را با این پرسش به پایان می‌رساند که: "مگر بین یک کارگر انگلیسی و یک کارگر ایرانی چقدر باید فرق باشد؟! "

ذیل گزارش مجله جهان نو، شعری از صادق سرمد منتشر شده که در آن ضمن اشاره به سفر روزنامه نگاران، با ظرافت به اسامی افراد و مطبوعاتی که مدیران یا سردبیران‌شان در این سفر حضور داشته‌اند نیز اشاره دارد.

در این شعر با عنوان: "بمناسبت سفر روزنامه نگاران بنقاط نفت خیز جنوب" و قید محل و تاریخ مسجد سلیمان ۱۳۲۶/۱/۱۹ می‌خوانیم:

"هفته‌ای شد تا بآبادان ز تهران آمدیم
 کو بگو تا منزل آن ماه تابان آمدیم
 قاصد ملک سلیمانیم و همراه صبا
 در هوای دوست تا مسجد سلیمان آمدیم
 میهمان شرکتیم اما بشرک آتش زدیم
 لاجرم همچون خلیل اندر گلستان آمدیم
 تا قوامی یابد این کشور ز جام خسروی
 بزم کسری ساخته وز داد خواهان آمدیم
 مرد امروزیم و یک امروز و فردا بیش نیست
 مهلت ما کز پی خدمت بمیدان آمدیم
 جز صدای ملت ایران مجوی از جمع ما
 کز پی ارشاد این جمع پریشان آمدیم
 رهنمای مردمیم و رهبر ایران نو
 صاحب پیروزی از نیروی ایمان آمدیم

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۶۹

پرچم ما در جهان نو بود افراشته
تا درفش کاویانی را نگهبان آمدیم
سرمد امشب مجلس ما از ستاره روشن است
کافتاب معرفت از مهر ایران آمدیم"

"مهرگان در مناطق نفت خیز"

پرداختن به مناسبت‌های شاد و اعیاد مذهبی و ملی در منطقه عملیاتی جنوب و در سختی و طاقت فرسایی کار و تلاش، از مواردی بود که همواره مد نظر برنامه ریزان صنعت نفت بود تا با بهره مندی از این مناسبت‌ها روحیه نشاط و شادمانی و به تبع آن افزایش راندمان کاری حاصل شود. از جمله این اعیاد جشن مهرگان بود که در مناطق مختلف نفت خیز با شکوه خاصی برگزار می‌شد. خصوصا اینکه در آن سالها کارکنان زرتشتی صنعت نفت نیز تعداد قابل توجهی بوده و در کنار سایر کارکنان مسلمان، کلیمی، مسیحیان ارمنی و آشوری و معتقدان به دیگر ادیان در کنار هم به خوبی و خوشی همزیستی مسالمت آمیزی داشتند.

نام مهر در بسیاری از موضوعات ایران باستان تکرار شده است. مهر به شکل میترا یکی از مورد توجه ترین و بزرگترین ایزدان هندوایرانی است که در هزار و چهارصدسال پیش از میلاد یادش در سنگ نوشته ای آمده. در اوستا نیز سرودی زیبا و بلند به وی منسوب است و در آثار کهن سانسکریت به ویژه در وداها و کهن ترین جزء آن ریگ ودا به اهمیت مقامش اشاره شده است. در اوستا مهر بزرگترین ایزدان است و در مقدمه مهریشت آمده که اهورامزدا وی را در بزرگی و شکوه و توانایی همقدر و همسنگ خود آفرید. نام این ایزد در سانسکریت Mitra و در اوستا با تلفظ Mithra و در پهلوی

Mitr آمده است.

مهرگان و نوروز از روزگار باستان از جمله آیین‌های مورد توجه بودند. در اغلب مراجع و ماخذی که در باره این جشن موجود است، مراسم یکسانی در آداب و رسوم برگزاری آن معمول بود. در مثل بار عام شاهان تقسیم هر دو ماه فروردین و مهر به شش پنجه یا پنج روزه معین بود، هر پنجه یا هر روزی جهت انجام مراسمی ویژه دادخواهی مردمان، اهدای هدایای فراوان به پیشگاه شهریاران، بخشودن البسه تابستانی یا زمستانی صندوق خانه شاه به مردم، رسیدن پیک خجسته به دربار شاهی و مراسم آفرین خوانی و رسوم تمثیلی، گسترده خوان نوروزی و مهرگانی، نوروز کوچک و بزرگ، مهرگان بزرگ و مهرگان عامه که برحسب معمول در گهنباره‌های شش گانه که هر گهنبار پنج روز به طول می‌انجامید و پنجمین روز آن بزرگترین جشن محسوب می‌شد، منسوب کردن بسیاری از رویدادهای بزرگ و مورد توجه دینی و ملی به این دو جشن، قدمت هر دو جشن که به شاهان باستانی و بزرگ منسوب شده‌اند، چنانکه نوروز به جمشید و مهرگان به فریدون نسبت داده می‌شود و بسا موارد مشترک دیگر.

نوروز آغاز بهار و اعتدال ربیعی یا حلول خورشید در برج حمل است و مهرگان آغاز نیمه دوم سال و یا به اعتباری آغاز سال هخامنشی و فصل پاییز و حلول خورشید در برج میزان می‌باشد.

شاید بتوان گفت که در دوران هخامنشی اعتبار این جشن بیشتر و توجه به آن افزون تر از نوروز بوده. به روایت مورخان قدیم یونان و روم درباره این جشن، آگاهی هایی فرادست است که درباره نوروز نیست، بویژه آنکه اهمیت و اعتبار مقام مهر در دوران هخامنشیان بسیار مورد توجه بوده است.

به موجب تقویم اوستایی، هنگامی سال به دو فصل تقسیم میشد. تابستان گرم «هم» Hama و زمستان بزرگ «زین» Zayana، مهرگان در آغاز زمستان بزرگ قرار داشت.

نوروز آغاز بهار و مهر آغاز پاییز است، در این دو هنگام ایرانیان دو جشن بزرگ ملی خود را برگزار می‌کردند با آداب و رسومی مشترک، هر دو جشن از عظمت و اعتبار برخوردار بود و نمی‌توانستند یکی را بر دیگری برتری دهند. چنانکه از سلمان فارسی نقل است که خداوند یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان پدید آورد و فضل این دو بر ایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است بر جواهرات دیگر.

بی‌گمان جشن اصلی مهرگان در هنگام طبیعی‌اش در مقارنه با نوروز، بایستی آغاز پاییز و اول مهر باشد اما چون شانزدهم این ماه نیز روز مهر است به همین جهت به موجب اقتران دو نام ماه و روز مطابق معمول جشن اصلی را در این روز می‌گرفتند. روز مهر از ماه مهر یعنی روز شانزدهم جشن بسیار مشهور مهرگان است. سبب آنکه

ایرانیان روز مهر از ماه مهر (شانزدهم) را گرامی داشتند، به موجب خروج فریدون و شورش وی بوسیله کاوه آهنگر بر ضحاک است. فریدون ضحاک را مغلوب ساخته و به بند کشید رهبرشورشیان کاوه بود و پادشاهان پرچم وی را عزیز و محترم می‌شمردند و درفش کاویانی خوانده شد.

درفش کاویانی از پوست خرس بود. برخی نیز آن را از پوست شیر گفته‌اند که پس از کاوه به طلا و گوهر بسیار آراسته شد. مهرگان کوچک پنج روز ادامه داشت و رام روز یا روز بیست و یکم مهر مهرگان بزرگ بود.

در وجه تسمیه و علل پیدایی مهرگان و چند رسم معمول در این روز شرحی از برهان قاطع بیان می‌شود: و عجمان گویند که خدای تعالی زمین را در این روز گسترانید و اجساد را در این روز محل و مستقر ارواح گردانید. در این روز ملائکه مددکاری کاوه آهنگر کردند و فریدون در این روز بر تخت شاهی نشست، در این روز ضحاک را گرفته و به کوه دماوند فرستادند که در بند کنند و مردمان به این مقدمه جشنی عظیم کردند و عید نمودند و بعد از آن حکام را مهر و محبت به رعایا هم رسید و چون مهرگان به معنی محبت و پیوستن است بنابراین بدین نام مرسوم گشت و گویند اردشیر بابکان تاجی که بر آن صورت آفتاب نقش کرده بودند در این روز بر سر نهاد.

برای بزرگداشت این جشن در مناطق نفت خیز مراسم باشکوهی

در میادین ورزشی و تالارهای اجتماعات برگزار می‌شد و معمولاً تمامی افراد و کارکنان اعم از مسلمان و غیر مسلمان نیز در آن شرکت می‌کردند. همانگونه که در اعیاد فطر و قربان نیز مسلمانان علاوه بر دید و بازدید با سایر هم مسلکان مهرورزی خود را شامل سایر همسایگان و همشهریان خود اعم از مسیحی و کلیمی و زرتشتی و... نیز می‌نمودند. یا آنکه در جشن کریسمس مسیحیان ارمنی و آشوری، علاوه بر برگزاری مراسم و آداب دینی خود، دیگر همکاران و همشهریان خود را نیز در شادی‌هایشان شریک می‌کردند.

مهرماه در مناطق نفت خیز جنوب همچنین آغاز مساعد شدن هوا نیز بود و گرمای تابستانی جای خود را به خنکای پاییز می‌داد و در چنین ماهی مهرورزی مشخصه اصلی مردمانی بود که برای مهرورزی و شادمانی به دنبال بهانه بودند. مهرتان افزون باد.

کتاب و کتابخوانی در صنعت نفت

طی سالیان اخیر نیمه دوم اردیبهشت هر سال، موسم برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب تهران است. اولین دوره نمایشگاه کتاب تهران از چهاردهم تا بیست و دوم آبان ماه سال ۱۳۶۶ و در روزگاری که کشور درگیر جنگ بود، در ابعاد بین المللی برگزار شد. یکصد و نود و شش ناشر خارجی با ۱۸۵۰۰ عنوان کتاب از ۳۲ کشور جهان در این نمایشگاه حضور داشتند. در این نمایشگاه همچنین دویست و چهارده ناشر داخلی نیز با حدود ۹۰۰۰ عنوان کتاب حاضر شده بودند. دومین دوره نمایشگاه اما دوسال بعد یعنی در سال ۱۳۶۸ برگزار و از آن پس نیز این نمایشگاه بصورت سالیانه برگزار می شود.^۱

اما پیشینه برگزاری نمایشگاه کتاب در ایران به پیش از انقلاب و برگزاری هفته های کتاب ایران باز می گردد که از سال ۱۳۴۴ در هفته آخر آبان ماه برگزار و طی آن فعالیت هایی در زمینه گسترش کتابخانه ها و تشویق مردم به مطالعه کتاب و خودآموزی صورت می گرفت.

هفته کتاب، مهمترین اتفاق فرهنگی کشور در حوزه کتاب و کتابخوانی را هرچند باید قدیمی ترین اتفاق ملی در این عرصه دانست اما موضوع کتاب و کتابخوانی در مناطق نفت خیز ایران با ایجاد

نخستین کتابخانه‌های تخصصی در مناطق نفت خیز سابقه‌ای بسیار قدیمی‌تر دارد.

در شماره‌های متعدد نشریه نامه صنعت نفت ایران و همچنین روزنامه انگلیسی‌زبانی که در آبادان منتشر می‌شد و می‌توان آن را نخستین نشریه انگلیسی‌زبان منتشرشده در ایران نامید، بنام ABADAN TO DAY به کرات اخباری در حوزه کتاب و کتابخوانی منتشر شده است.

گروه روزنامه‌نگاران ایرانی و خارجی که در فروردین ۱۳۲۶ از مناطق نفت خیز ایران بازدید کرده‌اند در گزارش‌های خود از جمله گزارش صادق سرمد در شماره اول از سال دوم مجله جهان نو به تاریخ اردیبهشت ۱۳۲۶ به موضوع وجود کتابخانه‌های تخصصی و عمومی در مناطق نفت خیز ایران اشاره کرده‌اند. کتابخانه‌هایی که از نخستین سالهای استقرار سیستم اداری صنعت نفت در میدان نفتون و آبادان تشکیل شد.

در مسجدسلیمان، کتابخانه تخصصی نفت در ساختمان مرکزی شرکت قرار داشت و منابع فارسی و لاتین متعدد مرتبط با حوزه فنی و تخصصی نفت را شامل می‌شد. هوشنگ گودرز زاده سالهای آخر فعالیت این کتابخانه ریاست آن را عهده دار بود و البته پس از انتقال دفتر مرکزی فعالیت‌های نفتی از مسجدسلیمان به اهواز، منابع کتابخانه

مذکور نیز به کتابخانه تخصصی اهواز منتقل شد.^۱ در کنار این کتابخانه تخصصی، یک کتابخانه عمومی نیز که البته برای خانواده‌های کارکنان صنعت نفت بود در باشگاه ایران در مسجدسلیمان وجود داشت. باشگاه ایران به کارکنان ایرانی شرکت اختصاص داشت و از این جهت منابع فارسی موجود در این کتابخانه و رمانها و کتابهایی از ادبیات کلاسیک و تاریخ ایران به چشم می‌خورد. کتابهایی که همه ممه‌ور به مهر کتابخانه باشگاه ایران بودند و پس از واگذاری این باشگاه به ارتش، پس از انقلاب ۱۳۵۷، آن کتابها به انبار باشگاه مرکزی مسجدسلیمان منتقل شدند.

حیدر رفعتی از بازنشستگان اهل کتاب و کتابخوانی صنعت نفت در مسجدسلیمان، علاوه بر این کتابخانه‌های تخصصی و باشگاهی چهار کتابفروشی قدیمی نخستین شهر نفتی ایران را بخاطر دارد که جوانان اهل کتاب مسجدسلیمان بدانها مراجعه می‌کردند و بنا به وسع خود کتابهای مورد علاقه‌شان را تهیه می‌کردند.

کتابفروشی‌های فرزانه، کریمی و بال افکن در مرکز شهر و همچنین کتابفروشی رستگاران در منطقه بازارچشمه علی که پاتوق بچه کارگرهای اهل کتاب بود.

این فضای فرهنگی و آشنایی با ژانرهای مختلف ادبی بود که منجر به ایجاد و تقویت ادبیات کارگری در مناطق نفت خیز ایران گردید.

۱. مصاحبه با آقای حیدر رفعتی از بازنشستگان صنعت نفت. با تشکر از ایشان. (۱۳۹۴).

ادبیات کارگری، یک ژانر ادبی است که نویسنده و شاعر در آن به بیان وضع طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی در نظام سرمایه‌داری می‌پردازد. فقر و مشکلات کارگران، محیط زندگی و کار، مبارزات، چگونگی استثمار و عوامل استعمار کارگران، دفاع از حقوق کارگران، شکست‌ها و پیروزی‌ها، شادی‌ها و تلخکامی‌های آنها و... در ادبیات کارگری به شکل هنری و در قالب ادبی به تصویر درمی‌آید. (سلطانی، ص ۱۱۷).

چنانچه پیشتر آمد، با انتقال کتابخانه تخصصی از مسجدسلیمان به اهواز، مرکز اطلاع رسانی شرکت ملی نفت ایران در زمره قدیمی‌ترین کتابخانه‌های تخصصی کشور در سال ۱۳۳۴ تحت عنوان "کتابخانه هیأت مدیره" تاسیس شده و تا سال ۱۳۳۹ مستقیماً تحت نظر هیأت مدیره فعالیت می‌نمود. به تدریج این مرکز با جهت‌گیری گردآوری کتب و نشریات در زمینه اقتصاد و تکنولوژی نفت به یک کتابخانه تخصصی تبدیل گردید و از کتابخانه هیأت مدیره به کتابخانه مرکزی تغییر نام یافت.

کتابخانه مرکزی ابتدا زیر نظر مستقیم مدیریت امور اداری و سپس آموزش مرکزی قرار گرفت و اکنون نیز با عنوان "مرکز اطلاع رسانی و فناوری" در شمار غنی‌ترین مراکز موجود در خاورمیانه محسوب می‌شود. شایان ذکر است این مرکز، اولین کتابخانه در کشور می‌باشد که از برنامه‌های رایانه‌ای جهت مکانیزه نمودن کتابخانه استفاده نموده

و در حال حاضر با بهره‌گیری از دانش فنی و فناوری‌های نوین در امر اطلاع‌رسانی به مراجعین ارائه خدمات می‌نماید. منابع موجود در مرکز مشتمل بر کتب، نشریات، گزارشات، مقاله‌ها، استانداردها، پایان‌نامه‌ها، روزنامه‌ها، نرم افزارها و دیسک‌های فشرده است که عمدتاً در گرایشهای فنی/تخصصی مرتبط با نفت، انرژی، اقتصاد و مدیریت به زبانهای فارسی و انگلیسی عرضه می‌گردد.

کتابخانه دانشکده نفت نیز از دیگر نمونه‌های نخستین علمی در ایران و مناطق نفت خیز است.

تاسیس این دانشکده به استناد قانون مصوب یازدهم آذر ۱۳۳۳ انجام گردیده. در این خصوص در جلد یکم مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی می‌خوانیم: "... وزارت فرهنگ و دارایی مکلفند برای اجرای قانون تاسیس دانشگاههای شهرستان مصوب سوم خرداد ۱۳۲۸ با کمک شرکت ملی نفت ایران در ظرف مدت سه ماه از تاریخ تصویب این قانون (۱۳۳۳/۹/۱۱) دانشکده نفت خوزستان را در آبادان تاسیس نمایند. (قوانین و مقررات/ص ۲۴۵)

کتابخانه دانشکده مهندسی نفت (شهید تندگویان) آبادان به لحاظ قدمت و سابقه ساختاری و سازمانی از قدیمی ترین کتابخانه‌ها به شمار می‌رود. متأسفانه با شروع جنگ تحمیلی کتابهای این کتابخانه به شهرهای مختلف انتقال یافت اما با توجه مجدد به این مرکز علمی،

کتابخانه این دانشگاه همچنان یک مرکز علمی معتبر محسوب می‌شود. با توسعه فعالیت‌های صنعت نفت به مناطق مختلف و از جمله استقرار مرکزیت نفت در تهران، کتابخانه‌های نفت نیز در پایتخت ایجاد شدند. پاکت کارت کتاب کتابخانه نفت تهران به زبان انگلیسی تذکراتی را به اعضا می‌داد.

در کارت یکی از منابع این کتابخانه متوجه می‌شویم که عضوی بنام آقای زندیه، کتاب مذکور را در سال ۱۳۳۳ به امانت گرفته است. آیا این عضو کتابخانه امروز جزو بازنشستگان نفت است؟!

منابع:

- پوری سلطانی و فروردین راستین: "دانشنامه کتابداری و اطلاع‌رسانی" ۱۳۸۱، فرهنگ معاصر، تهران.
- صادق سرمد: "نفت ایران" مقاله در مجله جهان نو، شماره اول از سال دوم، اردیبهشت ۱۳۲۶.
- فرامرز سلطانی: "ادبیات کارگری ایران در قرن معاصر" ۱۳۸۷، نشر اکنون، تهران.
- قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، امور حقوقی وزارت نفت، اداره کل روابط عمومی ۱۳۸۱.

کارتینگ و کریکت در صنعت نفت

کارتینگ من و ورزش همکار خاتبی در روز و کوه مسکین
آذرماه ۱۳۴۷ خورشیدی

MIS GO-KART CLUB

Last Friday was one of the most action packed afternoons of Go-Karting ever seen in MIS. The karting area of the airport was crowded with enthusiastic spectators and drivers and the day's karting was thoroughly enjoyed by all.

During the preliminary practices, a number of drivers showed their skill at burning their way around the particularly high speed track layout; the strident scream of go-kart engines at full throttle could be heard for miles.

The first race of the day, 15 laps, was won by Tony Kauntze. After chasing Jerry Dudderar for most of the race, Tony finally roared by him in a move reminiscent of the great Fangio. A newcomer to karting, Boots Hansen, came in fourth behind Jean Zundel and just ahead of Martin Craddock.

In the ladies' race, Dorothy Dudderar finally edged ahead of Vivian Gelpke and came home the winner after 10 hard laps. Nayer Khatibi was a close third.

The third race of the day, 15 laps for men, was easily won by Ray Trahan



after Tony Kauntze and Jerry Dudderar, who were fighting for the lead, had a collision and lost one lap.

The last race of the day, a reverse direction race, was, by far, the most interesting. The final standings in this race were drastically changed when it was found that Messrs. Esfandiari, Kauntze, and Hansen had been disqualified for driving outside the track limits. The eventual winner was Jerry Dudderar, with Martin Craddock in second place.

After the racing was finished, one of the competitors was heard to question the fairness of one of the younger karters being push started in races by the 'Human Catapult'.

This Friday, as usual, there will be an exciting afternoon of go-karting at the MIS airport, starting at 2.30 p.m. So come on out either to watch or to participate.

امروزه در میان ورزشهای تفریحی و جدیدی که بین علاقمندان به اتومبیلرانی مرسوم شده است؛ ورزش کارتینگ karting (مسابقه اتومبیلرانی با اتومبیل‌های مدل؛ سایز کوچک) طرفداران فراوانی دارد. ورزش مفرحی که علاوه بر هیجان فراوان امروزه تا برگزاری مسابقات جهانی نیز خود را بالا کشیده و اتومبیل سواران ماهر در آن فعالیت دارند. از سوی دیگر بازسازی خاطرات کودکی و هیجان رانندگی در کودکی که آرزوی محال بسیاری از افراد بوده؛ نوعی در این ورزش قابل جبران است و علاقمندان خاص خود را دارد.

اما این ورزش حداقل در صنعت نفت ورزش جدیدی نیست! بریده
 نشریات و سوابق مناطق نفت خیز نشان می‌دهد که این ورزش البته
 تحت عنوان GO-KART پیشینه‌ای حداقل چهل ساله در مناطق دارد.
 بریده خبر فوق از نشریه داخلی صنعت نفت نشان می‌دهد که این
 ورزش در آن سالها نیز رایج بوده و طرفداران خاص خود را داشته
 است. محل برگزاری مسابقه در فرودگاه مسجدسلیمان بوده و
 یادداشت دست نویس فرد ناشناس آذرماه ۱۳۴۷ را ثبت نموده است.
 شاید اگر آن ورزش در ایران ادامه می‌یافت؛ امروز قهرمانانی در سطح
 جهان در این رشته وجود می‌داشتند!



بازی کریکت در تلخات

یکی از بازی‌های تیمی بسیار مهیج انگلیسی که بواسطه حضور
 ایشان در اقصی نقاط جهان منتشر شده و طرفداران زیادی پیدا نمود،
 بازی کریکت است.

در حقیقت کریکت ورزشی ست که با چوب و توپ در یک زمین

چمن بیضی شکل بین دو تیم ۱۱ نفری بازی می‌شود. در مرکز زمین کریکت یک محوطه خاکی به طول ۲۲ یارد (۲۰,۱۲ متر) وجود دارد. به این قسمت «پیچ» گفته می‌شود. چوب بازی «ویکت» نام دارد. توپ کریکت به اندازه مشت است و سطح آن از چرم و مرکز آن از چوب پنبه پر شده است.

این ورزش علاوه بر زادگاه خود، انگلستان، در بیش از صد کشور همچون ولز، استرالیا، کنیا، زیمباوه، نیال، نیوزیلند، افریقای جنوبی و جزایر انگلیسی زبان دریای کارائیب که با عنوان هند غربی در مسابقات بین‌المللی حاضر می‌شوند نیز رایج بوده و همچنین پرطرفدارترین ورزش کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش و سریلانکا است.



مسابقات جهانی کریکت / عکس از ویکی پدیا

ایران نیز بواسطه حضور صنعت نفت و کارشناسان و کارکنان انگلیسی با این ورزش آشنا شد و کارکنان قدیمی مناطق نفت خیز

زمین‌های خاکی را بیاد دارند که در آن مسابقات کریکت با شور و هیجان خاصی برگزار می‌شد.

مسجد سلیمان / هفتکل و آبادان و سایر مناطق نفت خیز محل برگزاری این مسابقات بودند که در آن انگلیسی‌ها و ایرانی‌ها در کنار هم به رقابت می‌پرداختند. افراد بومی و عشایر این مناطق نیز با دیدن بازی کریکت و از آنجا که معمولا جازه شرکت در این بازی‌ها را نداشتند خود با ابداع بازی‌هایی شبیه به کریکت می‌پرداختند که امروزه جز بازی‌های محلی این مناطق محسوب می‌شود اما در حقیقت ریشه در ورزش کریکت دارد. بازی‌هایی همچون چوب کلی choob kely و الختور alakhtur برخی از این بازی‌های محلی هستند که شباهت بسیار زیادی به ورزش کریکت دارند.

فوتبال و نفت

مسجد سلیمان، مهد بسیاری از اولین‌ها در ایران است و فوتبال یکی از این اولین‌هاست. کافی است در بررسی پیشینه فوتبال در ایران نگاهی به دانشنامه الکترونیک ویکی‌پدیا و همچنین بخش منابع تاریخ ورزش نگاهی بیندازیم.

در این زمینه در ویکی‌پدیا می‌خوانیم: "برای اولین بار در ایران، فوتبال در شهر مسجد سلیمان در استان خوزستان آغاز شد و اولین استادیوم فوتبال در این شهر به دست مهندسین انگلیسی به بهره‌برداری رسیده و اولین مسابقه فوتبال در آنجا بین مردم بومی مسجدسلیمان و انگلیسیها برگزار شد. نخستین ایرانی که در یک تیم فوتبال بطور رسمی بازی کرد، شخصی به نام کریم زندی بود که در سالهای ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۷ هجری خورشیدی در بین انگلیسی‌ها و در تیم‌هایی که آنها در ایران ترتیب داده بودند بازی کرد."

شایان ذکر است سال ۱۲۸۷ (۱۹۰۸ میلادی) همان سالی است که چاه شماره یک نفت خاورمیانه و ایران در مسجدسلیمان به بهره‌برداری رسید و تصور اینکه کاشفان انگلیسی نفت در این منطقه لحظاتی از اوقات استراحت خود را به ورزش فوتبال اختصاص داده باشند، دور از ذهن نیست. اولین‌های نفت البته محدود به ورزش فوتبال نبوده و مسجدسلیمان و دیگر شهرهای نفتی ایران در بسیاری موضوعات دیگر نیز رکورددار اولین‌ها هستند.

فوتبال مدرن و امروزی از سال ۱۸۶۶ میلادی در انگلستان شکل گرفته بود و بتدریج این ورزش مهیج بیشتر نقاط جهان را تسخیر کرده بود. در ۱۹۰۴ میلادی (چهار سال قبل از بازی فوتبال در مسجد سلیمان) سازمان فیفا ایجاد و در ۱۹۰۶ نیز اولین دوره مسابقات فوتبال را برگزار نمود. اما اوج رونق فوتبال، مسابقات المپیک بود که در ۱۹۰۸ و اتفاقاً همزمان با تلاش برای کشف نفت در مسجد سلیمان، در لندن برگزار گردید.

بدین ترتیب باید فوتبال و نفت را برادرانی همزاد دانست که در دامان مسجد سلیمان متولد و پرورش یافتند و در روزگاری که در بسیاری از مناطق ایران و کل خاورمیانه، کسی نشانی از فوتبال نمی‌دانست، کارکنان نفت در این شهر اوقات فراغت خود را به فوتبال و ورزش‌های نوین دیگر سپری می‌کردند.

استادیوم فوتبال مسجد سلیمان حتی قابلیت ثبت در فهرست میراث ملی ایران و فراتر از آن بعنوان نخستین زمین فوتبال در خاورمیانه، قابلیت ثبت در میراث مشترک جهانی را نیز دارد. ورزشگاهی که باید از طریق مسئولین فدراسیون فوتبال معرفی می‌شد تا در سایت رسمی فیفا بعنوان قدیمی‌ترین زمین فوتبال در منطقه خاورمیانه معرفی گردد.

نکته دیگر اینکه، حداقل بیست سال پس از آن است که در پایتخت، انجمن ترقی و ترویج فوتبال تاسیس می‌شود و برای

اولین بار مدرسه آمریکایی (دبیرستان البرز فعلی) آموزش فوتبال را بصورت رسمی در تهران آغاز کرد.

در سال ۱۳۰۸ اولین مسابقه رسمی در ایران با تیم بادکوبه شوروی برگزار شد. پس از آن در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ تغییرات زیادی در فوتبال و ورزش ایران اتفاق افتاد و انجمن ملی تربیت بدنی و پیش آهنگی تاسیس شد.

متعاقباً! و در سال ۱۳۱۶ حسین صادقی پس از بازگشت از اروپا مسئول گسترش فوتبال در ایران شد و در ادامه و در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ تیم ملی فوتبال ایران تشکیل شد و برای نخستین مسابقه با افغانستان دیدار کرد. ورزشگاه امجدیه نیز در همین سالها تاسیس شد و نهایتاً در سال ۱۳۲۵ بود که فدراسیون فوتبال ایران تاسیس و یکسال بعد به عضویت فیفا درآمد. به این ترتیب باید متذکر شد که سابقه فعالیت فوتبال در مسجدسلیمان حدود سی و هشت سال پیش از تاسیس فدراسیون فوتبال ایران است!

منوچهر یاوری، پیشکسوت ورزشی و مولف کتاب؛ "شهر من مسجد سلیمان" در خصوص سابقه ایجاد باشگاههای ورزشی در این شهر می نویسد: "پس از آنکه باشگاههای مختلف در مسجدسلیمان توسط شرکت نفت ساخته شد. مسابقهها بصورت باشگاهی برگزار گردید که اینگونه مسابقهها نیز می تواند مبداء و آغاز مسابقه های رسمی باشگاههای ایران باشند. این باشگاهها بیشترشان دارای زمین

فوتبال اختصاصی، استخر شنا، سالن ورزش، سالن سینما و سایر امکانات فرهنگی و ورزشی بودند و در حال حاضر نیز تعدادی از آنها هنوز در مسجد سلیمان وجود دارند و عبارتند از؛ باشگاه نفتون، باشگاه نفتک، باشگاه ایران، باشگاه مرکزی، باشگاه تمبی، باشگاه کاوه چشمه علی، باشگاه بی بی یان، باشگاه هندی‌ها و باشگاه ارامنه" (یاوری / ص ۹۹)

باید خاطرنشان کرد که تعریف دقیق باشگاههای فرهنگی ورزشی نیز در مسجد سلیمان سابقه‌ای نزدیک به یک قرن دارد و در سوابق ورزشی این شهر چنانچه در کتاب؛ "تاریخ ورزش شهرستان مسجد سلیمان" تالیف آقای شکرخدا عولی گله می‌خوانیم، هر باشگاه در رشته‌های مختلف دارای تیم‌های ورزشی بوده و واجد افتخارات ملی و بین‌المللی شده‌اند. پیروزی یک بر صفر تیم فوتبال تاج مسجد سلیمان بر پرسپولیس تهران، با گل تاریخی اصغر جمالی، فوتبالیت پیشکسوت مسجد سلیمانی حتی صفحه نخست روزنامه‌های آن روز کشور را به خود اختصاص داد. نام آوران فوتبال مسجد سلیمان که امروز تیم نفت این شهر بعنوان پیشینه تاریخی و پیشکسوتان ورزشی بدانها توجه دارد نام‌های زیادی را شامل می‌شوند. برخی از ایشان عبارتند از: صفر ایرانی‌پاک، ایرج سلیمانی، منصور رشیدی، جمشید نصیرعباس، مسلم سلیمانی، مصطفی خراجی، صیدال سرقلی، کوروش لرستانی، بهزاد غلامپور، داریوش یزدی،

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۸۹

فرهاد لاله زار، شاپور احمدی و بسیاری دیگر، که‌ای کاش روزی
تصاویرشان بر دیوارهای ورزشگاه شهید بهنام محمدی مسجدسلیمان
نصب گردد.

منابع:

- یآوری، منوچهر، شهر من مسجدسلیمان، ۱۳۸۳، نشر اکنون، تهران.
- غولی‌گله، شکرخدا، تاریخ ورزش شهرستان مسجدسلیمان، ۱۳۸۳، خاتم سبز.
- مسجدسلیمان، نیم قرن چپاول (کتاب سال استان خوزستان در سال ۱۳۸۳)
تالیف نگارنده، آرویج: تهران.

"دوش آخر"

اقامت طولانی در خانه‌های سازمانی نفت، بخش مهمی از خاطرات هرکدام از شاغلان صنعت نفت در مناطق نفت خیز جنوب را به خود اختصاص می‌دهد.

کودکانی که بدنیا می‌آیند، بزرگ می‌شوند و به مدرسه و دانشگاه می‌روند. ازدواج می‌کنند و به همراه همسران خود برای دیدار با پدر و مادر به خانه‌های سازمانی باز می‌گردند!

شصت سالگی هم برای خود سنی است. خصوصاً اینکه از نوجوانی وارد صنعت شده باشی و طبق قوانین کار در نفت، به میل یا به اجبار، مشتاق یا مجبور باشی که تا شصت سالگی برای نفت کار کنی. بیشتر عمر در استخدام نفت بودن باعث می‌شود تا خاطرات قبل از آنکه شخصی باشی، رنگ و بوی نفت بدهند. بیمارستان نفت، همسایه‌های نفتی، باشگاه و سینمای نفت، اردوهای تابستانی نفتی و... همه و همه باعث می‌شوند تا خاطرات بیشتر کهنسالان این صنعت متأثر از محیط کار باشد.

ارائه خدمات مختلف و از جمله مسکن مناسب برای کارکنان از امکانات قدیمی است که در صنعت نفت وجود داشته و در بسیاری از مناطق نفتی نیز هسته‌های شهری بعدی پیرامون همین منازل سازمانی

۱. توضیح: این مطلب بر اساس خاطره‌ای از آقای کریم میاحی، بازنشسته محترم و با اجازه ایشان تنظیم شده و هرگونه تشابه اسمی تصادفی است.

شکل گرفته است. در مسجد سلیمان، آبادان، هفتکل و نفت سفید، عنبل و لالی، اهواز و میانکوه و امیدیه و آغاچاری و گچساران، بهترین نقاط جغرافیایی برای ساخت منازل سازمانی در نظر گرفته می‌شد و هنوز هم به این مناطق که برخی همچون نفت سفید و عنبل و لالی دیگر در اختیار کارکنان نفت هم نیستند دقت شود، تفاوت معماری و شکل و اسلوب ساخت نسبت به خانه‌های شخصی همجوار مشهود است.

آقای کریمی یکی از این کارکنان سخت کوش و کهنه کار نفتی بود که در شصت سالگی، چهل و چند سال برای نفت زحمت کشیده بود. شمارش معکوس برای بازنشستگی وقتی از شمارش ماه به هفته و روز رسید، مرور خاطرات شیرین و البته سختی‌های زندگی، هر شب مانند فیلم سینمایی از جلوی چشمان آقای کریمی می‌گذشت. از جلوی چشمان کسی که در سخت‌ترین شرایط زندگی و کار نیز روحیه امیدوار خود را از دست نداده بود.

با روحیه شاد و بزله گو و نگاه امیدوارانه‌ای که به زندگی داشت، همه همکاران و اطرافیانش می‌دانستند که بعد از بازنشستگی، تازه اول فعالیت‌های او بعنوان یک متخصص ارشد نفت و گاز خواهد بود. تجربیات نفتی از او در شصت سالگی متخصصی ساخته بود که بسیاری از شرکت‌های نفتی آرزوی حضور وی را داشتند. اما شرکت نفت و خاطراتش برای او چیز دیگری بود.

همکاران آقای کریمی بیش از وی از بازنشستگی‌اش ناراحت بودند. چون می‌دانستند تا چند هفته دیگر از روی خوش و بزله‌گویی و خوش‌مشربی او محروم خواهند بود.

آخرین استدمنت حقوقی را که دریافت کرد، متوجه شد که باید برای تسویه حساب به بخش‌های مختلف مراجعه کند. چند ماه فرصتی هم که برای تخلیه منزل سازمانی تحت اختیارش داده بودند زودتر از ایام معمولی قبل سپری شد. همسرش که شروع به جمع‌آوری وسایل درون گنج‌ها و کمدها کرد، متوجه شد که دیگر وقت رفتن است. تنها به کتابخانه‌اش کسی دست نزده بود!

کتابهای آقای کریمی که تمامی این سالها همنشین و همراه او بودند. گوشه اتاق انتظار او را می‌کشیدند تا آنها را درون جعبه‌های مقوایی بگذارد و به خانه شخصی‌شان ببرند. کتابها را می‌شد برد. اما خاطرات برجای می‌ماندند! سالهای طولانی زندگی در منزل سازمانی تحت اختیار باعث شده بود تا خاطرات سالهای اخیر زندگی آقای کریمی و همسر مهربان و خانواده‌اش در این خانه شکل بگیرد. البته خانه‌های قبلی، دو اتاقه و سه اتاقه که قبل از بنگله فعلی و در مناطق مختلف در اختیار آنها بودند، هرکدام برای خود مخزن خاطراتی بودند. اما خاطرات زندگی در آخرین منزل سازمانی که با افزایش امتیاز مجاز به در اختیار داشتن آن شده بودند چیز دیگری بود.

ادارات منازل و این اواخر کمیته‌های واگذاری منازل در مناطق نفت خیز از جاهایی بودند که داشتن امتیاز بالاتر در لیست آنجا، آرزوی هر کارگر و کارمندی بود. رنکینگ کارکنان بر اساس موارد مختلفی همچون سابقه کار، سمت سازمانی، تحصیلات و البته تعداد افراد تحت تکفل محاسبه می‌شد و هرچه امتیاز فرد بالاتر می‌رفت منزل بهتری در اختیارش قرار داده می‌شد.

آقای کریمی روزی را بخاطر آورد که یکی از کارکنان اداره منازل زنگ زده بود که در جلسه واگذاری واجد شرایط گرفتن بنگله شده بودند. خبر را با شادمانی به خانواده‌اش داد و پس از آن، چندین سال تحویل را در این خانه پای سفره هفت سین نشسته بود. چندین بار سالگرد ازدواج گرفته بودند و بسیاری خاطرات خوب دیگر که دل‌کنند از این خانه را سخت تر می‌کرد....

روزی که کامیون آمده بود تا وسایل را بارگیری کند و خانه را تحویل بدهند، همه قدری دلگیر بودند. حتی راننده و کارگرانی که برای حمل وسایل آمده بودند. اما آقای کریمی با لبخند همیشگی و بزه‌گویی خاص خودش سعی می‌کرد تا این اتفاق برای خانواده‌اش یک اتفاق معمولی باشد.

"خانم هر آمدنی رفتنی دارد و امانت را باید تحویل داد. هرچه زودتر بهتر. تازه خانه خودمان هم که دست کمی از اینجا ندارد. من هم که کنارت هستم غمت نباشد" اینها آخرین دلداری‌های

آقای کریمی به همسرش بود که داشت به کارگران توصیه می‌کرد گلدانها را با دقت کنار وسایل بگذارند و آقای کریمی از لرزش صدایش متوجه ناراحتی‌اش شده بود!

با نماینده اداره منازل هماهنگ کرده بودند که بعدازظهر برای تحویل گرفتن خانه بیاید. وسایل را که در کامیون بارگیری کردند، دیگر جز خداحافظی با خانه و حیاط و باغ، کاری نمانده بود. بغضی سنگین گلوی همه را آزار می‌داد و در عین حال همه منتظر بودند تا برخورد آقای کریمی شصت ساله را با دل کندن از خاطراتش ببینند. برخورد کسی را که هیچ کس در سخت‌ترین شرایط هم اخمی بر چهره‌اش ندیده بودند.

همسر آقای کریمی در حیاط منتظر بود. شوهرش که به داخل خانه بازگشت، مطمئن بود رفته تا ببیند چیزی برجای نمانده باشد. اما ماندنش طولانی شد! همسر آقای کریمی قدری نگران شد و بدنبال شوهرش به داخل خانه بازگشت. از حال گذشت و به پذیرایی رسید. اما کریمی آنجا نبود. داخل اتاق‌ها را هم دید، اما خبری نبود. نگرانی‌اش داشت بیشتر می‌شد که صدایی از داخل حمام به گوشش رسید. صدای شر شر آب بود! تعجب خانم کریمی وقتی بیشتر شد که از داخل حمام صدای آواز همسرش را شنید! !

به درب حمام چند ضربه زد. صدای آب قطع شد و چند دقیقه بعد همسرش با حوله‌ای کوچک روی موهای جو گندمی‌اش بیرون آمد و

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۹۵

لبخند زد. چهره‌اش نسبت به روزی که در این خانه ااث آورده بودند، پیرتر شده بود و صورتش کمی تکیده تر، اما چشمانش همان چشمان قدیمی بود.

"چکار می‌کردی پیرمرد. حالا چه وقته دوش گرفته؟"
آقای کریمی با همان لبخند همیشگی پاسخ داد: "دوش آخر بود خانم. دوش آخر در منزل شرکتی"

هر دو خندیدند. همه منتظرشان بودند. تا شب نشده باید وسایل‌شان را در خانه شخصی‌شان می‌چیدند. زندگی به خوبی ادامه داشت. زندگی که برای شاد بودن در آن الزاماً نیاز نبود شاغل در نفت باشی...

محرم در مناطق نفت خیز

"یا علی، یا حسین، یا علی، یا حسین، علی، علی، حسین، حسین، علی، علی، حسین، حسین، علی، علی، علی، علی، هلی، هلی..." این صدای نوای آشنای گروه سینه زن است که از صبح زود مشغول کار شده‌اند تا خط لوله زودتر آماده شود.

کار سخت "رینولدز" در میدان نفتون به انجام رسیده بود و حالا نوبت این بود که طلای سیاه به ساحل "عبادان" برسد، جایی که قرار بود بزرگترین تصفیه خانه نفت منطقه در آنجا احداث شود. رینولدز در این راه تلاش فراوانی کرده بود و در عین ناامیدی تقریبی "داری" صاحب قرارداد نفت از دربار مظفری، موفق شده بود بزرگترین میدان نفتی منطقه (در آن مقطع) را کشف کند.

هرچند علیرغم این موفقیت بزرگ و پشتکار ذاتی، رینولدز تنها توانست دو سال دیگر در شغل خود باقی بماند و بدون هیچ تشریفاتی با دریافت یکهزار پوند از کار برکنار شد.^۱ اما اکتشاف او منجر به تشکیل یکی از بزرگترین کمپانی‌های نفتی آن روزگار شد. شرکت نفت انگلیس - ایران AIOC که البته بعدها به شرکت بریتیش پترولیوم BP تغییر نام داد.

به فاصله کمی احداث پالایشگاه نفت در ساحل خلیج فارس در دستور کار قرار گرفته بود و همچنین احداث اولین خط لوله

۱. رافائل کاندیوتی: "تحلیل تاریخی خطوط لوله نفت و گاز" ترجمه مریم پاشنگ و مجید

محمدی حسین آبادی، موسسه مطالعات بین المللی انرژی، ۱۳۸۸، تهران، ص ۶۵.

خاورمیانه بین مسجدسلیمان و جزیره آبادان، آنهم در نبود فناوری جوش و اتصال لوله‌های بزرگ بصورت پیچشی. کاری که انجام آن برعهده گروهی از کارگران محلی، بنام گروه سینه زن بود!

اما چرا این گروه را سینه زن می‌نامیدند؟

آچارهای بزرگی که ابزار کار این گروه بود به شکلی طراحی و ساخته شده بود که باید در زمان پیچاندن لوله‌ها تا سینه کارگران کشیده می‌شد. همچنین هم‌نوایی آنها در هنگام کار و پیچاندن و سفت کردن لوله‌ها، معمولاً با نام بردن از ائمه اطهار و معصومین (ع) همراه بود؛ "یا علی، یا حسین، یا علی، یا حسین، علی، علی، حسین، حسین، علی، علی، ... هلی، هلی"

نام حضرت علی (ع) همواره در کارهای قدرتی و مبارزات و کارهای سخت، توسط شیعیان معتقد به امامت ایشان بکار برده می‌شد. چنانچه هنوز هم زمانی که فردی می‌خواهد کاری سختی انجام داده یا موضوع مهمی را به انجام رساند با "یا علی" تشویق و ترغیب می‌شود. بدین ترتیب بود که نوای همراهی و همکاری گروه کارگران خط لوله که از عشایر و اقوام محلی بودند، نام علی (ع) و فرزندش امام حسین (ع) و سایر ائمه شیعی بود.^۱

"چارلز ریچی"، اعجوبه احداث خطوط لوله در برمه که برای احداث خط لوله مسجدسلیمان به آبادان انتخاب شده بود، اعتقاد و

۱. به نقل از آقای محمدرضا رسول خمینی، بازنشسته محترم صنعت نفت

علاقه مردمان منطقه به مذهبشان را بخوبی می‌دانست و از زبان آنان یک اصطلاح را آموخته بود؛ "یاالله" و زمانی که می‌خواست ایشان را به کار بیشتر ترغیب کند بکار می‌برد. ضمناً او می‌دانست که در ایام خاصی مانند محرم و صفر کارگزارانش آدم‌های متفاوتی هستند. چنانچه در نوروز و بهار حال و هوای خاصی داشتند.

محرم همیشه در بین شیعیان از حال و هوای خاصی برخوردار بود. ریچی آغاز آن را با پوشیدن لباس سیاه کارگران ایرانی می‌فهمید. آنها یا قبای سیاه می‌پوشیدند و یا اینکه پیراهن سیاه به تن می‌کردند. هنوز از لباس کار خبری نبود و کارگران که بیشتر از عشایر منطقه و روستاهای همجوار بودند با لباس محلی خود که قبا و شال و شلوار سیاه گشاد موسوم به "دبیت" و کلاه نمدی و گیوه ملکی بود در حل کار حاضر می‌شدند.

ده شب اول ماه محرم در بین کارگران حال و هوای دیگری بود و گروه سینه زن نیز که تقریباً تمام مدت کار خود نام معصومین را بر زبان داشته و آچارهای مخصوص پیچاندن لوله‌ها را بالا آورده و به سینه می‌چسبانند، در ایام محرم این کار را با حال و هوای دیگری انجام می‌دادند تا گروه سینه زن در ماه محرم نه برای مستر انگلیسی و کار کمپانی، بلکه با ثواب ذکر نام حسین (ع) روز خود را به غروب رسانده باشند.

کار احداث خط لوله از مهمترین برنامه‌های بهره‌برداران نفتی بود

که با استفاده از نیروی کارگران بومی انجام می‌شد. آنهم در شرایط سخت جغرافیایی که ریچی و کارگرائش با آن روبرو بودند. در آن هنگام کشور ایالات متحده در زمینه ساخت لوله‌های چدنی مخصوص انتقال نفت که به صورت پیچی به یکدیگر وصل می‌شد حرف اول را می‌زد و شرکت نیز سفارش کار خود را به صنایع لوله سازی آن کشور ارایه کرد. کوره‌های ریخته‌گری لوله‌های چدنی امریکا در سال ۱۹۰۹ میلادی ۱۲۸۸ خورشیدی برای ساخت نود و هشت مایل لوله با قطر هشت اینچ و چهل و هشت مایل لوله با قطر شش اینچ به کار افتادند و شرکت نفت انگلیس و ایران با پرداخت کل مبلغ تهیه لوله‌ها قبل از تحویل، عجله خود را در آماده شدن سفارش کارش نشان داده بود.

چارلز ریچی می‌دانست که بدون نیروی متخصص برای احداث خط لوله کاری سخت را پیش رو خواهد داشت. به همین دلیل یک گروه پنجاه نفری از بین عشایر محلی که به دنبال کار به میدان نفتون سرازیر شده بودند را انتخاب کرد و کار با انبرها و آچارهای بزرگ را به آنان آموخت تا گروه سینه زن شکل بگیرد. گروهی که از آن پس وظیفه اتصال خط لوله از میدان نفتون تا آبادان را عهده دار گردید.

برنامه‌ای که ریچی تدارک دیده بود حداکثر استفاده از جغرافیای محلی برای تسهیل در انتقال نفت بود. مخازنی که برای ذخیره نفت در مسجدسلیمان ساخته شده بود حدود هشتصد پا از سطح دریا ارتفاع داشت. ریچی محاسبه کرد که نفت از این مخازن تا دو مایل به سمت

جنوب حرکت می‌کند و آنجا بود که او تلمبه‌خانه تقویت فشار خود را احداث کرد.

این تلمبه‌خانه در منطقه موسوم به "تمبی" در جنوب مسجد سلیمان احداث شد. پمپ‌های پیستونی رفت و برگشتی که با نیروی بخار به حرکت در می‌آمدند آنقدر قدرت داشتند که نفت را یکسره به سمت آبادان پمپاژ کنند. نفت پس از پمپاژ در تمبی از خط لوله احداث شده در ارتفاع یک هزار و چهارصد پایی موسوم به "پا گچ امام رضا(ع)" که آن سوی رودخانه تمبی بود به راحتی بالا برود. در این منطقه قدمگاهی منسوب به حضرت امام رضا(ع) وجود دارد و مربوط به مهاجرت ایشان از عراق به مشهد مقدس است که تاکنون باقی مانده و مورد توجه ساکنان محلی است.

گروه سینه زن هنگامی که در این منطقه مشغول احداث خط لوله بودند ذکر "یا رضا" را نیز به نوای خود افزوده بودند و مسیر صعب العبور "تنگ راهدار" را با توانی مضاعف طی می‌کردند.

سرازیر شدن خط لوله در دشت لهبری سرعتی مضاعف به جریان نفت می‌داد تا آنجا که حتی می‌توانست از ارتفاعات بعدی مسیر، موسوم به تل خیاط نیز بالا رفته و سپس صحرای جنوبی خوزستان و از آنجا تا آبادان طی طریق نماید.^۱

۱. فرشیدخدادادیان: "جستارهای کوتاه بر تاریخ بلند نفت در ایران" چاپ دوم ۱۳۹۳، انتشارات

عجاز تلاش گروه سینه زن پیروزی بر این سختی‌ها بود. سختی‌هایی که بخشی از آن نیز همزمان با ایام ماه محرم انجام می‌شد و کارگران خط لوله در کنار عزاداری در محل کار نیز با نوای یا حسین و یا علی، سخت‌کوشانه در تلاش بودند تا کار به سرانجام برسد.

سرانجام اواسط سال ۱۹۱۱ میلادی، چارلز ریچی آزمایشات اولیه را بر روی خط لوله به پایان رساند و اعلام کرد خط لوله مسجد سلیمان به آبادان با ظرفیت ارسال چهارصد هزار تن نفت خام در سال آماده بهره‌برداری است.

البته پمپ‌ها تنها توان ارسال سالانه دویست و پنجاه هزار تن نفت خام را داشتند و علاوه بر آن، گاز همراه نفت خام نیز مانع بزرگی برای ارسال نفت بود. مسدود شدن خط بوسیله گاز در بلندی‌ها باعث می‌شد علاوه بر ماموران محلی حفاظت از خط لوله، گروهی نیز مسئول سرکشی و تخلیه این گاز در نقاط مشخص شده باشند تا خط لوله را اصطلاحاً از "گس لاک" شدن خارج کنند.

با توسعه فعالیت‌ها، نیاز به خطوط لوله جدید نیز مشهود بود. سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۲۹۳ خورشیدی) خط لوله جدیدی به قطر ده اینچ و این بار از جنس فولاد سفارش داده شد، اما جنگ جهانی اول احداث آن را تا سال ۱۹۱۵ میلادی یعنی یکسال بعد به تعویق انداخت و ورود فناوری جوش نیز به مرور منجر به حذف گروه

کارگران سینه زن و یا تبدیل ایشان به کارگران تیم جدید احداث خط لوله شد که دیگر نیاز نداشتند تا آچارهای بلند و سنگین را به سینه بکشند، بلکه باید کابل‌های موتورهای جوش را در مسیرهای طولانی و صعب‌العبور بکشند تا استادکار جوشکار لوله‌های تنظیم شده را به هم جوش دهد.

خط لوله قدیمی و پوسیده تعویض شد، ضمن اینکه استفاده از آلیاژهای جدید و محکم‌تر در ساخت لوله‌ها باعث شده بود نفت با فشار بیشتری پمپ شود که خط قدیمی تحمل چنین فشاری را نداشت.

در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ خورشیدی) بیش از یک‌هزار و ششصد مایل خط لوله به قطرهای دوازده و شانزده اینچ در مناطق نفت خیز احداث شده بود. تلمبه‌خانه‌های جدید او. پی. ال. ای oil pipe line accelelvating در ملاثانی، کوت عبدالله، دارخوین، بندر معشور و نقاط دیگر احداث شد. دیگر از گروه سینه زن خبری نبود اما هر محرم، نوای سنج و دمام و ذکر یا علی و یا حسین از هر تکیه و حسینیه‌ای به گوش می‌رسید.

محرم در مناطق نفت خیز از روزگار ابتدای شروع فعالیت صنعت نفت همواره با شور و حضور عاشقان حسین در این منطقه برگزار می‌شد و می‌شود.

کارکنان خارجی و ایرانیان غیرمسلمان حاضر در مناطق نفت خیز

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۱۰۳

نیز همواره حرمت و اعتبار این ماه را نگاه داشته و کاری نمی کردند تا شعائر مذهبی شیعیان مورد خدشه واقع شود.

گو اینکه فراتر از این موضوع، ایرانیان ارمنی و زرتشتی و کلیمی و آسوری شاعلی و حاضر در مناطق نفت خیز بسیار علاقمند بودند در این مراسم مذهبی ولو با دریافت غذایی نذری مشارکت داشته باشند.

اهالی آبادان هنوز خانواده ارمنی را بیاد دارند که به شکرانه اجابت درخواستشان برای سلامت فرزندشان از خداوند عیسی و محمد و حسین، در روز عاشورا، مواد غذایی برای پخت نذری به هیئت سید عباس می دادند و ضرباهنگ سنج و دمام هنوز هم در کوچه پس کوچه‌های جنوب فریاد مظلومیت و حقانیت حسین(ع) است.

سالها بعد کارگران هوس کیپینگ (خدمات نگهداری و تعمیرات چاهها) شرکت نفت مسجد سلیمان، در حین جمع آوری خط لوله قدیمی نفت در منطقه نفت سفید که یادگار گروه سینه زن بود در کنار خط و خش ناشی از سفت کردن و پیچاندن لوله‌ها با آچارهای بلند، حکاکی مبتدی و شاید با ضربه قلم فلزی کوچک (و مطمئناً دور از چشم ریچی) را روی لوله خواندند که نوشته بود؛ "یا حسین شهید"

اضافه حقوق سالیانه کارگری و کارمندی

بهار آن سال هم همچون سنوات قبل، دانشجویان دانشکده نفت آبادان سال تحصیلی خود را با بازدید از تاسیسات نفتی شهر اولین‌ها در مسجدسلیمان آغاز می‌کردند. نیمه دوم فروردین هر سال، آغاز رسمی فعالیت مراکز آموزشی بود و دانشکده نفت نیز از این قاعده مستثنی نبود، با این تفاوت که آنها سال تحصیلی‌شان را با تور بازدید از تاسیسات نفتی مسجدسلیمان آغاز می‌کردند.

نیمه دوم فروردین هر سال، همچنین موعد پرداخت اضافه حقوق سنواتی کارکنان شرکت نیز بود و از ناهار سیزده بدر، پیش‌بینی مقدار اضافه حقوق، نقل محافل و منازل کارکنان نفت خصوصاً در لاین‌های کارگری بی بی یان و باشگاه کارگری این محله بود.

بی‌بی‌یان منطقه‌ای بود که تأسیسات اصلی شرکت در مسجدسلیمان در این منطقه قرار داشت. کارخانه گوگردسازی، پالایشگاه، کارخانه تقطیر و کارخانه نمره نه (۹) و در فاصله‌های خالی بین این تاسیسات بود که بنگله‌های کارمندی و لاین‌های دو اتاقه و سه اتاقه کارگری محله بی بی یان را تشکیل داده بودند و این محله مقصد تور بازدید دانشجویان دانشکده نفت در نیمه دوم بهار هر سال بود تا از نزدیک با نفت و حوضچه‌های گوگرد و عملکرد واحد تقطیر و نهایتاً تلمبه کردن نفت بسمت آبادان آشنا شوند.

دانشجویان سال اولی معمولاً سوالات زیادی داشتند و کریم میاحی، راهنمای ایشان در این بازدید نیز تلاش می‌کرد در حد اطلاعات و دانسته‌های خود به سوالات آینده‌سازان صنعت نفت پاسخ دهد. سوالها گاه تاریخی بود و مربوط به چگونگی کار در زمان کمپانی نفت توسط قدیمی‌های کارخانه‌ها و همچنین سوالاتی در خصوص پروسس بهره‌برداری، تفکیک، تقطیر و پالایش نفت در تاسیسات قدیمی بی‌بی‌یان. در هر بخش علاوه بر راهنمای تور، استادکاران و کارگران حاضر در تاسیسات نیز به سوالات پراکنده دانشجویان پاسخ می‌دادند.

یکی از جالبترین بخش‌های تور برای دانشجویان، دیدن ماشین آلات و ادوات و تلمبه‌های بسیار قدیمی بود که عمری به قدمت ایجاد تاسیسات داشتند و همچنان مورد استفاده قرار می‌گرفتند. تلمبه‌های رفت و برگشتی مارک "ویر" (WEIR) از جمله این جذابیتها بودند که در بخش‌های مختلف گوگردسازی، پالایشگاه و کارخانه تقطیر همچنان مورد استفاده قرار می‌گرفتند. مکانیزم کار تلمبه‌های رفت و برگشتی با استفاده از نیروی محرک بخار و یا گاز بود و چهار پیستون بسیار بزرگ که دو بدو بر روی دو سر دو محور افقی قرار داشتند در چهار سیلندری که دو بدو روبروی هم قرار گرفته بودند رفت و برگشت نموده و سیال مورد نظر را تلمبه می‌نمودند. یکی از دانشجویان سال اولی با شنیدن تفاوت صدای پیستونها در دو سوی

تلمبه که در سمت سیال با کمترین صدا و در سمت پیستونهای محرکه صدایی سوت مانند داشت از راهنما دلیل آن را پرسید. آقای میاحی برای او و دیگر دانشجویان توضیح داد که پیستونها در قسمت تلمبه چون با نفت برخورد می‌کنند و نفت بدلیل ویسکوزیته و سیالی خود بدنه سیلندر را همیشه چرب نگاه می‌دارد پیستونها در این بخش صدای کمی دارند اما در بخش محرکه بدلیل وجود گاز در سیلندر و خشکی محفظه اصطکاک پیستون با سیلندر منجر به صدای سوت مانند و بلند می‌شود.

کربلایی نادر، کارگر قدیمی مسئول روغنکاری شفت تلمبه که در جریان این پرسش و پاسخ در حال روغنکاری تلمبه با روغندان دستی مخصوص بود عذرخواهی کرد و خطاب به راهنمای تور محترمانه معترض شد که آقای میاحی چرا به دانشجویها درست توضیح نمی‌دهید؟! و وقتی نگاه متعجب راهنمای تور و دانشجویها را دید، بدون اینکه کسی از او سوالی بپرسد توضیح داد؛ ببینید پسران خوبم شما قرار است در شرکت استخدام شوید و باید تمام مسایل را دقیق بدانید، داستان این تلمبه و متفاوت بودن صدای دو سر آن داستان پرداخت اضافه حقوق سالیانه ما کارگران بیچاره با پرداخت حقوق کارمندان است! کله‌ای که سوت می‌کشد و همه خیردار می‌شوند اضافه حقوق کارگران است که اگر یک ریال اضافه شد عالم و آدم می‌فهمند، کله‌ای که بی سروصدا کار می‌کند هم اضافه حقوق کارمندان

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۱۰۷

است که در پاکت مهر و موم شده به آنها می‌دهند و اگر خودشان نخواهند زن و بچه‌شان هم نمی‌فهمند چقدر به حقوقشان اضافه شده است... . حرفهای کربلایی نادر شلیک خنده دانشجویان، راهنمای تور و لبخند تلخ خود کربلایی نادر را به همراه داشت اما در عین حال حکایت از موضوعی داشت که یکی از دغدغه‌ها و گلایه‌های کارگران شرکت بود.

دیدن مراسم آغاز سال نو میلادی با تلویزیون رنگی در آبادان دیماه ۱۳۵۳؛

دی ماه هر سال مناطق نفت خیز حال و هوایی دیگر داشت. جشن کریسمس و جشن‌های آغاز سال نو میلادی برای مسیحیان ایرانی و اروپایی که به کسوت نفت درآمده بودند، با شور و اشتیاقی فراوان در بین ایشان برگزار می‌شد و دیگر هموطنان مسلمان و کلیمی و... نیز در این جشن‌ها همراه و همدل بودند.

نفت بهانه‌ای برای تجمع و همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی و ملیت‌های مختلف در سرزمین نفت بود و مهرورزی و مهربانی شاخص اصلی این همزیستی.

نیمه دوم دیماه ۱۳۵۳ اما علاوه بر حال و هوای کریسمس و سال نو میلادی یک نورانه هم داشت. شروع آزمایشی پخش برنامه‌های تلویزیون بصورت رنگی. تلویزیون‌های سیاه و سفید شایب لورنس و وستینگ هوس البته مدتها بود در خانه‌های آبادان جاخوش کرده بود اما اینکه روزی بتوان از این تلویزیون‌ها تصاویر رنگی دید، آرزویی بود که هیچ کس فکر نمی‌کرد تحقق آن را به این زودی ببیند.

حالا دیگر خانه بیشتر کارمندان و کارگران نفت تلویزیون‌های صندوقچه‌ای بزرگی داشت که به بخشی از وسایل لوکس خانه تبدیل شده بود و زنان لاین‌های کارگری به ابعاد تلویزیون‌هایی که خریده

بودند فخرفروشی می‌کردند. مثل همسر استاد نوربخش که به همسایگان خود چشمی نازک می‌کرد و می‌گفت؛ "اینقدر این تلویزیون شایب لورنسی که آقا نوربخش خریده بزرگه که نمی‌تونم برای نظافت خانه جابجاش کنم." ماری، زن ارمنی همسایه هم با صدای کلفت و لهجه خاص و شیرینش، طوری که او بشنود می‌گفت؛ "آرمیک از تهران زنگ زده و گفته این تلویزیون‌های نمی‌تونن تصاویر رنگی پخش کنن و همه باید تلویزیون هاشون رو عوض کنن"، پسرش را می‌گفت که از مهرماه دانشگاه تهران قبول شده بود و از آبادان به تهران رفته بود.

حق با ماری بود. تلویزیون‌های قدیمی سیاه و سفید نمای نمی‌توانستند سیستم رنگی را پخش کنند. سیستم پخش تلویزیونی تا آن روز بصورت PAL بود و از دیماه ۱۳۵۳ و به دنبال تصمیم ایران به انتخاب سیستم فرانسوی "سکام" برای رنگی کردن برنامه‌ها، تلویزیون ملی ایران برنامه‌ای را از طریق ماهواره اسدآباد بطور رنگی از شبکه سراسری پخش کرد.

عکس العمل ایرانیانی که با خرید تلویزیون‌های گروندیک و فیلیپس که دارای قابلیت پخش سیستم سکام بودند، به استقبال برنامه‌های رنگی جعبه جادو رفتند نیز در نوع خود جالب بود. صاحبان تلویزیون رنگی در ایران و کشورهای همسایه ناگهان رنگ را بر صفحه تلویزیون‌های خود مشاهده کردند. برنامه‌ای رنگی که از

طریق ماهواره پخش شد و مربوط به مراسم کریسمس در واتیکان بود. در این فاصله خانواده ارمنی لین کارگری آبادان هم توانسته بودند تلویزیون رنگی را به اقساط از فروشگاه مرکزی شهر بخرند و آنها برای نخستین بار دیدند که پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان دروازه‌های مقدس را به طور رنگی باز کرد!

پخش برنامه‌ها در ابتدا بصورت آزمایشی بود و شامل حال همه برنامه‌های شبکه سراسری نمی‌شد. در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران یک مقام عالی‌رتبه تاکید کرد که علیرغم تعیین تاریخ معینی برای شروع پخش برنامه‌های رنگی، این سازمان تصمیم دارد با استفاده از امکانات موجود برخی از برنامه‌ها را با اطلاع قبلی به طور رنگی پخش کند. این امر در عین حال فرصتی بود برای مردم تا نسبت به تعویض تلویزیون‌های خود اقدام کنند.

در همسایگی خانواده ارمنی اما، آقا نوربخش گوشش بدهکار حرف‌های زن و نق نق بچه‌ها نبود. "... تازه این صندوق رو خریدم هنوز قسط آخرش رو ندادم. حالا برم رنگی بخرم؟! مگه پالایشگاه چقدر به من حقوق میده که بخوام از این ولخرجی‌ها کنم..." "این را آقا نوربخش خطاب به گلایه‌های زنش می‌گفت که هر وقت کم می‌آورد زور می‌زد تا گریه کند و حالا داشت با چشم‌های قرمز از خجالت زده بودنش پیش زنان لین می‌گفت؛ "...منزل آقا نصرت هم با ما خریدن، الان بردن خرمنشهر دادن به فروشگاه بجاش یه رنگی گرفتن. فقط

کمی از قیمتش افتاده بود"

اما آقا نوربخش گوشش بدهکار این حرف‌ها نبود. خودش اهل رادیو بود و علاقه چندانی به تلویزیون نداشت. همین یکی دو سال هم ماههای محرم و صفر که می‌شد تلویزیون رو از برق می‌کشید و رویش پارچه ای می‌کشیدند تا "گناه وار" نشوند. همچنین این رسم که در صورت فوت یکی از بستگان تا چهل روز تلویزیون روشن نمی‌شد را بسیار دوست داشت! همیشه دعا می‌کرد کاش مردم همونطور که تا سر سال سیاه می‌پوشند، یکسال هم تلویزیون نبینند!؟

اما این بار موضوع فرق می‌کرد، تصاویری که بچه‌ها یواشکی از تلویزیون‌های همسایه‌ها دیده بودند و توصیف رنگی بودن آنها کنجکاوای خود آقا نوربخش را هم تحریک کرده بود. پسرش می‌گفت؛ "انگار خود منظره فیلم جلوی آدم باز شده. درختها و چمنزارها سبزه سبز، دریا و آسمان آبی و ماشین‌ها با رنگ‌های واقعی"

دخترش گفت: "تازه برنامه پنجره‌ها هم چهره خواننده‌ها رو طبیعی و زیبا نشون می‌ده... " بلافاصله از چشم غره پدرش قرمز شد و پشت مادر سنگر گرفت!

نوربخش فکر چاره بود. چاره ای که موضوع تبدیل تلویزیون را برای همیشه ساکت کند. به همین دلیل به عبدالله راننده پالایشگاه که در مسیر گناوه تردد می‌کرد سپرده بود تا از همان صفحه‌هایی که تعریف کرده بود تلویزیون را رنگی می‌کنند برایش بیاورد. چند روز

بعد خندان و با غرور وارد خانه شد و صفحه لول شده ای را باز کرد. اهل خانه با تعجب نگاهش می‌کردند. نوربخش با غرور و افتخار صفحه را که ابعادش به اندازه ابعاد صفحه تلویزیون بود به شیشه شاووب لورنس چسباند و فاصله گرفت. بعد برگشت و با دقت هوای زیرش را با حرکت دو دست خالی کرد. دوشاخه را به برق زد و بسم الهی گفت و کلید را زد و منتظر ماند تا تلویزیون لامپی گرم شود و تصویر بیاید.

چشمان همسرش برق زد؛ "جل الخالق این چه حکمتی داره..."
تصویر رنگی بود. آسمان آبی، منظره صورتی و زیرپایشان سبز خوشرنگ!

"دستت درد نکنه آقا خیلی عالی شد" نوربخش می‌دانست که همسرش خیلی خوشحال است. چون فقط وقتی خیلی خوشحال بود به او آقای خالی می‌گفت و نامش را نمی‌آورد! اما این خوشحالی زیاد طولانی نشد. شب که سریال تلویزیونی شروع شد دیگر سه رنگ ثابت آبی، صورتی و سبز که صفحه پلاستیکی و شفاف جلوی تلویزیون را به سه بخش مساوی تقسیم کرده بودند کسل‌کننده و تکراری شدند. خصوصاً وقتی الاغی که روی زمین نشسته بود را هم سبز دیدند و هواپیمای سفید بالای آسمان را آبی!

پسرش که عاشق فیلم‌های پلیسی بود گفت؛ از پنجشنبه گذشته سریال پلیسی "کانن" شروع شده دلان خوش بود قسمت‌های بعدی

را رنگی می‌بینیم" و بعد از مجله اطلاعات هفتگی که جلویش باز بود با تقلید گوینده اخبار شروع به خواندن کرد؛

این مجموعه بیست و چهار قسمتی نمایش داده خواهد شد که در آن شرح حال و ماجراهای فرانک کائن پلیس دیروز و کارآگاه خصوصی امروز تصویر شده است. "فرانک کائن" قدرت تصور و تخیل فوق العاده‌ای دارد، زندگی خوب و راحتی را می‌گذراند و همزمان در لباس یک کارآگاه خصوصی و آزاد در کشف مسایل جنایی، شناخت و دستگیری مجرمین شرکت می‌کند.

ترفند فیلتر رنگی هم نتوانست جلوی ورود تلویزیون رنگی را به خانه نوربخش بگیرد. اواخر دیماه که چی تی حقوق دستش رسید او جلوی وانت در حال رفتن به خرمشهر برای خرید تلویزیون رنگی بود. تلویزیون شاپو لورنس بزرگ با چوب خوشرنگ قهوی‌ای رنگش پشت وانت می‌رفت تا به تاریخ ببیوند.

از "جا بالون" تا "فرودگاه"



پس از استقرار تاسیسات نفتی در مناطق نفت خیز جنوب؛ لزوم حمل و نقل بیشتر خود را به نمایش گذارد. منطقه کوهپایه ای که کاوشگران در آن به منابع نفت دست یافته بودند بسیار صعب العبور بود و احداث راه و جاده در آن مناطق به سختی انجام می شد. راه آبی کاملی نیز به منطقه وجود نداشت و این عوامل در مجموع باعث می شد حمل و نقل در مناطق نفت خیز مشکلات خاص خود را داشته باشد.

اما صنعت جلوه های گوناگون خدمات و تسهیلات را بدنبال خود

داشت و یکی از این جلوه‌های نوین صنعتی در سرزمین بکر و کوهپایه‌ای خوزستان؛ استفاده از حمل و نقل هوایی بود. آنهم در منطقه‌ای که ساکنان آن با دیدن پرندگان هوایی وحشت زده می‌شدند! ایجاد حمل و نقل هوایی قبل از هر چیز نیاز به شناسایی و تسطیح زمین برای ساخت فرودگاه داشت. امری که در سرزمین کوهپایه ای میدان نفتون (مسجدسلیمان) بسیار مشکل می‌نمود.

در حومه مسجدسلیمان و در دهستان تل بزان منطقه ای وجود دارد که ساکنان محلی به یادگار شروع حمل و نقل هوایی شرکت نفت آن را "جا بالون"؛ به معنای محل فرود بالن می‌نامند که نشان از قدمت استفاده از مسیرهای هوایی در منطقه دارد.

شواهد و اسناد نشانگر استفاده از این منطقه در حدود سال ۱۹۲۵ میلادی دارد.

در جنوب شرقی مسجدسلیمان و در حدفاصل این شهر با منطقه نفت خیز هفتکل و در محلی بنام یک مهه نیز خرابه‌های فرودگاهی برجای مانده است که روستائیان اطراف از آن تحت عنوان میدان طیاره یاد کرده و شواهدی از خروج انگلیسی‌ها از مناطق نفت خیز در جریان جنگ شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی از این فرودگاه در دست است.



تصاویر جدید از ویرانه‌های برجای مانده از فرودگاه قدیمی
یک مهبه بین مسجد سلیمان و هفتکل.

در ادامه سیر تحولات صنعت نفت در ایران فرودگاههای متعددی در مناطق نفت‌خیز ایران ساخته شد که برخی تا امروز نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. در اهواز؛ آبادان؛ لالی؛ مسجدسلیمان؛ هفتکل؛ آغاچاری؛ گچساران و امیدیه و سایر مناطق نفتی فرودگاه ساخته شد و هواپیماهای داو فرند؛ شیپ؛ ایرتاکسی؛ HS؛ فرند شیپ و ... مناطق نفت خیز را از راه آسمان به هم متصل می‌ساختند.

از این میان هواپیماهای HS با سرعت بهتر و گنجایش هفت سرنشین و دو خلبان و داشتن دو موتور جت فاصله مناطق تا پایتخت را در زمانی نزدیک به یک ساعت می‌پیمودند و هواپیماهای فرند شیپ ساخت کارخانه رولز رویس نیز با سرعتی حدود ۳۰۰ کیلومتر در ساعت برای عبور و مرور بین مناطق بسیار کاربرد داشتند.

فرودگاههای مناطق نفت خیز یادگار رونق حمل و نقل هوایی در یان مناطق بوده و برخی از آنها از جمله فرودگاه اهواز؛ در ادامه و با در اختیار قرار گذاشته شدن به دولت ایران؛ با توسعه و گسترش؛ کماکان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

چه کسانی مسافران بیرمنگام بودند؟

نیمه دوم خرداد ۱۳۰۶

نوزده سال پس از کشف نفت در نیمه اول خرداد ۱۲۸۷، کمپانی نفت دیگر برای تامین نیروی انسانی متخصص مورد نیاز خود محتاج به نیروی متخصص ایرانی بود!

گو اینکه ایرانیان از نخستین روزهای فعالیت در تاسیسات نفتی، استعداد و توانایی خود را به کاوشگران غربی نشان داده بودند، اما آغاز رویه اعزام دانشجو به خارج از کشور که در زمان پهلوی اول بعنوان راهکاری برای مدرنیزاسیون کشور مورد اقبال قرار گرفته بود نیز در این امر تاثیر داشت.

نوزده سال پس از خرداد ۱۲۸۷، یعنی خرداد ۱۳۰۶ خورشیدی، زمانی بود که کمپانی نفت در برابر استعداد و توانایی علمی که در بین محصلان ایرانی به اثبات رسیده بود به این نتیجه رسید که نیروی متخصص خود را از طریق بورسیه همین نیروهای بومی انتخاب کند. بدین ترتیب بود که خوانندگان روزنامه اطلاعات در شماره دویست و هفتم این روزنامه نوپا که سال اول انتشار خود را می‌گذراند و در صفحه دوم شماره مذکور، مطلبی را به این مضمون ملاحظه کردند:

"اعلان راجع به اعزام محصل"

در این اعلان جالب توجه که با نمره ۱۴۴۷/۵۲۶ و با امضای

یوسف مشار، معاون وزارت معارف وقت منتشر شد، آمده بود:
"نظر به تقاضای شرکت نفت ایران و انگلیس با اطلاع عموم
می‌رساند که دو نفر برای تحصیل مهندسی نفت در دارالفنون بیرمنکام
(انگلستان) بوسیله امتحان مسابقه بترتیب ذیل انتخاب می‌شوند؛

۱- داوطلبان باید دارای شرایط ذیل باشند:

الف) صحت مزاج-سنی که از ۱۸ کمتر و از ۲۴ سال زیادتر نباشد
ج) لااقل داشتن معلومات دوره متوسطه کامل مطابق پروگرام
رسمی وزارت معارف.

د) عدم استطاعت داوطلبان و اولیا آنها در پرداخت مخارج
تحصیل آنها در اروپا.

۲- امتحانات مسابقه در موارد ذیل کتباً بعمل خواهد آمد:

فارسی (دیکته، انشا) ریاضیات (جبر و مقابله، مثلثات،
هندسه دسکریپتو) فیزیک، شیمی، انگلیسی یا فرانسه (دیکته و انشا)
تبصره: امتحان ریاضیات و علوم به زبان فارسی خواهد بود و
کسانی که اصطلاحات فنی را بفارسی نمی‌دانند آنها را بانگلیسی و
فرانسه خواهند نوشت.

۳- هرکس نمره متوسط در امتحانات کتبی نداشته باشد در
امتحانات شفاهی پذیرفته نمی‌شود.

۴- امتحانات شفاهی در موارد مذکوره فوق و تاریخ و جغرافیای
ایران و عالم خواهد بود بعلاوه یکی از دو زبان فوق الذکر را باید

بسهولت تکلم نمایند

۵- با تساوی شرایط داوطلبانی که هر دو زبان انگلیسی و فرانسه را بدانند رجحان خواهند داشت... "

در این اعلان که در تاریخ شانزدهم اردیبهشت ماه سال مذکور (۱۳۰۶) منتشر شده بود مهلت ثبت نام نیز چنین مشخص شده بود:

"داوطلبان مرکز و ولایات باید تا ۲۸ اردیبهشت ماه اسم و رسم خود را در دفتر اداره کل معارف ثبت کرده و مدارک خود را برای ثبوت فقرات (ب. ج. د) ارائه دهند یا ارسال دارند."

البته با توجه به عدم مشخص نمودن بندی بنام بند "ب" در اعلان مذکور، بنظر می‌رسد این موضوع اشتباه تائیدی در انتشار اعلان بوده و منظور از بند "ب" همان موضوع شرایط سنی ادامه بند الف باشد که اشتباهها در ادامه همان بند الف آمده است.

تحلیل موارد درج شده در این اعلان خبری مبین دو نکته مهم در تاریخ معاصر ایران است. نخست اینکه کمپانی نفت نیز در مواردی از این دست، در کنار منافع خود به موضوع ظرفیتهای ملی کشور میزبان نیز توجه داشته و رویکرد این شرکت را حداقل با چنین شاهدی نمی‌توان نگاهی صرفاً استعماری و چپاول‌گرانه دانست! هرچند چنانچه پیشتر آمد، موضوع اعزام محصل به خارج از کشور در دوران پهلوی اول یک امر حکومتی محسوب می‌شد، اما همین که کمپانی نفت ایران و انگلیس به چنین اقدامی مبادرت نموده می‌تواند بعنوان

مصدیقی برای پیشگام بودن این کمپانی در زمینه بورسیه دانشجویان اعزام به خارج از کشور بعنوان نهادی غیر حکومتی مدنظر قرار گیرد. در این زمینه بند دال ردیف یک اعلان نیز قابل توجه است. کمپانی به بورسیه کسانی اقدام نموده که علاوه بر داشتن شرایط علمی مدنظر، استطاعت مالی تامین هزینه‌های تحصیل خود را نیز نداشته باشند.

نکته دوم، شناخت نسبی از وضعیت علمی کشور در زمانه مذکور است. بدون شک شرایط شرکت در هر آزمون و کنکوری مبین شرایط نسبی آموزشی آن جامعه است و موضوع آشنایی داوطلبان با زبان‌های انگلیسی و فرانسه را باید مشابه شرایط آيلتس و تافل روزگار خود بدانیم. آنهم در حدود نود سال پیش کشور و اینکه در آن مقطع بوده‌اند کسانی که به هر دو زبان مذکور نیز مسلط بوده‌اند!

در پایان اعلان مذکور آمده بود: "امتحانات مسابقه یک‌هفته پس از ختم مدتی که برای ثبت اسامی معین شده است در وزارت معارف صورت می‌گیرد- دوره تحصیل در دارالفنون بیرمنگام چهار سال خواهد بود و شرکت نفت ایران و انگلیس کلیه مخارج دو نفری که در امتحانات مسابقه در درجه اول واقع شوند خواهد پرداخت"

بدین ترتیب نیمه دوم خردادماه سال ۱۳۰۶ خورشیدی، افراد ثبت‌نام کننده در آزمون فوق که در اوایل همان ماه در امتحان مذکور شرکت کرده بودند، مترصد بودند تا وزارت معارف نتیجه را اعلام نماید و پس از انجام مصاحبه، مسافران بیرمنگام از بین شرکت‌کنندگان علاقمند

مشخص شوند. جوانانی که هر شب خواب قدم زدن در هوای مه آلود بیرمنگام را می‌دیدند و آرزو می‌کردند بتوانند سری هم به لندن بزنند و "بیگ بن" و "تاوربریج" را از نزدیک ببینند و کنار رودخانه تایمز قدم بزنند.

... ساعتها و روزها برای کسانی که منتظر اعلام نتایج آزمون بورسیه دارالفنون بیرمنگام بودند به سختی گذشت و ما نمی‌دانیم از بین شرکت کنندگان، کدام دو تن مسافر بیرمنگام شدند! اما می‌دانیم که بورسیه دانشجو برای دانشگاههای خارج از کشور در سالهای بعد نیز ادامه داشت و صنعت نفت، کارشناسان فنی و مهندسان بسیاری را در موسسات علمی معتبر جهان تربیت و در ایران به خدمت گمارد.

بهداشت محیط



صنعت نفت ایران در منطقه ای شکل گرفت که قبل از حضور کاوشگران؛ طبیعتی بکر و دست نخورده بود. در جغرافیایی که پای انسان کمتر بدان باز شده باشد؛ طبیعتاً آلودگی و تخریب نیز کمتر خواهد بود اما ایجاد کلونی‌های کارگری در مناطق مختلف نفتخیز تولید آلودگی و پسماند وزباله و در نتیجه مشکلات زیست محیطی را به همراه می‌داشت و تجربه اروپایی کاوشگران به آنان ثابت نموده بود که همپای توسعه فعالیت‌های صنعتی باید برنامه ریزی‌های بهداشتی و زیست محیطی را نیز به انجام برسانند و به همین دلیل بود که ایجاد واحد بهداشت محیط تقریباً همزمان با ابتدای فعالیت صنعت نفت ایجاد و آغاز به کار کرد.

تابستان‌های گرم و مرطوب خوزستان بهترین محیط برای زندگی و تکثیر پشه مالاریا بود. آنچه در سوماترا و هند و سایر مناطق گرم و مرطوب عامل مرگ بسیاری از اروپائیان جستجوگر نفت و تجارت شده بود تجربه ناگواری بود و بهمین دلیل در دره‌های اطراف میدان نفتون (مسجدسلیمان) و نی زارهای آبادان و خرمشهر و سایر مناطق؛ واحد بهداشت محیط طی برنامه‌های زمان بندی شده ی فصلی همواره سم پاشی ضد مالاریا را به انجام می‌رساند. گو اینکه علاوه بر مالاریا سم پاشی برای از بین بردن سایر عوامل بیماری زا نیز همواره بکار می‌رفت.

سم پاشان اداره بهداشت کپسول‌های مخصوص که در آن سم را ساخته و کمپرس می‌کردند را بدوش انداخته و در کنار جوی‌های آب؛ کانال‌های فاضلاب و نی زارها و دره‌های اطراف مناطق مسکونی سم پاشی محیط را به انجام می‌رساندند.

در این رابطه چهارپایان از اهمیتی ویژه برای حمل ادوات کار برخوردار بودند و چنین بود که چهارپایان اداره بهداشت نیز در شرایطی بهتر از هم نوعان آزاد و سرگردان خود بودند! علوفه و اصطبل و معاینات دامپزشکی و شماره پلاک‌های شناسایی از جمله این ویژگی‌ها بود.

فعالیت‌های واحد بهداشت محیط البته تنها محدود به سم پاشی نبود. در حالی که معماری اروپایی در مناطق نفت خیز نخستین

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۱۲۵

شبه‌کامپوزیت‌های فاضلاب را بوجود آورده بود ایجاد مراکز برای تصفیه فاضلاب‌های انسانی در گوشه کنار مناطق مسکونی دیگر اقدام مهمی بود که انجام می‌پذیرفت.

رودخانه کارون در استان خوزستان از نظر جغرافیایی در پست‌ترین قسمت از شمال استان به جنوب آن سرازیر است و اگر امروزه دلیل رعایت نکردن مسایل زیست محیطی وقتی به اهواز مرکز استان خوزستان می‌رسد در بالاترین حد آلودگی میکروبی و ویروسی ناشی از سرایت پساب‌های انسانی و تاسیساتی می‌باشد که جز با تصفیه دقیق شیمیایی قابل شرب نیست؛ در یکصد سال پیش با ایجاد مراکز تصفیه فاضلاب انسانی در مناطق مشرف به رودخانه کارون و دفع و امحاء فضولات توسط واحدهای بهداشت محیط در مناطق شرکتی چنین مشکلی را نداشت.



صنعت نفت در طول دوران فعالیت یکصد ساله خود همواره به مسئله بهداشت محیط توجه ویژه داشته و دارد و مسایلی که امروزه تحت عنوان مسایل زیست محیطی در جهان مطرح گردیده در یکصد سال پیش در این مناطق مورد توجه بوده است.

بیمارستان شهريوری "ایرج"



بیمارستان شرکت ملی نفت در تهران بعد از افتتاح در شهریور ۱۳۴۲ شمسی

هر چند آغاز فعالیت‌های بهداشت و درمان همزمان با نخستین سالهای حضور کاشفان از مناطق نفت خیز جنوب آغاز شد، اما با توسعه فعالیت‌ها به سایر نواحی و خصوصاً استقرار مرکزیت در تهران، بهداری و بهداشت در تهران نیز فعالیت خود را توسعه بخشید.

تا قبل از ملی شدن نفت، فعالیت‌های بهداشت و درمان در تهران بسیار محدود بود و مدتها بعد و پس از تحویل بهداری از کنسرسیوم در ۱۳۳۴ شمسی بود که بهداری کل در تهران تشکیل و بهداری شرکت ملی نفت در حوزه قرارداد کنسرسیوم یعنی مناطق نفتخیز

جنوب نیز به آنجا منتقل گردید. بدین ترتیب خدمات درمانی که تا آن هنگام در جنوب انجام می‌گرفت، با تقویت کادر مورد نیاز در تهران متمرکز شد.

پس از تصویب قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران مسئولیت درمانی کارگران و خانواده آنان را تا تکمیل امکانات لازم بر اساس قراردادی به عهده بهداری شرکت نفت قرار گرفت و بهداری شرکت نیز تا دی ماه ۱۳۴۱ این وظیفه را انجام داد. از تاریخ فوق با اعلام آمادگی سازمان بیمه‌های اجتماعی کلیه خدمات درمانی در تهران و شهرستانها (به جز کرمانشاه، مناطق نفتخیز و آبادان) به سازمان مذکور محول شد که تا اردیبهشت ۱۳۴۴ ادامه داشت.

از این تاریخ به علت نارضایتی کارگران از خدمات سازمان و علاقمندی به استفاده از خدمات بهداری شرکت، مجدداً مسئولیت ارایه خدمات درمانی کارگران و خانواده آنها به عهده شرکت قرار داده شد. یکی دیگر از عوامل رشد بهداری تهران در آن سالها تصویب قانونی در شرکت بود که در آن سرویس بهداری در شمال را به خانواده آنها نیز تعمیم می‌داد با این توضیح که تا سال ۱۳۳۹ کارکنان شاغل در شمال فقط خودشان مشمول خدمات بهداری شرکت می‌شدند. به منظور هماهنگی با سایر اقدامات شرکت ملی نفت برای بهبود رفاه کارکنان و خانواده اقداماتی در زمینه توسعه بهداری مرکزی تهران از نظر سرویس‌های سر پایی و بالینی به عمل آمد.

به علاوه با موافقت هیئت مدیره موافقت شد که از این تاریخ هزینه‌های درمانی خانواده کارمندان که به حساب خود آنها تامین می‌شد از طرف شرکت تقبل شود.

عوامل فوق و سایر دلایل و از جمله نیاز مبرم به یک مرکز فوق تخصصی که برای بیماران اعزامی شهرستانها و از جمله آبادان، کرمانشاه، مسجد سلیمان، آغاچاری و سایر نقاط قابل دسترس باشد در راه اندازی این بیمارستان نقش داشت. کل سطح بیمارستان جدید ۷۰ در ۸۰ مترمربع و کل هزینه بالغ بر ۱۵۲ میلیون ریال و هزینه لوازم ۱۵ میلیون ریال شد. این بیمارستان شامل زیر زمین و هم کف و شش طبقه می‌باشد که علاوه بر امکانات اداری و خدماتی کلیه تسهیلات کلینیکی و پاراکلینیک و بستری را دارا بود

از سوی دیگر می‌توان به این نکته نیز اشاره نمود که ایجاد مرکزیت بهداری در تهران به این دلیل نیز بود که رییس و مسئول بهداری با داشتن اختیارات کافی بتوانند مشکلات و معضلات دستگاه بهداری را با دسترسی مستقیم به هیئت مدیره در تهران به فوریت حل کنند.

ساخت بیمارستان ۱۲۰ تختخوابی ایرج در تهران نیز در چنین شرایطی در دستور کار قرار گرفت. سابقه درمانگاه ایرج به حدود سال ۱۳۳۰ شمسی بر می‌گردد و در اسفند ماه ۱۳۳۸ بود که عملیات ساختمانی بیمارستان در جوار درمانگاه مذکور آغاز گردید.

گر چه قبل از شروع ساختمان اداره فنی پخش به طور صریح تأیید کرده بود که شروع عملیات به کار درمانگاه لطمه‌ای نخواهند زد، ولی عملاً سر و صدای فوق‌العاده کارگاه ساختمانی موجبات ناراحتی بیماران را فراهم می‌کرد. به همین دلیل فوراً اقدام به تغییر محل بیمارستان گرفته شد. با در نظر گرفتن موقعیت زمانی ساختمان دیگری در نزدیکی ساختمان قدیمی اجاره شد و سعی شد با تغییرات و تعمیرات لازم و اضافه کردن پرسنل اقدامات ضروری در این زمینه صورت گیرد.

در همین رابطه درمانگاه کوچه ایرج در تاریخ اول دی ماه ۱۳۴۱ تخلیه و به ساختمان پخش در خیابان سپه منتقل گردید. بیمارستان در شهریور ۱۳۴۲ تکمیل شد و در تاریخ ۲۵ شهریور ماه بیمارستان شرکت ملی نفت از کوچه سیمی به ساختمان جدید واقع در کوچه ایرج انتقال یافت.

خدمات درمانی در نفت



همزمان با فوران اولین چاه‌های نفتی در مسجد سلیمان و گستره فعالیت‌های نفتی در مناطق نفتخیز جنوب چند مرکز درمانی و بهداشتی توسط شرکت نفت ایران وانگلیس به منظور تامین سلامت و بهداشت کارکنان و خانواده ایشان در مسجدسلیمان و آبادان تاسیس گردید. بیماران محلی اعم از کارکنان نفت و ساکنان محلی از خدمات درمانی ایجاد شده که دکتر یانگ پایه گذار آن بود که با ملی شدن نفت ایران در سال ۱۳۲۹ مسئولیت بهداری و بهداشت کارکنان نفت به شرکت ملی نفت ایران سپرده شد.



زنده‌باد دکتر علی نهاوندی در جوانی و آخرین سالهای زندگی

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۱۳۳

پس از انعقاد قرارداد کنسرسیون امور مربوط به بهداشت و درمان به همراه سایر فعالیتهای غیرصنعتی موقتا در اختیار شرکتهای عامل قرار گرفت و سپس در دی ماه ۱۳۳۵ مجدداً به شرکت ملی نفت واگذار شد و رفع نواقص آن آغاز شد. در همین زمان افزایش ۱۸ درمانگاه در شهرستان مسجد سلیمان و ایجاد ۱۶۵ تخت بیمارستانی و تاسیس بیمارستان ۶۰ تختخوابی در شهرستان اجاجاری و استقرار یک بیمارستان امدادی کوچک در شهرستان گچساران گویای اهمیت نقش بهداشت و درمان در عرصه فعالیتهای نفتی ایران به شمار می‌رفت. این چتر سلامت و بهداشت گام به گام از لحاظ تنوع خدمات بهداشتی و درمانی بسان پوسته اطمینان کارکنان شریف صنعت نفت را محافظت می‌کرد تا جایی که علیرغم محرومیت منطقه‌ای مناطق مسجد سلیمان اجاجاری، تهران، کرمانشاه، اصفهان و مشهد نیز تاسیس گردید.

پرسنل و پزشکان خدوم صنعت نفت در این زمینه نقش ویژه داشتند و زنده‌یاد دکتر علی نهایندی چشم پزشک خدوم در این بین نامی ماندگار است.

از آبادان تا رامسر

تابستان خود را چگونه گذراندید؟ این جمله‌ای بود که مریم در ابتدای دفتر چهل برگی که برای نوشتن خاطرات سفرش تهیه کرده بود نوشت و آن را با دقت در بین لباس‌هایش در چمدان چرمی کوچکی که مادرش همان روز از فروشگاه نفت برایش خریده بود، گذاشت. سال قبل نیز با اینکه معدل و شرایطش را داشت بدلیل فوت مادر بزرگش نتوانسته بود دوستانش را در اردو همراهی کند و امسال اولین باری بود که قرار بود چند شبی دور از خانواده باشد. تنها باری که وی شب را خانه نخواست بود، دو سال پیش بود که به همراه برادرش به اهواز رفته بود و چون کارشان طول کشیده بود، شب را در هتل نادری گذرانده بودند و مریم عکسی را که با برادرش زیر پل فلزی و معروف اهواز گرفته بودند قاب کرده و بالای قفسه کتابهایش زده بود.

تابستان آبادان و کلاً خوزستان از خرداد شروع می‌شد، با شرحی و گرمای مثال زدنی. آن سال امتحانات کلاس هشتمی‌ها تا بیست خرداد طول کشیده بود و از آن زمان تا موعد اعزام مریم و همکلاسی‌های شرکت نفتی‌اش به اردوهای تابستانی در اول مرداد ماه، چهل روز طاقت فرسا سپری شده بود.

اعزام فرزندان کارکنان صنعت نفت به اردوهای تابستانی، رسمی چندین ساله بود و تابستان هر سال، هتل رامسر در سواحل دریای

مازندران میزبان گروه‌های دانش‌آموزی دختر و پسر بود که در قالب تورهای متوالی از مناطق نفت‌خیز به این شهر و هتل زیبا اعزام می‌شدند. اوقات فراغت در ایران پیش از آنکه تعریفی همگانی بیابد در مجموعه صنعت نفت شناخته شده و برای آن برنامه ریزی مدونی نیز صورت پذیرفته بود و علاوه بر پر شدن اوقات بیکاری تابستانی فرزندان کارکنان، در طول سال نیز انگیزه و عاملی تشویقی محسوب می‌شد برای کسب معدل بالاتر و قرار گرفتن در لیست تورهای تابستانی دانش‌آموزان.

توجه به موضوع خدمات در جنبه‌های مختلف آن، البته سابقه و جایگاه مهمتری در صنعت نفت داشت و ایجاد باشگاه‌های تفریحی ورزشی و استخرها و کتابخانه‌ها در این مجموعه‌های خدماتی، فرصتی بود برای خانواده‌هایی که به هر دلیل مجبور به ماندن و تحمل گرمای تابستان خوزستان بودند تا آنها نیز در باشگاه‌های جداگانه کارگری و کارمندی و رعایت سلسله مراتبی که لازمه پیشرفت و تحرک سازمانی بود، از اوقات فراغت خود لذت ببرند.

مریم کارگزارزاده‌ای بود درس خوان و موفق که پدر و مادر و برادر بزرگترش، که به تازگی به درجه کارمندی پالایشگاه آبادان رسیده بود، به وجود وی افتخار می‌کردند. او در بین کادر آموزشی دبیرستان و همکلاسی‌هایش نیز بسیار محبوب بود و طبع شعری که داشت بیش از همه باعث شده بود با معلم ادبیاتش نزدیکی بیشتری بیابد. برای

گرفتن کارنامه که رفته بودند، خانم سینایی؛ معلم ادبیات در شرف بازنشستگی مریم به او گفت: "امسال منتظر خاطرات خواندنی‌ات از تور شرکت نفت هستم دخترم..."

محوطه امور مسافرت شرکت نفت، صبح روز اول مرداد ماه جای سوزن انداختن نبود. بچه‌ها با اتوبوس شرکت به ایستگاه قطار کوت عبدالله اهواز می‌رفتند تا از آنجا با قطار سفر خود را به تهران ادامه داده و پس از آن نیز به سمت رامسر رهسپار شوند.

مریم از پدرش در مورد تهران شنیده بود. با خیابان‌های بزرگ و ماشین‌های بسیار و خاطرات پدرش از زیارت شاه عبدالعظیم و بازارش و کباب و ریحانی که پدرش هربار که کباب می‌خوردند، از آن یاد می‌کرد.

عکس پدرش با میدانی که به بنای وسطش به شکل عدد هشت بود، سالها بود که زینت اتاق نشیمن خانه دو اتاقه کارگری آنان بود و شاید سندی برای اثبات صحت خاطرات پدر از تهران.

شب قبل از اعزام، پدر مریم در حالی که به دور از چشم مادرش چند اسکناس لوله شده را در دست مریم جا می‌داد زیر گوشش گفت: "اگر تهران توقفتان طولانی شد، یا دیزی بخور یا کباب و ریحون. میدان فردوسی را هم اگر دیدی، مجسمه فردوسی را که عاشق کتابش هستی خواهی دید. ساختمان مرکزی شرکت نفت هم توی خیابان تخت جمشید، بزرگترین ساختمان آنجاست. من هم آنجا رفته‌ام."

برایت تعریف کرده بودم که..."

آمدن مادر با چادر نماز تا شده و سجاده کوچکی که برای دخترش گذاشته بود، حرفشان را ناتمام گذاشت. عطر میخک سجاده دخترانه، فضا را پر کرد و مریم دلتنگی‌هایش را روی زانوی مادر گریه کرد. پدرش سیگار همای بدون فیلتری از جعبه سیگار در آورد و وقتی مطمئن شد کبریتش در جیب پیراهنش است، مادر و دختر را تنها گذاشت.

در ایستگاه کوت عبدالله، دانش آموزان دختر اهواز و مسجد سلیمان و هفتکل هم به گروه اضافه شدند و بعد از آن صدای قطار کوه تپه‌های اندیمشک و حسینیه و تونل‌های حفر شده در کوه‌های استان لرستان را به سمت بروجرد و اراک و قم سپری کرد. بچه‌ها خواب بودند اما مریم بیدار بود تا وقتی به قم می‌رسند از طرف مادرش به حضرت معصومه (س) سلام بدهد. خیالش که راحت شد، با صدای ریتم قطار و به امید اینکه فردا در تهران چشم باز کند، به خواب رفت. تهران، شلوغ تر از آن بود که پدرش توصیف کرده بود. وقتی در حاشیه میدان راه آهن تهران سوار اتوبوسی شدند تا به سمت شمال حرکت کنند، مریم زنان و مردانی را دید که با عجله در حال رفتن بودند. شاید برای رسیدن به محل کارشان! مریم فکر کرد؛ مگر اینجا مردم با صدای سوت کارخانه بیدار نمی‌شوند تا با سه سوت خود را آماده و به محل کار برسانند؟

از سرویس‌های کارکنان هم خبری نبود. تاکسی‌ها و ماشین‌های زیادی پشت سر هم ردیف شده و مرتب بوق می‌زدند و اتوبوسی هم که گویا برقی بود و آنتنش به کابل برقی که از بالای خیابان می‌گذشت وصل بود هم بین ماشین‌ها و مردم‌ها گیر کرده بود و نه راه پس داشت و نه راه پیش. مریم در دلش به یاد جمله‌ای افتاد که گویا از یک فیلم بود و برادرش بعضی وقتها که حرف تهران می‌شد تکرار می‌کرد: "تهران تهران که می‌گن اینه؟!"

اتوبوس دانش آموزان که به غرب تهران حرکت کرد، مریم میدانی را دید که پدرش با آن عکس گرفته بود. بزرگتر از آن بود که در عکس به نظر می‌رسید و تلاءلو خورشید صبحگاهی جلوه‌ای خاص به آن داده بود. در مسیری که به سمت کرج می‌رفت، مریم کارخانه‌ها و شرکت‌هایی را دید که عکس بعضی از آنها را در کتاب درسی‌اش دیده بود. کارخانه پیکان را که دید، یاد پیکان گوجه‌ای برادرش افتاد که بارها با آن به بازار احمدآباد رفته بودند. و بعد از آن چشم انداز زیبایی دریاچه سد کرج و کافه خروس و تونل کندوان و پیچ و خم زیبایی جاده چالوس زیباتر از آن بودند که کسی بتواند در مسیر چرت بزند.

چشم اندازه‌های زیبا و شور و شوق بچه‌ها فرصتی برای دلتنگی باقی نمی‌گذاشت و همه محو و مسحور زیبایی‌های طبیعتی بودند که برای یک دختر جنوبی که جز نخلستان ندیده، بسیار شگفت‌انگیز بود.

خدایا مگر می‌شود اینهمه درخت یکجا وجود داشته باشد! بزرگی جنگل‌های دامنه شمالی البرز فراتر از تصور مریم بود و همین‌طور که اتوبوس در حال حرکت بود، مریم درس جغرافیای سال قبل را در ذهن مرور می‌کرد که نوشته بود دامنه شمالی البرز بواسطه بارندگی بیشتر دارای پوشش گیاهی متراکم است.

مسیر چالوش و نوشهر تا رامسر؛ دریا سمت راستشان بود و جنگل سمت چپ و بعد از آن اتاق‌های دانش آموزان در هتل رامسر، بهشت شمال را برای بچه‌های گرما زده جنوب به تصویر می‌کشید. البته اینجا هم هوا شرجی بود اما نه از نخل خبری بود و نه از باد داغ خرما پزان!

اقامت در هتل رامسر، سراسر خاطره بود و هیجان. بازیهای گروهی، دریا و چشم انداز زیبایش و کاخ شاه و چشمه‌های آبگرمی که در جوار آن جوار کاخ شاه وجود داشت بخش زیادی از خاطرات تابستانی مریم را به خود اختصاص داده بود.

رامسر در تابستان مقصد سفر بسیاری از مردم ایران بود، اما خدماتی که شرکت نفت به فرزندان کارکنان خود ارائه می‌داد بین همگان زبانزد بوده و هر جا که وارد می‌شدند همه می‌گفتند بچه‌های نفتی آمدند. این برخورد غرور دختران نوجوان خوزستانی را بدنبال داشت و مریم در عین حال به دختران و پسرانی توجه داشت که در شهر رامسر مجبور بودند در برنج زارها و قایق‌های ماهیگیری پا به

پای پدران و مادران خود کار کنند. اینها احتمالاً از نفت جز همین بچه‌هایی که از جنوب می‌آیند، هیچ نمی‌دانستند.

بعد از ظهر روز آخر اقامت که به نمک آبرود رفته بودند؛ از دور اسکله بندی ساخت و ساز عظیمی کنار ساحل محمودآباد به چشم می‌خورد. کارمند خدمات اجتماعی که از اهواز همراه گروه بود برایشان توضیح داد متعلق به شرکت نفت است و پس از آماده شدن مورد استفاده کارکنان صنعت نفت و خانواده‌هایشان قرار خواهد گرفت. در مسیر بازگشت فردا، مریم در سکوت خود آرزو می‌کرد هرچه زودتر این مجتمع آماده شود تا او بتواند کنار خانواده‌اش از این زیبایی‌های خدادادی لذت ببرد.

شاگردان ممتاز



پایان بهار هر سال همزمان با پایان سال تحصیلی دانش آموزان خانواده بزرگ نفت از مقطعی به مقطع بالاتر می‌روند و ضمن خوشحالی از آغاز فصل توام با ورزش و تفریح تابستان، خود را برای سال تحصیلی جدید نیز آماده می‌کنند.

انتشار تصاویر دانش آموزان ممتاز صنعت نفت از دیرباز مرسوم بوده و تصاویری که آمده نیز مربوط به این دانش آموزان ممتاز است. اما این تصاویر با دیگر تصاویر منتشر شده یک تفاوت اساسی دارند و آن هم این است که این اسامی مربوط به دانش آموزان ممتاز سال ۱۳۵۱ خورشیدی هستند که در صفحه چهار نشریه نفت خیز به چاپ

رسیده اند. یعنی حدود ۴۵ سال پیش!

چهل و پنج سال پیش مجید، ناهید، خشایار، هراچ و مریم شادترین کودکان روزگار خود بودند وقتی که نتیجه تلاش‌های یکساله خود را در قالب معدل ۲۰ دریافت کرده بودند و برای پدر و مادرشان این موقعیت را فراهم کرده بودند که با افتخار عکس آنان را به همکاران و همسایه و فامیل نشان بدهند و به وجودشان افتخار کنند.

دانش آموز ممتاز بودن آنهم در خانواده نفت مسئله کوچکی نبود. علاوه بر امکان استفاده از جوایز تحصیلی مربوطه، در اردوهای تابستانی شمال نیز لحظات خوشی برای دانش‌آموزان ممتاز رقم می‌خورد و آنان را تشویق می‌کرد در سالهای بعد هم جز کسانی باشند که عکسشان مجدداً در نفت خیز به چاپ برسد.

شاتر دوربین عکاسی همایون در مسجد سلیمان و عکاسی نادری اهواز و دیگر عکاسی‌های معروف مناطق نفت خیز روزهای بهاری را به یاد دارد که خانواده‌های شرکت نفت کودکانشان را با لباس‌های مرتب جهت گرفتن عکس شش در چهار به آنجا می‌بردند. عکس‌هایی که پس از سی و هشت سال خاطرات آن روزها را در خود نگاه داشته است.

اول مهر دانش آموزان شرکت ملی با کفش ملی

«ما می‌ریم به مدرسه با الفانتن شوهه»

صدای تلویزیون "شاوب لورنس" کریم تویسرکانی، استادکار پمپ کار پالایشگاه، که خانه‌اش اول لین کارگری بود، همیشه آنقدر بلند بود که می‌شد از ته لین هم شنید. سالها کار کردن در "پمپ هاوس" پالایشگاه، آن هم بدون گوشی محافظ باعث شده بود تا مش کریم، گوشه‌ایش سنگین شود و به همین خاطر همیشه روی ولوم صدای تلویزیون با بی بی، بگو مگو داشتند.

شبهای آخر شهریور، صدایی که معمولاً از منزل تویسرکانی در فضای احمد آباد منتشر می‌شد، فراخوان خرید کفش از فروشگاههای کفش ملی بود.

تبلیغی موزیکال که در آن چند کودک و نوجوان با والدین خود وارد فروشگاه کفش ملی می‌شدند و بعد همگی با جعبه‌های کفش زیر بغل، از فروشگاه خارج می‌شدند و می‌خواندند:

"ما می‌ریم به مدرسه با الفانتن شوهه"

سال تحصیلی در مناطق نفت خیز با شور و حال بچه‌هایی آغاز می‌شد که از اردوهای تابستانی خود در رامسر و محمودآباد، خاطرات زیادی داشتند که برای همکلاسی‌هایشان تعریف کنند. همچنین شرایط ویژه‌ای بود برای مادران خانواده تا حقوق و مساعده اول و پانزدهم شهریور را به گونه‌ای مدیریت کنند تا هم مخارج

یومیه، و هم لباس و کیف و کفش بچه‌ها را تأمین کنند. از کنترل جمعیت امروز نیز که خبری نبود و هر خانواده معمولاً از مقطع ابتدایی تا دبیرستان، دانش آموز داشت.

درست مثل خانواده استاد کریم که هفت دانش آموز داشت! سه نفر ابتدایی، سه نفر راهنمایی و زهرا، دختر بزرگ استاد کریم که تازه وارد دبیرستان شده بود.

شب که بی بی داشت پشه بند را روی پایه‌های چهار طرف تخت سیمی می بست تا رختخواب پهن کند، مش کریم به او گفت: "اینها کی دیگه دیپلم می گیرن؟ من از وقتی یاد می یاد دارن مدرسه میرن!"

بی بی جواب داد: "ای مشدی! تو از کجا خبر داری؟ اصلاً می دونی بجهات کلاس چندمن؟ خدا سایتو کم نکنه همین که زحمت می کشی تا اینها درس بخونن و به جایی برسن، پدریتو تموم کردی" کریم، سیگاری از جعبه درآورد و در دل به این فکر کرد که حق با بی بی است. او حتی بعضی وقتها اسم بچه‌ها را هم فراموش می کند، چه برسد به اینکه کلاس چندم هستند!

این تنها مشکل کریم نبود. ارائه خدمات نفت به خانواده‌های پر جمعیت کارکنان در مناطق نفت خیز جنوب، نیاز به برنامه ریزی منسجم و اعتبارات ویژه داشت. این برنامه ریزی از سرویس‌های ایاب و ذهاب تا تعمیر و نگهداری مدارس ساخته شده توسط صنعت نفت

بخش دوم: تاریخ اجتماعی نفت □ ۱۴۵

را شامل می‌شد و همانگونه که خانواده‌های کارکنان نیاز به برنامه‌ریزی دقیق مالی خود در ماههای شهریور و مهر داشتند، مسئولین مربوطه نیز می‌بایست توجه ویژه به این موضوع را در دستور کار قرار می‌دادند.

ادارات ترابری، از ابتدای شهریور ماه لیست اتوبوس‌ها و مینی بوس‌های تحت تعمیر را از قسمت تعمیرگاه ترابری سنگین می‌گرفتند و به مسئول تعمیرگاه تاکید می‌کردند که در تعمیر و راه اندازی اتوبوس‌ها و مینی بوس‌ها برای تامین سرویس‌های مدارس تعجیل کنند.

اسپکترها (بازرسان نقلیه)، مسیرهای رفت و آمد سرویس‌های مدارس را چندین و چند بار مرور می‌کردند تا چنانچه مشکلی از نظر مسیر وجود دارد برای رفع آن به قسمت راه سازی و مستغلات شرکت اطلاع دهند و قسمت جوشکاری مستغلات هم از تمامی ایستگاههای تجمع دانش آموزان بازدید می‌کرد تا مشکلی در خصوص سایبانهای فلزی این ایستگاهها وجود نداشته باشد.

کارکنان پالایشگاه آبادان، خیالشان راحت بود که همکارانشان در قسمت‌های ترابری و مستغلات مواظب نورچشمانشان هستند تا آنها به سلامت به مدرسه بروند و علم بیاموزند. اما در عین حال بودند کسانی نیز که به هزار و یک دلیل نمی‌توانستند مایحتاج دانش آموزان خود را تامین کنند.

بی بی همیشه توجه داشت تا کفش‌ها و لباس‌ها و کیف‌های سال قبل بچه‌ها را که هنوز قابل استفاده بودند به کسانی بدهد که از تامین مایحتاج فرزندان خود ناتوان بودند. البته دقت هم می‌کرد که آن بچه‌ها هم کلاس فرزندانش نباشند تا خدای ناکرده شرمندگی برایشان پیش نیاید.

استور (stor فروشگاه) آبادان روزهای شلوغی را سپری می‌کرد و چرخ دستی‌های خریداران استور که از خانواده‌های کارمندان شرکت بودند، پر بود از دفتر و مداد و تراش و پاک‌کن و کیف و کفش و ... اما "الفتن شوهه" در بین خانواده‌های کارمندان نیز طرفدار و خواهان داشت. خیلی‌ها کفش ملی را به کفش‌های مارک انگلیس موجود در استور ترجیح می‌دادند و در رویاهایشان خود را جزو بچه‌هایی می‌دیدند که در تبلیغ تلویزیونی به فروشگاه می‌روند و جعبه کفش زیر بغل خارج می‌شدند. اصغر، آخرین بچه استاد کریم تویسرکانی که امسال کلاس سوم بود، یکی از شبهایی که تلویزیون شاوب لورنس با صدای بلند داشت تبلیغ را پخش می‌کرد، به برادرش اکبر گفته بود: "کا، تعداد خودمون که از اینها بیشتره، خودمون بریم یه فیلم بازی کنیم براشون"

بی بی شنید و خندید. در دل گفت؛ این ته تغاری آخرش آرتیست می‌شه. بعد سرشو چرخوند و فوت کرد و زیر لب یه چیزی گفت که هیچکس متوجه نشد!

تبلیغات تلویزیونی همواره تاثیر گذار بوده اند. تبلیغ تلویزیونی و رادیوی کفش ملی که گاه نیز از رادیو نفت آبادان پخش می‌شد، از روی موسیقی فیلم اشک‌ها و لبخندها ساخته شده بود. آوای موسیقی جولی اندروز، خواننده معروف آن روزها، پایه ساخت موسیقی آن تیزر تبلیغاتی شده بود و زمزمه هر روز بچه‌های ایران و از جمله بچه‌های آبادان و خرمشهر بود. بچه‌هایی که خیلی از آنها نه آن فیلم را دیده بودند و نه موسیقی اندروز را شنیده بودن اما با تم آن آشنا بودند.

بوی چرم کفش ملی در جعبه‌های مقوایی برای اصغر و اکبر و علی و رحیم و زینب و کتایون و زهرا تویسرکانی، دانش آموزان آبادانی و فرزندان استاد کار پالایشگاه نفت، نوید بخش شروع درس و مدرسه در اول مهر بود.

اول مهر، در یکی دیگر از خانه‌های کارگری آبادان و خرمشهر نیز شروع می‌شد. اما نگرانی محسن، دانش آموز سیه چرده خرمشهری بر شاداش می‌چربید. او نگران بود که نکند ژاکتی که امسال می‌پوشد، لباس همکلاسی‌اش باشد.^۱

۱. توضیح: در تنظیم این مطلب از یکی از اشعار ساخته محسن چاوشی و همچنین وبلاگ www.bachehayeparirooz.blogfa.com بچه‌های پیروز استفاده شده است:

باشگاه نفتون، یادگاری از روزگار رونق مسجدسلیمان

به بهانه یازدهم دی ماه سالروز افتتاح باشگاه نفتون مسجدسلیمان و نفت همزاد یکدیگرند و سرگذشت هر کدام پیشینه و تاریخ دیگری نیز هست. در تاریخ پنجم خرداد ۱۲۸۷ همانگونه که می‌دانیم چاه شماره یک مسجدسلیمان به بهره‌برداری رسید و پس از آن رونق و مدنیت این شرکت-شهر صنعتی ایران آغاز شد. در کنار تاسیسات صنعتی، چاهها و کارخانه‌ها، تاسیسات و ابنیه رفاهی و خدماتی نیز ساخته شد که هر کدام برای خود تاریخ و پیشینه‌ای نزدیک به یکصد ساله دارند و باشگاه نفتون یکی از این بناهای تاریخی است.

باشگاه نفتون، برای تفریح و اوقات فراغت ساکنان محله نفتون مسجدسلیمان در یازدهم آبان ۱۲۸۹ خورشیدی، کریسمس ۱۹۱۱ میلادی افتتاح شد. ساختمان اولیه باشگاه نفتون در این تاریخ بصورت یک بنا با ورودی هلالی از سنگ تراش ساخته شد. معماران و بناهای شوشتری ساخت آن را بر عهده داشتند و نام معمار اصلی بنا نیز بالای در ورودی ساختمان حک شده بود.

باشگاه نفتون برای بچه‌های مسجدسلیمان و خصوصاً نفتون سرشار از خاطره هاست و در طول نزدیک به یک قرن گذشته شاهد رویدادها، جشن‌ها، مسابقات ورزشی و تفریحی فراوانی بوده است و

چه خاطرات شیرینی از این باشگاه در خاطره‌ها مانده است. امروز اما نفتون حال و هوای آن سالها را ندارد. مردمی مهربان با امکاناتی زیر سفر که شایسته توجه و خدمت بیشتر هستند. نفتون و مسجدسلیمان سال به سال دریغ از پارسال هستند (!؟) و شایسته است با بازسازی باشگاه نفتون و ساخت امکانات تفریحی رفاهی دیگر در منطقه رونقی دوباره ایجاد شود. یازدهم دی ماه سالروز افتتاح باشگاه نفتون خجسته باد.

پل سینا و پل "دک دکو"



محدوده جغرافیایی که تحت عنوان مناطق نفت خیز جنوب از آن یاد می‌کنیم، متشکل از استان خوزستان و بخشهایی از استان کهگیلویه و بویراحمد، سرزمینی کوهپایه ای و ناهموار است که توپوگرافی خاص منطقه و صعب العبور بودن آن در طول تاریخ سراسر تهاجم و غارت ایران زمین امتیازی برای بکر ماندن و دور بودن این منطقه از عواقب حوادث گوناگون تهدید کننده پیرامون بوده است. اما همین وضعیت ناهموار و همچنین جاری بودن رودخانه‌های مهم و پر آب دائمی و سیلابهای فصلی در این منطقه باعث شده ارتباط در آن بسیار مشکل و گاه غیر ممکن باشد. به حدی که برخی مناطق این محدوده

جغرافیایی تا قبل از حضور صنعت نفت معمولاً بکر و ناشناخته بودند. قرارداد استحصال نفت در شرایطی بین سرمایه گذار این عرصه و حکومت ایران منعقد شد که شاید هیچکدام از طرفین نمی دانستند دسترسی به حوزه مناطق نفتی ایران چقدر سخت است. اما اتفاقی شگرف در شرف وقوع بود و امروز که به سختی‌ها و مرارت‌هایی که گروه کاشف نفت از سواحل خلیج فارس تا اعماق سرزمین بختیاری، تنها برای انتقال وسایل و تجهیزات خود متحمل شدند فکر می‌کنیم، متوجه نیروی اراده و پشتکار ایشان خواهیم شد!

به نتیجه رسیدن این عملیات سخت و طاقت‌فرسا در خرداد ماه ۱۲۸۷ (برابر با ماه می ۱۹۰۸ میلادی) آغاز گر عملیات تکمیلی بهره‌برداری و همچنین فعالیت‌های خدماتی بود. به فاصله کمی پس از شروع بهره‌برداری نفت، یکی از مهمترین بخش‌های فعالیت خدماتی عملیات راه سازی بود با توجه به اینکه لزوم دسترسی به منطقه عملیاتی جهت انتقال وسایل مورد نیاز و همچنین جستجوی راهی برای صدور نفت به دست آمده از مهمترین دلایل توجه سرمایه‌گذاران به ایجاد شبکه ارتباط جاده ای از منطقه مسجدسلیمان به سمت سواحل خلیج فارس بود و برای آغاز عملیات صنعتی لازم بود که هر چیز از انگلستان وارد شود از تلمبه و ماشین گرفته تا پیچ و مهره و آجر نسوز. در چنین شرایطی لزوم احداث شبکه ارتباطی بیشتر به چشم می‌خورد.

دولت ایران درخواست کاشفان نفت را برای همکاری ایران در احداث شبکه جاده ای پذیرفت و آن را از وظایف طرف قرارداد محسوب نمود و کاشفان چاره ای جز آغاز کار نداشتند. به این منظور عملیات نقشه برداری و طراحی که از مدتها قبل و تقریباً قبل از استحصال نفت آغاز شده بود تسریع یافت. دستگاهها و ابزار نقشه برداری و طراحی که آنروز توسط کاشفان مورد استفاده قرار میگرفت برای اهالی محلی ابزار جادو محسوب می شد و بسیار مایه شگفتی ایشان می گردید.



اما همین اهالی بی اطلاع از همه جا، در اثر تماس با تمامی این مظاهر صنعتی، در طی مدت کمی با بیشتر مظاهر تمدن نوین صنعتی غرب آشنا شدند.

از این میان، ایجاد شبکه ارتباطی در منطقه مورد بهره‌برداری و گسترش این شبکه همزمان با توسعه فعالیت صنعتی به سایر مناطق، در نهایت یکی از بهترین شبکه‌های ارتباطی کشور را بوجود آورد که نه تنها در زمینه صنعت تسهیل فراوانی را به دنبال داشت بلکه در زمینه فرهنگی و اجتماعی نیز منشاء محاسن فراوان گردید. پل‌هایی که در جای جای مناطق نفت خیز ساخته شد و به نقاط عطفی در تاریخ و خاطرات اهالی تبدیل شدند.

از این میان می‌توان به پل سینا در مسجدسلیمان اشاره کرد. پل سینا، در کنار دبیرستان همجوار وهم نام خود بنام دبیرستان سینا گرفته بود که از قدیمی‌ترین مدارس ایران است و در بخش ورودی شهر است.

این پل پیش ساخته فلزی دارای حدود پنج متر عرض ماشین رو و بیش از چهار مترطول بود و ارتفاع آن از دره ای که پل روی آن تعبیه شده حدود پانزده متراست. پل برروی دو کوله سنگی قرار گرفته و دارای دو دهانه با ابعاد متفاوت بود که یک ستون فلزی طول دهانه بزرگتر را تقسیم می‌نمود. سازه پیش ساخته پل بصورت پیچ و مهره به هم متصل بوده و یک محدوده پیاده رو نیز در کنار آن تعبیه شده است که عرضی در حدود $1/5$ متر بوده و با محار فلزی از قسمت ماشین رو جدا می‌شد.

از نظر تاریخ ساخت به نظر می‌رسد این پل از نخستین پل‌های

ساخته شده در مسجد سلیمان باشد خصوصاً اینکه این پل اتصال بخش غربی شهر را که تاسیسات و کارگاههای مهم شرکت در آن محل واقع بوده و همچنین ارتباط فرودگاه واقع شده در همین منطقه را با مرکز شهر برقرار می‌کرده و تا همین سالیان اخیر و قبل از ساخت پل جدید در کنار آن نقش مهمی در ارتباط ساکنین منطقه غربی مسجد سلیمان داشته و محلات "چشمه علی" و "کولر شاپ" و "چهار بیشه" را با مرکز شهر برقرار می‌کند.

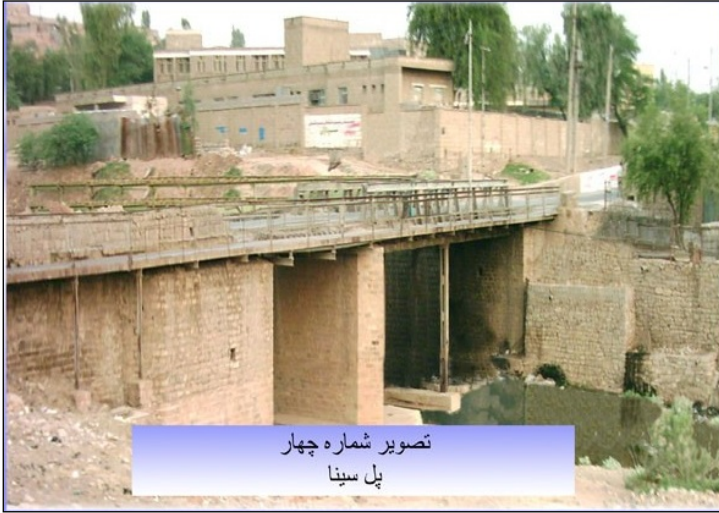
چندین متر بالاتر از پل سینا و بر روی دره ای به موازات دره قبلی شرکت نفت اقدام به احداث یک پل معلق نفرو با محار کابلی نموده است که در گویش محلی بخاطر لرزش این پل بهنگام عبور از روی آن، پل "دک دکو" نامیده می‌شود. (دک زدن به معنای لرزیدن است)

این پل به عرض یک و نیم و طول حدود بیست متر در ارتفاع تقریباً پانزده متری از کف دره قرار دارد. دو دروازه فلزی هر کدام به ارتفاع حدود شش متر از سطح پل کار مهار سازه را انجام می‌دهد و کابل‌های مهار کننده در دو طرف پل به زمین محکم شده اند. این پل مورد استفاده ساکنان محلی بوده و برای ارتباط منازل مسکونی آن سوی دره مذکور با جاده ارتباطی بسیار حیاتی و مهم می‌باشد. علاوه بر این ساختار زیبا و منحصر به فرد پل نیز از دیگر امتیازات آن می‌باشد. تاریخ احداث پل نیز قدیمی و احتمالاً نزدیک به تاریخ

ساخت پل سینا بوده است.

هر روز صبح دانش آموزان و نوجوانان از روی پل دک دکو به مدرسه می‌رفتند و شیطنت برخی از آنها صبح زود گل می‌کرد تا دوستانشان را که برای رد شدن از روی پل لرزان ترس داشتند اذیت کنند. ترس از پل دک دکو تا بعدها در ذهن و خیال نوجوانان دیروز باقی ماند و امروز نیز نام این پل همچنان برای ایشان خاطره انگیز است. چنانچه پل سینا نیز برای بسیاری همراه با خاطرات خوب است. پل سینا دانش آموزان را به دبیرستان سینا می‌رساند. دبیرستانی با دبیران فرهیخته و نمونه که تا سالیان سال به پرورش آینده سازان آروز و کهنسالان با تجربه امروز مشغول بودند. پل سینا وعده گاه ملاقات‌های دوستانه برای رفتن به باشگاه و مدرسه بود و بسیاری از زوج‌های کهن سال امروز دیار چشمه علی با نام پل سینا روزی را به خاطر می‌آورند که با گونه گلگون و لکنت زبان آینده‌شان را رقم زدند و از آن خرسندند.

پل سینا و پل دک دکو تنها سازه‌های معماری نبودند. نقاط عاطفی هستند در ذهن مرورگری که خاطرات نفت را از بین هر چیز و هر جا جستجو می‌کند.



تصویر شماره چهار
پل سینا

پاپانوئل در خوزستان

آغاز سال نو میلادی برای مسیحیان در سراسر جهان همواره با شور و نشاط خاصی برگزار می‌گردد. در مناطق نفت خیز ایران نیز که بواسطه فعالیت صنعتی در آنها، معتقدان و پیروان حضرت مسیح از ملیت‌های مختلف سالیان متمادی در آنجا زندگی کردند، همواره جشن‌های سال نو میلادی برگزار می‌شد. هرچند در زمستان خوزستان خبری از برف نبود تا کودکان مسیحی منتظر سورتمه پاپانوئل و آوردن هدایای کریسمس باشند و کاج هم که مخصوص مناطق سردسیر است و درخت نمادین جشن مسیحیان محسوب می‌شود در جغرافیای خاص منطقه خوزستان مجال رویش نداشت!

همزیستی مسالمت آمیز اقوام مختلف با ادیان و مذاهب گوناگون در مناطق نفتخیز ایران نمونه ای مثال زدنی از اعضای یک پیکر بودن بنی آدم را به نمایش می‌گذاشت و خصوصاً در مناسک و مراسم مذهبی معتقدان به هر کیش و مذهب، احترام و حرمتی که سایرین به این مناسک می‌گذاشتند مثال زدنی بود.

در آن سالها مسیحیان اروپایی از کشورهای مختلف، مسیحیان امریکایی، ارامنه، یهودیان کلیمی، آسوریان و هندوها و... این مجال را داشتند تا میهمان ایرانیان مسلمان باشند و از رعفت و آسایش و صلح که آموزه اصلی آیین اسلام است بهره مند شوند.

با نزدیک شدن با ماهها و روزهای پایانی سال میلادی، که با

زمستان ایرانیان همراه بود مناطق نفت خیز حال و هوایی دیگر می‌یافتند. فروشگاههای شرکت در شهرهای مختلف شیرینی و شکلات و هدایا و ابزار و ادوات مربوط به برگزاری جشن‌های پایان سال را به وفور در اختیار مسیحیان ساکن در این مناطق قرار می‌دادند تا احساس غربت کیلومترها دورتر از سرزمین مادری و در کنار سایر هم‌کیشان آسان تر شود.

درختچه‌های مصنوعی کاج با روبانها و زنگوله‌های طلایی رنگ زیبا و کلاههای پاپانوئل، بسته‌های کادویی شیک و زیبا و شکلات‌های مارک "هرولد" در قفسه‌های فروشگاهها، مسیحیان مناطق نفت خیز را به خود جلب می‌کرد و کلیساهای متعدد ایجاد شده در مناطق نفتخیز نیز مامن و محل تجمع مسیحیان در مناسبت‌های خاص و برگزاری دعا‌های هفتگی روزهای یکشنبه بود.

کلیساهای مسیحیان در شهرهای مختلف مسجدسلیمان، آبادان، اهواز، اندیمشک، هفتکل، آغاچاری و ... اماکن مقدس مسیحیانی بودند که زنگ ناقوسشان هر از گاه در فضا طنین انداز می‌شد و دفاتر این کلیساهای محل ثبت تولد بسیاری از کودکانی بود که در این مناطق دنیا می‌آمدند و تولدشان تا زمان صدور شناسنامه اصلی در کشور متبوعه در این دفاتر ثبت می‌شد.

تولد و مرگ فلسفه حیات است. چنانچه در طبیعت نیز با هر بار رفتن زمستان، بهار نوزا شروع می‌شود، برای مسیحیان مناطق نیز در

کنار هر تولد، گاه به گاه خبر فوتی نیز طبیعتاً منتشر می‌شد و قبرستانهای مخصوص به ایشان که ایرانیان از آنها تحت عنوان قبرستان خارجیها یاد می‌کردند محل دفن درگذشتگان مسیحی بود که مجال یا گاه تمایلی به انتقال جسدشان به موطن اصلی نبود.

همزیستی مسالمت آمیز همچنان که مسیحیان را در شادی شب یلدا و نوروز با ایرانیان بومی مناطق نفت خیز همراه می‌کرد در جشن‌های میلادی و مسیحی نیز ایجاب می‌نمود تا مسیحیان و ارامنه اگر شده حتی با فرستادن یک بسته شکلات به خانه دوستان مسلمان، آنان را در شادی خود شریک نمایند.

پاپائوئل و حاجی فیروز و یلدا و کرسمس، سالیان متمادی باعث همزیستی دوستانه و انسانی گروهی از انسانها گردید که در هم‌نوع بودن مشترک بودند و همواره برای یکدیگر آرزوی سلامتی و بهروزی داشتند.

از آن سالها روزگار مدید می‌گذرد. از روزگار ناقوس کلیسای آبادان و باشگاه ارامنه اهواز و محله ارمنی‌نشین نمره چهل مسجد سلیمان. سالها می‌گذرد از پیچیدن عطر نان ارمنی در کوچه پس کوچه‌های "نمره چهل" که مردم محلی اعتقاد داشتند به باز شدن زبان کودک کمک می‌کند و اگر کودکی دیر زبان باز به سخن می‌گشود، نان ارمنی و تخم کبوتر به او می‌دادند تا زبان بگشاید!

سالها می‌گذرد اما هنوز جشن‌های نوروز و ژانویه و یلدا و

کریسمس باقی مانده‌اند و هستند سالمندان بازنشسته‌ای در اقصی نقاط کره خاک که با آغاز هر سال نو میلادی دلشان هوای کوه تپه‌های مناطق نفت خیز ایران را می‌کند.

شام کریسمس

از اوایل دیماه هر سال با نزدیک شدن به کریسمس و آغاز سال جدید میلادی، برنامه ریزی برای تهیه و طبخ شام کریسمس یکی از دغدغه‌های مهم باشگاههای کارمندان و رستورانها و مهمانسراهایی بود که به کارکنان خارجی شرکت سرویس می‌دادند.

حضور کارکنان خارجی در صنعت نفت فارغ از بحث‌های سیاسی و استعماری که گاه خود کارکنان خارجی نیز با آن موافق نبودند، همزیستی گروهی از انسانها از شرق و غرب کره خاکی بود که ماده‌ای سیاه بنام نفت آنها را گرد هم جمع کرده بود. گو اینکه اختلافات دینی و مذهبی هیچگاه منشاء بحران و چالش اجتماعی در میان ایشان نبود. آشپزها و کارکنان آشپزخانه، اعم از کمک آشپز و کارگر، از جمله کارکنانی بودند که در برگزاری مراسم‌های مختلف و عموماً جشن‌ها، وظیفه سنگینی بر عهده داشتند. آغاز حضور آشپزها از کمپ‌های حفاری که به منظور اکتشاف نفت در مناطق مختلف دکل‌هایشان برپا می‌شد، آغاز گردید و در مناطق نفت خیز و شرکت - شهرها نیز در باشگاهها و رستورانهای ادارات و همچنین مهمانسراها حضور داشتند.

موضوع فعالیت خدماتی از ابتدای حضور صنعت نفت در ایران مد نظر بود. به همین دلیل است که همزمان با ایجاد تاسیسات صنعتی و کارخانه‌ها و تلمبه خانه‌ها، نخستین مجموعه‌هایی که ساخته می‌شد، باشگاههای تفریحی بودند. اروپائیان به تفریح همانقدر اهمیت می‌دادند

که در کارشان جدی بودند. کار برایشان تفریح نبود! کار، اهمیت و حساسیت و دقت خود را می‌طلبید و تفریح نیز بازیابی مجدد نیرو و توان بود برای کار بیشتر و بهتر و اینگونه بود که ساخت نخستین باشگاهها و رستورانهای نفتی فاصله زیادی با احداث نخستین چاههای نفتی نداشت.

تهیه و پخت شام کریسمس آن سال نیز مانند سالهای پیش به مش باقر، سرآشپز باتجربه GUEST-HOUE (= مهمانسرای). شماره یک و همکارانش واگذار شده بود.

مش باقر، بخوبی با ذائقه میهمانانش آشنا بود و می‌دانست که چگونه باید گوشت خوک را در شراب و گوشت گوساله را در آلبیمو بخواباند تا کارد و چنگال میهمانان در سفره شام راحت تر کار کند. با اینکه در مورد شرایط کاری‌اش از پیش نماز مسجد پرسیده بود، اما در سفر چند سال پیشش به مشهد بود که خیالش راحت شده بود.

آن سالها مشرف شدن به مشهد مقدس، اهمیتی همچون حج رفتن این روزها داشت و مش باقر پس از حضور در صحن امام هشتم (ع) که عاشقانه دوستش می‌داشت، از روحانی کامله مردی با احتیاط حکم شغلش را پرسیده بود؛ "...حاج آقا، من در خوزستان و شرکت نفت آشپز کمپانی هستم. به واسطه شرایط کاری مجبورم گاهاً به نجاسات دست بزنم. البته قبل از هر نماز غسل می‌گیرم اما می‌خواستم حکمش را هم بدانم..." "کامله مرد روحانی لبخندی زده

بود و گفته بود: "هر چه دلت بگوید همان درست است مشهدی. نگران نباش. اگر شغلت همین است و چاره‌ای نداری، طهارت را که رعایت کنی کافی است" و مشهدی باقر گفته بود: "به همین ضریح قسم جز این کار و کشاورزی کار دیگری بلد نیستیم. از جوانی در کنار پدرم که او هم آشپز شرکت بود کار کرده‌ام و الان هم با هشت سر عائله نه زمینی برای کشاورزی دارم که تغییر شغل دهم و نه چاره‌ای دیگر... "کامله مرد روحانی حالا دیگر نعلینش را بدست گرفته بود تا تحویل کفشداری دهد. عجله داشت و تنها گفت: "تلاش برای معاش خانواده مقدس است مشهدی. التماس دعا... " و رفته بود.

مش باقر از آن سال دلش قرص شده بود که نمازش اشکالی ندارد. ناظر بهداشت مهمانسرا نیز که جوانی گیلانی بود حساست‌های او را می‌دانست و قبول کرده بود تا مش باقر هنگام کار با نجاسات دستکش پلاستیکی تمیز بدست کند.

کارکنان آشپزخانه در آن سالها باید مانند کارکنان بیمارستانها لباس یکدست سفید می‌پوشیدند. یک روز درمیان کلاه و لباسها را به رختشوی خانه می‌دادند و فردا که باز می‌گشتند لباس‌های شسته و اتو شده که بوی مواد ضدعفونی کننده خوشبویی هم داشتند را تحویل گرفته و می‌پوشیدند.

یک شب که مش باقر پیراهنش را به خانه آورده بود تا خدیجه بیگم، همسر مهربانش دکمه‌هایش را با نخ سفید محکم کند،

شنیده بود که دو تا دختر ته تغاری پیچ کرده بودند که لباس بابا شبیه لباس دکترهای هاسپیتاله! و ریز خندیده بودند. مش باقر با صورتی مهربان گفته بود ایشالا دخترام دکتر می‌شن با روپوش سفید پدرشونو روسفید می‌کنن! بچه‌ها خجالت کشیده بودند و زیرچشمی مادر را نگاه می‌کردند...

بازرسی بهداشت جزء برنامه‌های هرروزه آشپزخانه بود و مش باقر همیشه نگران این بود که همکارانش در شیفت کاری مواظب باشند تا او وارنینگ WARNING (=خطار) نگیرد. شوخی نبود! غذا بود و سلامت مردم و آبروی شرکت.

آشپزخانه مهمانسرای شماره یک برای کریسمس آماده می‌شد. چند شب پیش برای شب یلدا مدیر امور اداری در مهمانسرا، میهمانی داده بود و هندوانه و انار و آجیل و نوشیدنی و تنقلات آنقدر روی میز چیده شده بود که دیگر کسی اشتهایی برای شام خوشمزه مش باقر و همکارانش نداشت. ناصر، کارگر آشپزخانه گفته بود: "بهتر. امشب یک پرس اضافه غذا می‌برم خونه با اهل و عیال شب یلدا بگیریم. ما هم دل داریم بابا! و همه خندیده بودند.

فاصله بین ضیافت شام شب یلدا تا شام کریسمس چند شبی فرصت داشتند. برنامه غذایی را برای آن شب خاص تغییر داده و به سفارش رئیس مهمانسرا و مدیر خدمات قرار بود شامی خارجی پسند طبخ شود. درخت کاجی را که شب قبل از آن، ماشین شرکت از تهران

آورده بود تزئین کرده و رویش چراغ‌های رنگی و ماه و ستاره و زنگوله‌های کوچک نصب کرده بودند.

ناصر گفته بود: "لامصبها انگار درخته مراده که اینجور بهش دخیل می‌بندن! مش باقر، اینها هم به خدا و پیغمبر اعتقاد دارن؟" و مش باقر گفته بود: "سرت به کار خودت باشه!" مش باقر ته دلش از این عادت خارجیها خوشش می‌آمد که دنبال بهانه‌ای برای شاد بودن می‌گشتند. به همکارانش هم بارها گفته بود که: "... همونقدر که ما دنبال عزا هستیم، اینها دنبال شادی ان..."

شام کریسمس را با سفارش رسیده آماده کردند و وقتی کارکنان آشپزخانه داشتن وسایلشان را جمع می‌کردند تا به سرویس برسند، ناظر بهداشت مش باقر را دید که داشت به سمت حمام می‌رفت.

می‌دانست که می‌رود غسل بگیرد تا نماز اول وقتش قضا نشود...

سرویس منتظر مش باقر مانده بود. وقتی رسید، مستر کلارک را دید که از لندورور پیاده می‌شد. او هم مش باقر را دید و با لبخند بزرگی به او گفت: هلو مش باقر. هپی کریسمس. "هپی نیو یر" و مش باقر دست به سینه گذاشته بود و کمی خم شده، گفته بود: "به سلامتی مستر. ایشالا برای شما هم مبارک باشه...".

شب کریسمس توی خوزستان از برف خبری نبود، اما سوز سرما خیر از باران می‌داد. جلوی لین که رسیدند، ناصر که از بوی دهانش پیدا بود ناخنکی به نوشیدنی‌ها زده گفت: "هپی کریسمس همکاران عزیز" و همه خندیدند...

بخش سوم
تاریخ سیاسی نفت

نخستین اعتصاب‌های کارگری در کمپانی نفت انگلیس و ایران

یازدهمین روز از نیمه‌ی اول اردیبهشت ماه هرسال، برابر با نخستین روز از ماه می may میلادی در تقویم جهانی، روز جهانی کارگر نامیده شده. سالروز پیگیری مطالبات جامعه‌ی کارگری در چنین روزی به سال ۱۸۸۶ میلادی در امریکا که علیرغم سرکوب دولتی، نتایج ارزشمندی به همراه داشت و بعنوان نقطه عطفی در تاریخ پیگیری مطالبات جامعه کارگری اهمیت یافت. (نگاه کنید به؛ فرامرز سلطانی: ادبیات کارگری ایران در قرن معاصر/ص ۱۰) البته پیگیری مطالبات این قشر زحمتکش در نقاط مختلف جهان و از جمله فعالیت‌های نفتی در ایران نیز دارای سوابق تاریخی قابل توجهی است.

در ابتدای شکل‌گیری فعالیت‌های صنعت نفت در روزگار قاجار، کمپانی نفت انگلیس و پرشیا APOC (که پس از تغییر نام کشور در مکاتبات جهانی از زمان پهلوی اول از "پرشیا" به "ایران" به AIOC تبدیل شد) بنا به مستنداتی که منبع تحقیق دکتر ویلم فلور در کتاب ارزشمند؛ "اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران" (ترجمه ابوالقاسم سری، ۱۳۷۱، انتشارات توس، تهران) قرار گرفته، کمپانی ناچار بود مدیران و کارگران ماهر خود را از بریتانیا و هند استخدام کند. هندی‌ها و ارمنی‌ها مقام‌های متوسط صنعت نفت را برعهده داشته و کارگران غیرماهر را از ایرانیان و به ویژه ساکنان محلی تامین می‌کردند. کارگرانی که خیلی زود بواسطه هوش و استعداد ذاتی خود به استادکارانی ماهر تبدیل شدند. به هر ترتیب، در آغاز این کارگران را از مردانی موسوم به "سرکارگر" تامین و استخدام می‌کردند و هر سرکارگر یک دسته کارگر را رهبری می‌کرد و مبلغ کمی از مردانی که در دسته‌اش کار می‌کردند پول می‌گرفت.

جامعه کارگری صنعت نفت در چنین شرایطی ایجاد شد و طبیعتاً غیرماهر بودن نیروی بومی کار موجب خسارات مالی و جانی نیز بود. در اسناد مربوط به حوادث کارگری، یکی از موضوعات مورد توجه در سال ۱۹۱۴ میلادی (حدود ۱۲۹۳ خورشیدی) در آبادان ثبت شده. در این سال دو کارگر در اثر رویدادی صنعتی کشته شدند و همکارانشان از کمپانی می‌خواهند که از خانواده‌ی کشته‌شدگان

حمایت شود و همچنین کمپانی اقدامات احتیاطی را در حفظ جان کارگران معمول دارد. کمپانی از قبول این درخواست‌ها سر باز زد و کارگران نیز سنگ‌پرانی به سکونتگاه‌های کارمندان انگلیسی صنعت نفت را در آبادان آغاز کردند. بنا به گزارشی که دکتر فلور از اسناد استخراج نموده؛ کمپانی برای حل مشکل دست به دامن شیخ خزئل می‌شود و تنها با دخالت حاکم منطقه است که موضوع فیصله پیدا می‌کند. (فلور/ص ۴۴)

حدود شش سال پس از آن، موج دیگری از شورش‌های کارگری در مناطق نفت خیز و مشخصاً آبادان و مسجد سلیمان به چالش جدی کمپانی نفت تبدیل شد. در نهم دسامبر ۱۹۲۰ میلادی کارگران هندی در آبادان دست به اعتصاب زده و فردای آن روز کارگران ایرانی نیز به ایشان ملحق شدند. خواسته‌های اعتصابگران بنا به گزارشی که خسرو شاکری در جلد نخست از دوره سه جلدی کتاب؛ "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران" می‌دهد به قرار زیر بود:

- افزایش دستمزد
 - تقلیل ساعت‌های کار روزانه
 - دریافت دستمزد اضافی برای اضافه کار
 - بهبود وضع بهداشت و پایان دادن به تبعیض و آزار کارگران
- هیئت مدیره‌ی کمپانی، به ناچار برای آرام کردن کارگران تسلیم

خواسته‌ها شدند و دستمزد آنها را افزایش دادند. مدیر بعدی کمپانی همچنین کوشید سیستم طبقه بندی دستمزد و شرایط زندگی و کار و زندگی کارگران را بهبود بخشد، اما با اینکه تغییراتی در این زمینه بوجود آمد؛ در شرایط زندگی و کار کارگران تغییر بنیادی حاصل نشد. (شاکری/ص ۴۹)

دو سال بعد، دامنه اعتراضات به این شرایط به روزنامه‌های هندی کشیده شد. یکی از کارکنان مدرسی (madras ولایتی در منطقه هند) کمپانی در ایران بنام مودلیار mudliar یادداشتی در یکی از روزنامه‌های هند منتشر کرد که گویای وضعیت بد کارگران هندی و ایرانی کمپانی نفت بود. واکنش‌ها وقتی به این مقاله بالا گرفت که منجر به اعتصاب‌های مجدد در مناطق نفت خیز ایران و دستور نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس به کنسول انگلیس برای تحقیق در موضوع شد!

اهم موارد این یادداشت انتقادی که بعدها در اسناد وزارت امور خارجه انگلیس نیز ضبط و توسط دکتر فلور بازنشر گردید، به این موارد، بعنوان مشکلات کارگران کمپانی اشاره دارد؛

- ۱- نبود جای کافی برای مسافران طبقه دوم کشتی‌های بخاری که میان محمره و منتهی الیه رودخانه در آمد و رفت هستند و بسنده نبودن وسیله‌های آسایش مسافران در ایستگاههای میان راه
- ۲- نبودن جای کافی هنگام حضور در میدان‌های نفتی، از جمله

نبودن آشپزخانه‌ها و آبریزگاهها و بی‌اعتنایی و گوش ندادن به همه شکایت‌هایی که در این زمینه شده است.

۳- طولانی بودن ساعت‌های کار بطور نامعمول

۴- به نمایش گذاشتن نفرت طبقاتی یعنی رفتار تبعیض‌آمیز

اروپائیان با هندی‌ها بر اساس تعصبات نژادی

۵- رفتار عاری از عاطفه با بیماران

۶- ناکافی بودن اثاثیه منزل و خوراکی‌ها، حتی در ازای پرداخت

پول

۷- دستمزد اندک که هزینه‌ی خانواده‌های کارگران را در هند

تکافو نمی‌کند. (فلور/ص ۴۵)

گرچه کنسول انگلیس بعد از به ظاهر بررسی موضوع به مقام مافوق خود گزارش داد که چنین مواردی اساساً صحت ندارد (!؟)، اما این پاسخ نتوانست نظر کارگران هندی و ایرانی اعتصاب‌کننده در مناطق نفتخیز را تغییر دهد.

بنا به گزارشی که کنسول ارائه می‌کند حقوق کارگران هندی در آن مقطع ماهیانه یکصد و پنجاه ریال بوده و برخی نیز حقوق دویست ریالی دریافت می‌کردند. در ادامه اعتراضات کارگران در مناطق نفت‌خیز ایران، در چهاردهم مارس ۱۹۲۲ شماری از کارگران هندی و ایرانی و تازی (عرب) در آبادان دست به اعتصاب زدند و خواستار افزایش حقوق خود شدند. اعتصابات‌هایی که حتی با فراخوانده شدن

شیخ خزعل از کویت و تلاش وی برای آرامش اوضاع نیز فروکش نکرد و منجر به اخراج تعدادی از کارگران شد.

شاید یکی از دلایل اصلی نافرجام ماندن اعتراضات کارگران کمپانی نداشتن انسجام تاثیرگذار جمعی بین ایشان بود. نخستین گزارش از تلاش برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری در میدین نفتی ایران به دو سال پس از اعتراضات پراکنده سال ۱۹۲۲ میلادی مربوط می‌شود. در ۱۹۲۴ میلادی سفارت انگلیس از حضور یک مکانیک هندی به نام محمد خان در خدمت کمپانی گزارش داد که در مسجد سلیمان سرگرم تشکیل اتحادیه‌های کارگری بود. این سفارت خانه همچنین درباره سفیر روس در ژانویه ۱۹۲۵ گزارش داد که به موجب آگاهی‌های موثق؛ او کوشیده تا در میان کارکنان کمپانی نفوذ کند. (اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا، سند ۴۱۶/۷۶)

جامعه کارگری در مناطق مختلف جهان همواره از ظلم و تعدی و تبعیض کارفرمایان خود گلایه مند و معترض بوده و به همین دلیل است که روزی که بعنوان روز جهانی این قشر زحمتکش نیز ثبت گردیده سالروز اعتراضی عمومی به قانون ساعت کار بوده است. در مناطق نفت خیز ایران و در روزگار حضور استعمارگران کمپانی نفت نیز چنین مواردی به شرح فوق وجود داشته و همین تلاش‌ها و اعتراضات و اعتصاب‌ها بود که نهایتاً به تاسیس نخستین اتحادیه کارگران نفت در پایان سال ۱۹۲۵ میلادی منجر شد.

انفجار خط لوله نفت توسط مبارزان زرگانی در جنگ جهانی اول

تنها حدود شش سال از آغاز فعالیت کمپانی نفت در ایران سپری شده بود که جنگ عالمگیر اول آغاز شد و بدین ترتیب، سال ۱۹۱۴ برای مردم مناطق نفت خیز سالی پرتلاطم و متاثر از جنگی جهانی بود که آنان و البته همه ایرانیان، منفعی در آن نداشتند!

حفظ منافع جدید التاسیس بریتانیا در ایران باعث شد تا قوای اشغالگر انگلیسی به فرماندهی "سرهنگ ورسن" و "ژنرال گورینچ" وارد مناطق نفت خیز شده و به بهانه محافظت از چاههای نفت، مناطق مختلف این منطقه را از کوههای بختیاری گرفته تا سواحل خلیج فارس، به اشغال خود درآورند. موضوعی که البته با نارضایتی، اعتراض و مبارزه پراکنده مردمی در این مناطق همراه بود و مبارزه‌ی طایفه عرب زبان زرگان □ در شمال اهواز با استعمارگران بریتانیایی از آن جمله است.

زرگان (زرقان) قومی عرب زبان هستند که نسب آنها به بنی قحطان می‌رسد و امروزه موطن‌شان در شمال اهواز و در مسیر این شهر به درخزینه، مسجد سلیمان و شوشتر بنام خود ایشان، زرگان نامیده می‌شود. القاشندی در کتاب "الارب فی معرفه انساب العرب" اشاره دارد که زرقان، قومی از آل حمید هستند و ایشان به بنی جذام و نهایتاً به قحطان می‌رسند و حمید طرفی، پژوهشگر تاریخ و فرهنگ

معتقد است نیاکان زرگانی‌ها همانند دیگر اقوام بنی قحطان پس از مهاجرت از یمن در حجاز مقیم شدند و آنگاه بر اثر فزونی جمعیت به عراق و دیگر مناطق جزیره العرب مهاجرت کردند. نهایتاً این قوم به ایران مهاجرت و در مناطق مختلف استان خوزستان به تناوب روزگار گذراندن تا اینکه در زمان فعالیت‌های اکتشاف نفت و احداث خطوط لوله و تاسیسات در شمال اهواز مستقر شده بودند. بسیاری از جوانان این طایفه همراه دیگر کارکنان عرب زبان و همچنین افراد طوایف مختلف بختیاری، در فعالیت‌های اکتشاف و بهره‌برداری نفت به استخدام کمپانی درآمدی بودند اما اختلاف طبقاتی و سطح حقوق و دستمزد حتی با کارگران ساده هندی در کمپانی از همان آغاز جرقه‌های انزجار عمومی از کمپانی را فراهم کرده بود.

گو اینکه تحریکات نیروهای امپراتوری رو به اضمحلال عثمانی نیز در این زمینه بی‌تاثیر نبود.

در گرماگرم جنگ جهانی اول شیخ قسملی زرگانی بزرگی و شیخیت طایفه زرگان را عهده دار بود. مبارزی که همچون رئیس علی دلواری که در بوشهر رهبری و فرماندهی دلبران تنگستان را عهده دار بود، رئیس دلبران خوزستانی در مبارزه با اشغالگران انگلیسی شد.

با شدید شدن و گسترش جنگ جهانی اول، "قمندار" نامی به نمایندگی از دولت امپراتوری عثمانی همراه روحانیون انقلابی شیعی در عراق با سران عرب خوزستان، به جز شیخ خزعل که در اتحاد با

انگلیس بود؛ تماس گرفته و اعلامیه آیت الله سید کاظم یزدی، مرجع وقت عالم تشیع را در رابطه با جهاد علیه انگلیس تسلیم آنان نمود. نماینده عثمانی درخواست کرد که عشایر مسلمان دوشادوش نیروهای عثمانی علیه قوای مهاجم انگلیسی وارد نبرد شوند. وی همچنین خلعتها و شمشیرهای مطلا نیز با خود به همراه آورده بود تا به سران عشایر عرب زبان هدیه بدهد. خلعت و شمشیر از جمله ارزشمندترین هدایا در بین اقوام عرب زبان مناطق نفت خیز بود و کارکنان موسمی و غیرماهر عرب زبان نیز حتی اگر از نظر موقعیت کاری شرایط و درآمد مناسبی نداشتند، اما در رجز خوانی خود با انگلیسی‌ها و هندی‌ها در محیط کار به شمشیر و خلعت خود افتخار می‌کردند!

شیخ قسملی زرگانی از پذیرش هدایای عثمانی امتناع کرد و چنانچه در منابع تاریخی ثبت گردیده گفت؛ "چنانچه جنگ به انگلیس برحق است، نیازی به گرفتن خلعتها و طلا نیست زیرا ما در برابر خدا و قرآن وظایفی داریم که تا سرحد جان آماده انجام دادن آن هستیم"

شیخ قسملی همچون بسیاری دیگر از بزرگان عشایر همچنین می‌دانست که دست یاری دراز کردن امپراتوری سنی مذهب افراطی عثمانی که کشتن شیعیان را از روزگار صفویه تا واپسین روزهای قدرتمندی، کلید ورود به بهشت می‌دانست، از روی صداقت و نگرانی دینی به شیعیان ایران و عراق متوسل نشده است! وی به حرف نماینده

عثمانی و افراد همراهش اعتماد نکرد اما حکم جهاد برایش از چنان اهمیتی برخوردار بود که برای اطلاع از صحت و سقم موضوع خود رهسپار نجف شد.

شیخ در نجف نزد آیت الله سیدکاظم یزدی رفت تا از زبان وی بشنود که آیا جنگ با انگلیسی‌ها واجب است یا خیر؟ آیت الله یزدی به وی پاسخ داد که شما حق دارید در راه اسلام جهاد کنید و به جنگ با دشمنان خدا بپردازید. شیخ قسمی پس از استفتا از آیت الله یزدی نزد طوایف زرگان در العماره عراق رفت و در منزل شیخ علی زرگانی مقیم شد. شیخ علی از جمله روحانیون محترمی بود که در منطقه چحله العماره زندگی می‌کرد. شیخ قسمی آنگاه به اهواز بازگشت و با دو قوم السلامات به رهبری شیخ محمد سلامات و آل حمید به رهبری محمد الفیاض هم‌پیمان شد و پس از ملحق شدن شیخ اعنایه، رهبر باویه به همراه فرزندان و طرفدارانش به ایشان عشایر عرب آماده کارزار با اشغالگران انگلیسی شدند.

شرح مبارزات آل زرگان به همراه دیگر عشایر عرب‌زبان در جدال با اشغالگران انگلیسی روایت سینه به سینه و حماسی است که از ریش سفیدان زرگان به نسل‌های بعد رسیده و حمید طرفی، پژوهشگر بومی تاریخ و فرهنگ عشایر عرب خوزستان، در مقاله‌ای در شماره هشتم فصل نامه عشایری ذخایر انقلاب به تفصیل بدان اشاره نموده است.

مهمترین نکته در این زمینه ناتوانی، شیخ خزعل و نیروهای تحت امر در سرکوبی کامل قیام شیخ قسملی است و دیگر اینکه انفجار خطوط لوله نفت در منطقه‌ای بنام الگبیه بین زرگان و ویس در دوازده کیلومتری شمال اهواز، از مهمترین و تاثیرگذارترین اقدامات در شکستن هیمنه بریتانیا در ایران بود.

چند ماه مبارزه شیخ قسملی زرگانی و نیروهای وفادارش بر علیه کمپانی نفت و قوای انگلیسی و نیروهای شیخ خزعل ادامه پیدا کرد. انگلیسی‌ها که از سرکوب قیام ناامید شدند به شیخ امبارک آل صباح، شیخ کویت متوسل شدند. آنها برای شیخ قسملی قرآن، شمشیر و ساعت طلا فرستادند و تضمین کردند که او و آل زرگان از هرگونه تعرضی مصون خواهند بود به شرطی که از انفجار لوله‌های نفت خودداری کنند. شیخ کویت به ایران آمد و به پناهگاه آل زرگان در کوههای نزدیک شوشتر رفت و پیام انگلیسی‌ها را به شیخ قسملی رساند. شیخ مبارز زرگان با توجه به فشار روزافزون به آل زرگان و تضمینی که برای عدم تعرض به ایشان گرفته بود به همراه قبیله به منازل اولیه خود در شمال اهواز بازگشتند. مردان و زنان و کودکان زرگان خسته از مبارزه‌ای طولانی به آرامش نیاز داشتند و این آرامش را شیخ قسملی با تسلیم شدن به شیخ خزعل، انتقال به محمره و سپس تبعید به سنگاپور داد! از آن پس زندگی شیخ قسملی زرگانی به زندان و تبعید در سنگاپور، کویت و سرانجام حصر در تهران به

روزگار رضاشاه سپری شد.

سرانجام وقتی این مبارز آزادیخواه به اهواز بازگشت پیر و از کار افتاده بود. زندان‌های مکرر و شکنجه‌هایی که در طول مدت تبعید در مناطق مختلف متحمل شده بود، سخت او را شکسته نموده بود. شیخ قسملی سرانجام در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی در اثر سکت قلبی درگذشت و جنازه‌اش را بنا به وصیتش به نجف اشرف برده و در آنجا دفن کردند.

شیخ قسملی زرگانی در نقطه مقابل شیخ خزعل، مصداق فردی است که به جای تعامل با بیگانگان، مبارزه با ایشان را اختیار کرد و راحت و آسایش در مضیف (میهمانپذیر سنتی اعراب) و افتخار به خلعت و شمشیر طلا و پشت گرمی به لیره‌های انگلیسی را با سختی مبارزه با استعمارگران معاوضه کرد تا لوله‌های نفت مناطق نفت خیز شاهد مبارزات وی باشند.

جنگ شهریور و خداحافظی با سبیل هیتلری!

تمام مصیبت‌های شهریور ۱۳۲۰ یک طرف و اجبار آقا ناصر، استاد کار پمپ بنزین شهر ری برای تغییر قیافه و حذف سبیل هیتلری از چهره‌ی تکیده‌اش هم یکطرف!

یک سالی می‌شد که سبیل خود را از آرایش قبلی قیطانی، به مدل هیتلری تغییر داده بود و دلخوش بود به اینکه جرمن‌ها هم آریایی هستند و انگار نمی‌دید و نمی‌شنید که همین هم نژادهای جهان گشا چقدر بر سر دیگران بمب و توپ می‌ریختند!

هر بار هم که همکارانش بر او خرده می‌گرفتند که چرا سبیل مردانه ایرانی را به سبیل نامردی هیتلری تغییر داده، برآشفته می‌شد و می‌گفت؛ شما نمی‌فهمید. "اتل"، سفیر جرمن به شاه گفته در صورت تسلط قشون نازی بر قفقاز، شهرهای از دست رفته ایران را به کشور باز می‌گردانند. هیتلر خیلی مرد است و ایرانی‌ها را دوست دارد. تازه من شنیده‌ام مسلمان هم هست و مسلمانی خود را تقیه می‌کند!؟

این‌ها شایعاتی بود که آن روزها نه تنها در شهر ری که در بیشتر نقاط ایران در مورد هیتلر و جرمن‌ها بر سر زبان مردم بود و حتی شاه مملکت نیز به بخشی از این حرف‌ها دل بسته بود. گو اینکه در این دلخوشی جز رضا شاه و استاد ناصر، خیلی‌های دیگر نیز گرفتار بودند. مغازه سلمانی کریم رشتی هر روز یکی دو مشتری داشت که سفارش سبیل هیتلری داشتند.

شخص اول مملکت خود را شیفته هیتلر و فتوحات او نشان می‌داد و به نظرات برخی از اطرافیان خود که جرات تذکر دادن داشتند نیز بی‌اعتنا بود. او همواره دنبال راهی بود تا با باز پس‌گیری آنچه در روزگار قاجار از دست رفته بود، دو نکته را به اثبات برساند. نخست؛ بزرگنمایی بیش از پیش خطاهای دولت قاجار و دوم؛ جبران تحقیری که بازمانده‌های قجری بابت ربودن سلطنت از خاندانشان بر وی روا می‌داشتند. آنهم با استفاده از این موقعیت که شاید بتواند با بازگرداندن شهرهای قفقاز خود را ناجی و قهرمان ایران معرفی کند.

البته حضور چند ده ساله روس و انگلیس در ایران و زورگویی ایشان و ادعایشان در به قدرت رساندن رضا شاه نیز عامل مهم دیگری بود تا شاه مستبد بدنیاال راه فراری از گذشته باشد!

بیست و یک سال پیش از آن، که رضا خان میرنچ‌ردای سلطنت پوشید، مقارن با روزگار اوج قدرت انگلیس در عرصه بین‌المللی بود. این قدرت از نفت ایران و جنگ جهانی اول ناشی می‌شد که طی آن انگلیس و متحدانش توانسته بودند پیروزی‌های چشمگیری را به پشتوانه منابع نفتی جنوب غرب ایران و منابع دیگر مستعمرات‌شان بدست آورند. برخی معتقدند در همان زمان بود که انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند یک قدرت مرکزی در ایران ایجاد کنند و قدرت را بدست رضا خان دادند. ولی شاه جدید هنگامی که آوازه وطن‌خواهی هیتلر، همراه با تکنیک پیشرفته آلمانی‌ها به گوشش رسید، انگلیسی‌ها را از

یاد برد و به طرف هیتلر متمایل شد. در مدت کوتاهی کشور را در اختیار آلمانها گذاشت و قراردادهای سنگین صنعتی با آنان منعقد نمود. رضا شاه حتی اسلحه مورد نیاز خود را از جرمن تامین می‌کرد و همه این موارد آنقدر مهم بودند که از چشم انگلیسی‌ها پنهان نماند! یه همین دلیل بود که وقتی استاد ناصر در حین شیفت کاری و از رادیو، از اولتیماتوم انگلیس به ایران خبردار شد. گفت؛ این انگلیسی‌های پدر... ساکت نمی‌نشینند تا برادران جرمن ما وارد تفلیس شوند.

سر ریترز بولارد، وزیر مختار انگلیس در تهران در این اولتیماتوم آورده بود؛ "دولت ایران بایستی ظرف یک هفته کلیه اتباع آلمان به استثناء اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی را که در بنگاههای مخابرات یا نظامی نباشند به قوای انگلیسی و یا شوروی تحویل و صورت آلمانی‌های مزبور به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی تسلیم شود." (از اسناد وزارت امور خارجه انگلیس)

عمل به این اولتیماتوم نیز نتوانست از سقوط شاه جلوگیری کند. استعفا و ترک پایتخت در نخستین روزهای شهریور ۱۳۲۰ اتفاق افتاد تا به قول خود شاه، از اشغال پایتخت جلوگیری شود. اما زهی خیال باطل!

بیشترین ترس رضا شاه از روس‌ها بود. موقعی که در سعد آباد بود مرتباً از بهبودی، از خدمتگذاران قدیمی دربار که به پدر و پسر

خدمت کرد می‌پرسید؛ روس‌ها کجا هستند؟ او می‌ترسید روسها به تهران بیایند و او و خانواده‌اش را نظیر خانواده تزارها در یکی از کاخ‌ها بکشند. روزی که شاه قصد استعفا داشت به همراه ولیعهد وارد کاخ مرمر شدند. بهبودی جلو دوید و درب اتومبیل را باز کرد. رضا شاه در حالی که آثار رنج و خستگی در چهره‌اش هویدا بود، پیاده شد. همین که بهبودی را دید بلافاصله گفت؛ برو تلفن کن ببین روس‌ها وارد کرج شده‌اند یا نه؟ در حالی که بهبودی پای تلفن بود، فروغی نیز وارد شد. در تلفن گفته شد که قوای روس به کرج رسیده‌اند ولی هنوز از کرج نگذشته‌اند. شاه به بهبودی گفت؛ برو یک ورقه کاغذ با قلم و دوات بیاور. بهبودی بلافاصله دوات و خشک‌کن را که جزو لوازم التحریری بود که ولیعهد از سویس برسم یادگار آورده بود، همراه با یک کاغذ که آرم پهلوی روی آن بود را روی میز گذاشت.

شاه آرام نداشت. باز هم به بهبودی دستور بررسی وضعیت قوای روس را داد. در این لحظه فروغی که مشغول مذاکره با ولیعهد بود وارد شد و مطلبی نوشت. شاه بدون آنکه آن را بخواند امضاء کرد. این همان استعفا نامه کنایه بود که با همان خشک‌کن آن را خشک کرده و به فروغی داد. شاه آنقدر عجله داشت که به فروغی اجازه نداد متن نوشته را اصلاح کند، همان مسوده را امضا کرد.

بهبودی پرسید؛ اعلیحضرت! چرا اینقدر با عجله؟ شاه جواب داد

عجله من برای این است که تهران اشغال نشود. پس از رفتن فروغی، شاه به بهبودی گفت؛ زود یک نفر پیشخدمت با یک آبدار و مختصری وسایل سفر حاضر کن. من باید زود بروم. سپس اتومبیل خواست. اتفاقاً راننده برای تهیه وسایل رفته بود. شاه شخصاً پشت فرمان نشست و اتومبیل را از باغ تا جلوی کاخ مرمر آورد. پس از آن راننده هم رسید و پیشخدمت و آبدار هم حاضر شدند. رضا شاه سلطنت را به فرزندش سپرد و به او گفت؛ سعی کن مرد باشی و صاحب پسر شوی. پس از آن چند بار محمدرضا را بوسید، سوار اتومبیل شد و به طرف کرمان حرکت کرد... (خاطرات بهبودی)

این خبر بلافاصله در سراسر مملکت منتشر شد و چندین کیلومتر پایین تر و در شهر ری نیز ناصر و سایر اهالی متوجه این موضوع شدند. آنها شب قبل را نیز از غرش هواپیماهای روس و انگلیس تا صبح بیدار مانده بودند. ساعاتی بعد، مردم وحشت زده به خیابانها ریختند و همه از یکدیگر می پرسیدند چه اتفاقی افتاده؟! اما هیچ کس اطلاع دقیقی نداشت. تا اینکه فوق العاده جراید درآمد. مردم آگاه شدند که شهر اهواز را هواپیماهای انگلیسی و شمال را هواپیماهای روسی بمباران کرده اند. همه حدس می زدند که تهران هم به مصیبت این دو استان گرفتار شود. در این زمان بود که مردم به مغازه ها هجوم بردند تا برای خود آذوقه و خواروبار تهیه کنند. بعد از ظهر بود که خواروبار فروشی ها از کالا خالی شد.

آغاز شب، خیابان‌ها خلوت شد. همه با عجله سعی می‌کردند خود را به خانه برسانند. طولی نکشید که تهران در تاریکی فرو رفت. آن شب تا صبح مردم تهران از ترس نخواستند. جمعی به زیرزمین خانه‌ها پناه بردند. از دور و نزدیک صدای پاسبانها می‌آمد که می‌گفتند چراغ‌ها را خاموش کنید، اما گاهی فضای شهر روشن می‌شد و چند هواپیما به پرواز در می‌آمد و بر وحشت مردم می‌افزود.

صبح روز چهارم شهریور، همه با اضطراب از خواب برخاستند. کنجکاو بودند و آنچه بر کنجکاویشان می‌افزود، وضع غیر عادی شهر بود که حالت نظامی به خود گرفته بود. مسلسل‌های ضد هوایی در محل‌های مختلف خصوصاً در میدان توپخانه کار گذاشته شده بود. آنچه جلب توجه می‌کرد ازدحام مردم جلوی پمپ بنزین و نفت فروشی‌ها بود و آنچه برای مشتریان دائمی استاد ناصر که از خرید بنزین ناامید بودند جلب توجه می‌کرد، سبیل تراشیده او بود!

مهربانو، همسرش شب قبل به اصرار مجبورش کرده بود از مواضع ژرمنوفیلش کوتاه بیاید و با سبیل هیتلری‌اش خداحافظی کند!

جلوی پمپ بنزین شهر ری هم مانند سایر پمپ‌ها، دو نفر پاسبان گذاشته بودند که جز برای مصارف نظامی، به هیچ کس بنزین و نفت نفروشد و راننده‌ها مجبور بودند آن روز ماشین‌هایشان را در پارکینگ‌هایشان خاموش کنند.

از پادگان عشرت آباد خبر رسیده بود که ستاد جنگی با حضور

امیران در باشگاه افسران تشکیل شده بود. از جمله اقدامات این بود که دستور دادند کامیون‌ها و بارکش‌های غیر دولتی را جمع کنند تا در صورت لزوم برای انتقال افراد نظامی استفاده شود. در امتداد خیابان فردوسی و خیابان سوم اسفند و خیابان حافظ این کامیون‌ها که بر بالای هر یک از آنها دو نفر سرباز مسلح دیده می‌شد، پشت سر هم ایستاده بودند. همان روز در تهران انتشار یافت که سربازان ذخیره و احتیاط برای فرستادن به جبهه‌های جنگ احضار شده‌اند و غیرت ملی بسیاری از جوانان تحریک شده بود. در این روز ازدحام در دکان‌های نانوایی و خواروبارفروشی بیشتر از روزهای پیش بود و ترس از قحطی، مردم را به جان یکدیگر انداخته بود.

ستاد جنگی پس از جمع‌آوری اطلاعات لازم از مرزهای کشور و پس از بررسی نخستین و آخرین اعلامیه خود را تحت عنوان اعلامیه شماره یک ارتش در اختیار روزنامه‌ها قرار داد.

در متن این اعلامیه آمده بود؛ ساعت چهار روز سوم شهریور ماه ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در باختر و جنوب باختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار داده‌اند.

شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، میاندوآب، ماکو، مهاباد، بناب، رشت، حسن‌کیاده، میانه، اهواز و بندر پهلوی مورد بمباران هوایی واقع و تلفات وارده نسبت به مردم غیرنظامی زیاد و نسبت به نظامیان با وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران می‌نمودند،

معدالک تلفات نسبتاً کم بوده است. یک هواپیمای مهاجم در ناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه سرنگون شده است.

نیروی موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا، مرند، پل دشت، ماکو، قره ضیاءالدین و نیروی مکانیزه ارتش انگلیس در محور خانقین و نفت خانه و آبادان و بندر شاهپور و قصرشیرین به حمله پرداختند.

نیروی دریایی شوروی در کرانه‌های دریای خزر و نیروی انگلیس در بندر شاهپور و خرمشهر تعرض نمودند.

واحد‌های ارتش شاهنشاهی که غافلگیر شده‌اند در حدود امکان به استقبال آنها شتافتند و در نقاط مختلف با آنها تماس حاصل کردند و به دفاع پرداختند و دو عراده زره‌پوش مهاجم در منطقه باختر مورد اصابت و از کار افتاده، پیشروی مهاجمان را متوقف ساخته‌اند.

در کلیه مناطق شمالی و باختری، روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند. (اطلاعات، ۴ شهریور ۱۳۲۰)

در همان روزها، جراید ضمن تأثر از حمله ناگهانی ارتش روس و انگلیس نسبت به بمباران شهرهای بی دفاع که برخلاف اصول انسانیت بود اعتراض کردند. اعلامیه ارتش بر اضطراب مردم افزود و دومین شب تاریک تهران را نیز مردم با تشویش خاطر بسر بردند.

در آن شب قسمت‌های اسلحه سازی، هنگام شب هم مشغول بکار

بودند و قسمت فشنگ سازی در خیابان خیام تا صبح مشغول کار بود. اما فرمان خلع سلاح تمام این تلاش‌ها را نافرجام گذاشت. (خاطرات سپهبد نخجوان)

روز هشتم شهریورماه، فروغی طی نطقی کوتاه در مجلس اظهار داشت؛ به طوری که به خوبی آگاهید دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مصالحت بوده و برای اینکه نیت تزلزل ناپذیر آن بر جهانیان مکشوف گردد در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به قوای نظامی کشور اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجب خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل شود. (شرح مذاکرات مجلس، ۱۳۲۰)

همان روز، سهیلی وزیر امور خارجه نیز طی نامه ای که رونوشت آن به تمام سفارتخانه‌های خارجی ارسال گردید تصمیم دولت ایران را اطلاع داد. ناصر در کنار سایر همشهریان و هموطنان خود شاهد حضور سنگین چکمه‌های روس و انگلیس در سرزمین خود بودند. در روزهایی که روس‌ها و انگلیسی‌ها شروع به کشتار مردم بی دفاع و بی گناه ایران نمودند، در حالی که در رادیوها خود را مبشر صلح و سلامت و نیروی نجات بخش گیتی می‌خواندند.

ناصر، در خلوت خود به تنهایی هیتلر فکر می‌کرد. آیا هیتلر هم سبیل خود را خواهد تراشید؟!!

هفتکل در شهریور ۱۳۲۰

شهریور ماه هر سال، یادآور اشغال نظامی ایران توسط انگلستان و روسیه در جریان جنگ جهانی دوم به سال ۱۳۲۰ خورشیدی برابر با ۱۹۴۱ میلادی است. در زمانه‌ای که آتش جنگ عالمگیر دوم به دروازه‌های روسیه رسیده بود و دشمن مشترک؛ دو ابرقدرت زمانه یعنی انگلیس و روسیه را که دارای اختلاف نظرهای فراوان در عرصه‌های استعماری بودند، متحد نمود تا ترمز ارتش نازی را در سرمای سیبری بکشند.

ایران در آن شرایط موقعیتی خاص داشت. موقعیتی که دولتین انگلیس و روسیه نمی‌توانستند نسبت بدان بی‌توجه باشند. وصیت پطرکبیر هنوز عملی نشده بود و ایران بهترین راه دسترسی آن کشور پهناور به دریای آزاد محسوب می‌شد و انگلستان نیز زیرکانه مایل بود تا بمب افکن‌های آلمانی بجای بمباران لندن و منچستر، بر فراز خاک روسیه به پرواز درآیند و به همین دلیل از هیچ کوششی برای رساندن کمک به رقیب دیرینه خود در برابر دشمن مشترک جدید دریغ نمی‌کرد. بدین ترتیب بود که ایران علی‌رغم اعلام بیطرفی به اشغال متفقین درآمد. آنهم به بهانه مشارکت در جنگی که هیچ نفعی در آن نداشت.

چرچیل و استالین، نشانه‌هایی از نزدیکی شاه ایران به آلمان‌ها را

کسب کرده بودند و بهترین راهکار کوتاه مدت در آن شرایط را اشغال نظامی ایران می‌دانستند، زیرا سرنگونی شاه ایران امری بود که به زمان نیاز داشت و برای آنها هر ساعت و دقیقه حکم مرگ و زندگی را داشت.

در عین حال آنها به دو نکته نیز توجه ویژه داشتند. نخست حضور تعداد زیادی از اتباع کشور آلمان در خاک ایران که برخی از نظر انگلستان و روسیه به جاسوسی برای آلمان‌ها و خرابکاری در مناطق تحت نفوذ ایشان در ایران می‌پرداختند و دوم منافعی که هر کدام از آن کشورها در ایران داشتند.

مناطق نفت خیز ایران در این میان موقعیتی ویژه داشت! به همین دلیل چرچیل در تلگرافی به استالین نوشت: "در ایران باید محتاط باشیم. سوال این است که آیا قوای ما به اندازه کافی نیرومند هستند که مناطق نفت خیز ایران را در صورت مقاومت سربازان ایرانی اشغال نمایند؟"

حمله دریایی انگلیس به ساحل آبادان و تصرف این شهر و دیگر شهرهای خوزستان در عین رشادت و مقاومت جانانه نیروهای ایرانی در دفاع از خاک میهن نشان داد که توانایی مذکور در قوای متفقین وجود داشت. آبادان و محمره و اهواز به اشغال در آمد. پس از آن هفتکل، شهر نفتی همجوار مسجدسلیمان نیز از جمله شهرهایی بود که پس از حمله ناجوانمردانه نیروی دریایی بریتانیا در ساحل آبادان، به

اشغال متفکین در آمد.

هفتکل از روزهای نخست اکتشاف نفت در آن بصورت شهری نفتی پا به عرصه وجود گذاشت. ساکنان بومی هفتکل اقوام بختیاری، عرب و قشقایی بودند که با حضور صنعت نفت در دیار خود، به کارکنان موسمی صنعت جدید تبدیل شدند.

هفتکل واجد تاسیسات صنعتی، منازل سازمانی کارگری و کارمندی، باشگاه، سینما و بیمارستان بود. همچنین شاهد حضور کارشناسان نفتی غربی و نیروهای هندی بود که بعنوان نیروهای خدماتی و همچنین مستحفظ در منطقه حضور داشتند.

در شهریور ماه ۱۳۲۰ و آخرین روزهای پیش از اشغال اما هفتکل حال و هوایی ویژه یافته بود. بوی جنگ به مشام می‌رسید و از سویی قحطی و کمبود نان نیز به مرور خود را در بین اقشار بومی منطقه نشان می‌داد، گو اینکه این کمبودها در تغییر اندازه و حجم سهمیه‌های کارگری و موجودی فروشگاههای نفت نیز به چشم می‌خورد.

بی سیم هفتکل نیز آن روزها تلگرافهای جنگی را مخابره می‌کرد. صبح روز سوم شهریور که انگلیسی‌ها در حیاط منزل مستر لین H. W. LENE رئیس مناطق نفت خیز در مسجد سلیمان جمع شده بودند تا اخبار را دنبال نمایند، پیامی از هفتکل، بصورت رمز و با اصطلاحات حفاری رسید که خبر می‌داد شش نفر بر ارتشی از بمبئی وارد خاک ایران شده‌اند. همزمان یکصد سرباز هندی نیز بدون

خونریزی در مسجدسلیمان بر اوضاع مسلط شدند تا خوش خدمتی خود را به صاحب‌ها تکرار نمایند.

حقوق اول شهریور که با تاخیر پرداخت شد، سید رضا، استاد کار یونیت ۲ هفتکل به کارگران توضیح داده بود که ممکن است قحطی جنگ شهریور به حسابداری کمپانی هم رسیده باشد و به آنها توصیه کرده بود در خرج و مخارج این ماه خود دقت کنند و مواظب چوب خطشان پیش مغازه ناصر شوشتری باشند تا آخر ماه کم نیاورند!

پاسگاه ژاندارمری هفتکل هم روزهای عجیبی را سپری می‌کرد. مگر از یک استوار و شش سرباز و پنج قبضه اسلحه در برابر تهاجم احتمالی متفقین چه کاری بر می‌آمد. خصوصاً اینکه جیب ژاندارمری هم یک ماهی بود که خراب شده بود و در تعمیرگاه شرکت نفت خوابیده بود. رئیس منطقه هفتکل لطف کرده بود و یک لندرور به پاسگاه داده بود تا به اموراتشان برسند. تلگرام‌های فرمانده پاسگاه به اهواز نیز همیشه بی جواب می‌ماند و او حتی از امورات "نفت سفید" و "رهدار" نیز^۱ بی خبر بود.

تهاجم نیروهای انگلیسی به ساحل آبادان و کشته شدن ناخدا سوم میلانیان، فرمانده ناو جنگی ایران در آبادان اما دهان به دهان آمده بود تا به هفتکل رسید.

مراسم صبحگاه پاسگاه هفتکل در هفته اول شهریور ماه ۱۳۲۰

۱. دو منطقه مجاور هفتکل.

حال و هوای دیگری داشت و فرمانده پاسگاه در دعای صبحگاهی علاوه بر حمد خدا و ابراز آمادگی برای جانفشانی در راه وطن، از سربازان کشته شده در ساحل خلیج فارس نیز یاد نمود و به نیروهای محدود خود یادآور شد برای حفاظت از خاک ایران در مقابل اشغال متفقین آماده باشند.

جنگ نابرابر، نتیجه‌اش از قبل مشخص است. جیب‌های انگلیسی که از اهواز به شمال راه افتادند مقصدشان مسجدسلیمان بود. مسلح به مهمات کافی و سربازان هندی با دستارهای سفید و یا آبی رنگ که از دور مانند کلاه جنگی می‌نمود. به دوراهی هفتکل که رسیدند، چند جیب و ریو به سمت نفت سفید و هفتکل پیچیدند تا در آن مناطق مستقر شوند و از منافع کمپانی در مقابل قیام احتمالی ایرانیان محافظت کنند. دروازه هفتکل در اختیار حراست شرکت بود و ژاندارمری جز برای حل دعوای ملکی کشاورزان و اختلافات محلی و همچنین سرباز بگیری برای دولت، کار دیگری نداشت. اینگونه بود که پاسگاه ژاندارمری در وسط شهر غریب و نامتجانس با ساخت و بافت صنعتی شهر مانده بود و محلی‌ها هم چندان دل خوشی از ژاندارمها نداشتند. اما این بار فرق می‌کرد!

موضوع تهاجم اجنبی بود و اشغال کشور و از دست رفتن خاک و مال و ناموس و ژاندارمری هفتکل گویی آخرین سنگر ایران در مقابل انگلیس در جنگی نابرابر بود. علاوه بر خودروها، دو هواپیمای

کوچک نظامی نیز در فرودگاه کوچک هفتکل فرود آمدند. فرمانده انگلیسی قشون هندی تازه از گرد راه رسیده در فرودگاه برای فرمانده پاسگاه پیام فرستاد که دیگر نیازی به حضور ژاندارمری در هفتکل نیست و کمپانی خود حفاظت کامل شهر و انتظامات نظامی آن را از طریق نیروهای نظامی بریتانیا در اختیار خواهد داشت. او به استوار گنجی گفت: شاه ایران تسلیم شده و ارتش هم خلع سلاح شده است. استوار گنجی پاسخ داد او سرباز مملکت است نه سرباز شاه! و ادامه داد که تنها از مافوق‌اش دستور می‌گیرد و به هیچ عنوان حاضر نیست خلع سلاح شده و ساختمان ژاندارمری را به اجنبی تحویل دهد.

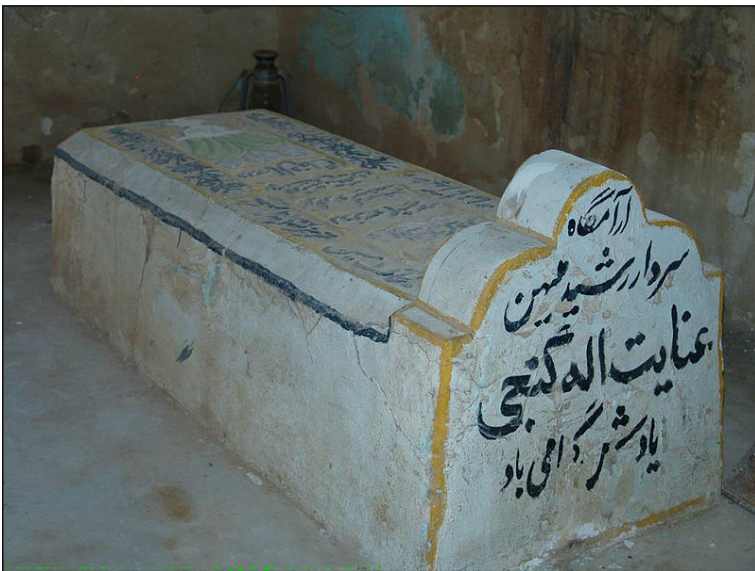
اولین گلوله که شلیک شد، سرکار استوار می‌دانست که دو راه بیشتر ندارد، یا تسلیم شود و زنده بماند و یا اینکه از شرف سربازی خود دفاع کند و بمیرد!

فرمانده پاسگاه هفتکل دومی را برگزید و تا آخرین گلوله از شرف سربازی خود دفاع کرد تا آرامگاهش در گورستان هفتکل تا امروز سند افتخار سربازی باشد که برای دفاع از مملکت به ضعف خود و قدرت دشمن نیندیشید و تا آخرین قطره خون جنگید.

استقرار نیروهای انگلیسی در مناطق نفت خیز هر چند چیز تازه‌ای نبود اما اینبار غرور سرکوب شده ایرانیانی را به همراه داشت که سربازان هندی را بر مال و جان و ناموس خویش مسلط می‌دیدند!

جنايات سربازان تجاوزگر در مناطق نفت خيز، تلخ ترين خاطره حافظه تاريخي اين بخش از کشور است که به جرم داشتن نفت و نداشتن حکومتي مردمی و قدرتمند محکوم به تحمل حضور بيگانه بودند.

... و مدتی بعد چرچیل پروزمندانه گفت: "متفقين روی موجی از نفت به پیروزی رسیدند. "نفتی که بدون شک بخش عمده آن از هفتکل تامین شده بود.



نوروز ۱۳۳۰

انعکاس ملی شدن نفت ایران در مطبوعات جهان

تصویب قانون ملی شدن نفت در واپسین روز سال ۱۳۲۹ خورشیدی جهان را در شوکی بزرگ فرو برد؛ مردم ایران چهل و دو سال پس از آغاز بهره‌برداری نفت از سرزمین‌شان به این باور رسیده بودند که نزدیک به نیم قرن چپاول منابع نفتی‌شان کافی است و زمان آن فرا رسیده تا خود مالک و منتفع واقعی ثروت ارزشمندی باشند که خداوند در سرزمینشان به ودیعه گذارده است.

بدین ترتیب جهان یا حداقل کشورهای مرتبط و مطلع از موضوع، نخستین روزهای سال جدید طبق تقویم ایرانیان را که بدان نوروز می‌گفتند با اخباری از حوادث ایران آغاز کردند.

مهمترین موضوع برای مردم بریتانیا و خصوصا خانواده‌هایی که فرزندان و بستگان‌شان در شرکت نفت انگلیس و ایران مشغول بودند، سرنوشت انگلیسی‌هایی بود که در ایران بسر می‌بردند. آسوشیتد پرس در لندن در این زمینه آورد؛ به قرار اطلاع مقامات مسئول انگلستان از دولت ایران درخواست کرده‌اند که برای حفظ جان و مال اتباع انگلیسی اقدامات احتیاطی لازم بعمل آید. انجام این تقاضا برای این است که حدس زده می‌شود جان و مال اتباع انگلیسی در ایران هدف حمله ملیون ایرانی یا کارگرانی که اعتصاب نموده‌اند واقع شود. یک

سخنگوی انگلیسی امروز اظهار نظر نموده که دولت انگلستان برای حفظ منافع خویش در خاک ایران مشغول مطالعه نقشه‌هایی هستند. همچنین یک منبع موثق اظهار می‌دارد هنوز دولت انگلستان از امکان اجرای اقدامات نظامی برای حفظ اموال خود در شرکت نفت انگلیس و ایران منفک نشده است زیرا دولت انگلستان در شرکت مزبور صاحب سهم بوده و طبعاً برای حفظ منافع خود ممکن است به چنین اقدامی مبادرت نمایند. بطوریکه گفته می‌شود چنانچه دولت انگلستان قصد اجرای چنین نقشه‌ای را داشته باشد، نزدیکترین محل برای اعزام نیرو در فاصله چهارصد مایلی خلیج فارس یعنی مرز عراق باشد. در لندن اکنون محافل مسئول با دقت خاصی مشغول مطالعه اوضاع عمومی آبادان مخصوصاً قضیه اعتصاب کارگران و کارآموزان پالایشگاه نفت می‌باشند که هر لحظه دامنه آن توسعه می‌یابد.

قدرت جدید جهانی ایالات متحده امریکا که خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم ضمن افزایش دامنه حضور خود در خاورمیانه، عملاً جنگ سرد با شوروی را آغاز کرده بود نیز اخبار ایران را بدقت دنبال می‌کرد. مجله نیوزویک در یکی از نخستین شماره‌های فصل بهار خود از قول خبرنگاران خود در واشنگتن اطلاع داد با آنکه دولت انگلستان برای اتخاذ شدت عمل در ایران مشغول مطالعه است، مقامات رسمی دولت امریکا از ایشان خواسته‌اند که رعایت خونسردی را نموده و از مبادرت به هرگونه اقدام قبل از مشاوره با مقامات

رسمی و اشنگتن خودداری نمایند.

این در حالی بود که در لندن، دولت بریتانیا امیدوار بود که احساسات کمیسیون نفت مجلس شورای ملی تا حدی کنترل شود. آنها در عین حال اطمینان داشتند که پیشنهاد درآمد نفت ایران بصورت پنجاه-پنجاه که سه هفته پیش از مرگ رزم آرا مطرح شده بود، دیگر شانس زیادی برای قبول شدن از طرف ایرانیها ندارد. به همین دلیل بود که متذکر شدند فعالیت موثر انگلستان و امریکا برای حل قضیه نفت ایران، یگانه راه حل این معما است.

از سوی دیگر و در مرزهای شمالی ایران، مجله لیتزری گزت چاپ مسکو همزمان با همین مسایل، طی حمله به سفیر کبیر امریکا در تهران مدعی شد هنری گریدی، سفیر کبیر امریکا در تهران مخفیانه از طرح ملی کردن نفت ایران پشتیبانی نموده است.

مجله لیتزری گزت در سرمقاله خود در شماره پس از انتشار خبر ملی شدن نفت در ایران؛ گریدی را با لفظ جلاذ معرفی نموده و طی آن ضمناً اشاره کرد؛ روزی خواهد رسید که مردم دنیا از جمله توده واقعی امریکا گریدی را احضار کرده و به حساب جنایات وی در یونان و ایران رسیدگی خواهند کرد.

مجله لیتزری گزت سپس اشاره نموده که گریدی می‌کوشد تا ایران را مانند یونان بخون آغشته نماید. سپس نویسنده مقاله مزبور به پاره‌ای از نکات مندرج در مقاله اخیر روزنامه پراودا در مورد قتل

رزم آرا نخست وزیر سابق ایران اشاره کرده و سپس خاطر نشان کرده که همه می‌دانند رزم آرا مورد بی‌مهری سیاست امریکا واقع شده بود و مقاومتی که وی برابر اصرار امریکائیه‌ها در مورد مسئله نفت نمود به بهای جاننش تمام شد.

مجله لیتراری گازت ضمناً کاریکاتوری از گریدی چاپ کرده که در حالیکه طپانچه‌ای در دست دارد با لباس خونی در حرکت می‌باشد. موضوع قابل اهمیت مقاله مزبور آنست که نویسنده مدعی شده است گریدی کسی است که برای راندن انگلیسی‌ها از ایران پس از ملی کردن صنعت نفت پشتیبانی نمود و در این راه از هیچگونه کوششی دریغ نکرده است!

پس از انتشار این مطلب، سخنگوی وزارت خارجه امریکا درباره مندرجات روزنامه پراودا مبنی بر اینکه امریکا در قتل رزم‌آرا نخست وزیر ایران دست داشته گفت؛ این مقاله از مقالات مزدورانه و بی‌اساس آن روزنامه محسوب می‌شود.

همزمان با این چالش مطبوعاتی، روزنامه دیلی ورکر ارگان حزب کمونیست امریکا مقاله‌ای متضاد با آنچه پراودا ادعا کرده بود منتشر ساخت و نوشت که رزم‌آرا از سیاست امریکا و انگلیس پیروی می‌کرده و می‌خواسته ایران را بصورت پایگاه نظامی در آورد. سخنگوی وزارت خارجه امریکا این تضاد را نشانه دروغ بودن ادعاهای کمونیستها دانست.

موضوع ملی شدن نفت در ایران از سوی همسایگان و خصوصاً همسایگان دارای منابع نفتی نیز با دقت دنبال می‌شد. سی‌ام اسفند ۱۳۲۹ خبرگزاری آسوشیتد پرسی از لندن خبر داد دکتر ندیم پاچه‌چی، مدیرکل اداره نفت در وزارت اقتصاد ملی عراق که حامل پیشنهادهای مربوط به استفاده از نفت عراق و تعدیل و اصلاح امتیاز شرکت نفت این کشور بود وارد لندن شد. این خبرگزاری به نقل از این مقام مسئول آورد؛ این پیشنهادهای بمنظور آن تهیه شده که درآمد کشور عراق از نفت آن کشور بیش از پیش باشد و بطور محسوسی افزایش یابد. و افزود؛ دکتر پاچه‌چی در تعقیب این حرف که ممکن است عراق هم آن راهی را که ایران انتخاب کرد پیش گیرد اظهاری نکرد. گفته می‌شود که نوری سعیدپاشا، نخست وزیر عراق پیش از پایان ماه مارس عازم لندن خواهد شد و مسافرت او هم مربوط به دعاوی دولت عراق بر ضد شرکت نفت می‌باشد.

افکار عمومی عراق با دقت کامل جریان نفت ایران را مراقبت و مطالعه می‌کنند. اخبار رادیو تهران را مردم عراق در این روزها با دقت و توجه خاصی گوش می‌دهند و روزنامه‌های ایرانی را خیلی بیشتر از سابق مطالعه می‌کنند.

روزنامه‌های عراقی غالباً بوسیله تلفن با تهران صحبت می‌کنند تا بتوانند اخبار مربوط به نفت را زودتر و جامع‌تر در دسترس خوانندگان خود بگذارند.

آقای پاچه چی که علاوه بر سمت مذکور سابقه نخست وزیری سابق عراق را نیز در کارنامه سیاسی خود داشت در همین رابطه و پیش از سفر به لندن در مصاحبه با خبرنگار روزنامه المصری گفته بود: من انتظار داشتم جراید مصر که کثیرالانتشارترین مطبوعات عربی هستند نمایندگان مخصوصی برای مطالعه جریانات نفت ایران به آن کشور بفرستند.

در عین حال یکی از خبرگزاری‌های عرب در همان مقطع اخباری منتشر کرد که مشخص می‌کرد عراق پیش نویس طرح ملی شدن نفت آن کشور تهیه شده و تاکنون بیست نفر از نمایندگان مجلس مبعوثان از جله نمایندگان حزب استقلال و چند نفر از منفردین آن را امضا کرده‌اند تا به پارلمان تقدیم شود. این به معنای انتشار اراده ملی‌گرایی از ایران به دیگر کشورهای خاورمیانه بود.

"سالی که نکوست، از بهارش پیداست" و آغاز بهار سال ۱۳۳۰ در میان اخبار داغ از ایران، نشان می‌داد که این کشور در تمامی طول سال و البته سالهای پس از آن، یکی از مناطق خیرساز جهان خواهد بود.

کام مردم شیرین، اما قلبشان نگران بود! نگران از اینکه نکند قانون ملی شدن نفت از تحقق شعارهای داده شده توسط ملیون ناتوان باشد. امضاکنندگان قانون ملی شدن نفت، مخالفان قدرتمندی هم داشتند که در اجرای این قانون سنگ اندازی می‌کردند. بریتانیا که سعی در

بازگرداندن آب رفته به جوی داشت و از سویی دیگر حزب توده که هیجان کارکنان نفت در فروردین ۱۳۳۰ را مجالی مناسب برای طرح شعارهای جذاب برای طبقه کارگر می‌دید.

بریتانیا، با پیش‌بینی خلع ید شرکت نفت انگلیس و ایران، به استناد اسنادی که بعدها منتشر گردید، دو رویکرد را برگزید. نخست ایجاد تفرقه و خلل در عزم ملی کردن نفت با اقدامات نیروهای منتسب به کمپانی در داخل مناطق نفت خیز و دوم، بررسی موضوع مداخله نظامی که به طرح Y موسوم گردید.

دانیل یرگین، محقق و مولف کتاب تاریخ نفت می‌نویسد: "بلافاصله پس از ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران، بریتانیا که خود را با چنین معارضی روبرو می‌دید، تصمیمات خود را بکلی تغییر داد. این احساس در میان مقامات انگلیسی بشدت وجود داشت که برای نجات باارزش‌ترین دارایی خارجی کشور و منبع درجه اول تامین نفت آن، باید کاری انجام شود. ولی چه کاری؟ کابینه "طرح Y" را که یک طرح اضطراری برای مداخله نظامی بود مورد بررسی قرار داد.

میدانهای نفتی داخل در خاک ایران، خیلی دورتر از آن بودند که بتوان بر آنها باسانی مسلط شد، اما به نظر اعضای کابینه چنین رسید که آبادان، که محل استقرار بزرگترین پالایشگاه جهان بود، وضعی بکلی متفاوت داشت و می‌توانست هدفی معقول حساب شود. با استفاده از امتیاز غافلگیری، امکان تصرف آبادان وجود داشت. شاید

اجرای سریع نمایشی از قدرت کافی بود که موجب تجدید درجه‌ای از احترام از دست رفته بریتانیا شده و وضع را دگرگون کند" (یرگین، ج ۲، ص ۷۸۰)

اما شاید این فرض درست نبود. قطعاً در این میان تعدادی از اتباع بریتانیا جان خود را از دست می‌دادند. امکان گروگان‌گیری وجود داشت و دولت امریکا نیز بشدت علیه توسل بریتانیا به اقدام مسلحانه، به این کشور فشار می‌آورد. زیرا نگران بود چنین اقدامی به تحرک روسها در شمال ایران منجر شود.

در برابر این طرح مانع دیگری نیز وجود داشت! هند اخیراً مستقل شده بود و دیگر یک ارتش هندی که بریتانیا بتواند همچون شهریور ۱۳۲۰ بر آن تکیه کند، وجود نداشت!

بررسی چنین مواردی توسل به گزینه نظامی را توجیه ناپذیر می‌کرد. اما تلاش‌های عوامل و جاسوسان کمپانی و بریتانیا در مناطق نفت خیز قابل اجرا بود. بریتانیا پیش از آن تلاشی، البته نافرجام در انجام چنین تحرکاتی در هند داشت که هرچند ناکام ماند، اما پیروزی نهضت گاندی را سالها به تأخیر انداخته بود.

در مناطق نفت خیز، "جیکاک" و سایر عوامل انگلیسی بیکار نشستند. آنها تلاش می‌کردند با ناممکن نشان دادن ملی شدن نفت و ناتوانی ایرانیان از مدیریت اکتشاف نفت، این تردید را بوجود آورند که ایرانیان نمی‌توانند صنعت نفت خود را اداره کنند. در بین طبقه عوام و

کارگران صنعت نیز آنها می‌کوشیدند با سوء استفاده از اعتقادات دینی و باورهای سنتی در مسیر ملی شدن نفت سنگ اندازی نمایند. در کوچه پس کوچه‌های میدان نفتون و دیگر مناطق عملیاتی که بختیاری‌ها در آنجا حضور داشتند، آرام آرام این زمزمه به گوش می‌رسید که به گویش محلی می‌گفت: "هر که مهر علی مینه دِلسه، نفت ملی سی چِنسه" (= هرکس مهر علی (ع) را در دل دارد، چه نیازی به نفت ملی دارد؟)

اخلالگران در جریان ملی شدن صنعت نفت با سفسطه و بیان موارد نامربوط، تلاش می‌کردند به گونه‌ای وانمود کنند که گویی ملی کردن نفت در ایران با اعتقادات و باورهای مذهبی مسلمانان شیعه در تعارض است. آنها تنها به این موارد اکتفا نکرده و با انتشار اخبار نادرست و شایعات مایوس‌کننده در بین کارکنان، آنها را نسبت به آینده شغلی خود مضطرب نمایند.

انتشار شایعاتی از جمله اینکه با رفتن انگلیسی‌ها تمامی کارکنان ایرانی کمپانی هم اخراج خواهند شد در کنار دادن اخباری نادرست، مبنی بر حرکت نیروهای روسی به سمت جنوب و تخریب مساجد و امامزاده‌های مناطق نفت خیز و مواردی از این دست، رفته رفته در بین خانواده‌های کارکنان نفت نگرانی و تشویشی مبهم را بوجود آورد! از سوی دیگر، حزب توده نیز از فضای ملتهب فروردین ۱۳۳۰ در مناطق نفت خیز برای بهره‌برداری‌های سیاسی خود استفاده نمود.

یرواند آبراهامیان در توضیح تحرکات حزب توده در این ایام در کتاب "ایران بین دو انقلاب" می‌نویسد: "...حزب توده در اعتراض به وضعیت نامساعد خانه‌های مسکونی و دستمزدهای پایین کارگران صنعت نفت، یک اعتصاب عمومی در خوزستان به راه انداخت و علیه اهمال کاری دولت در اجرای قانون ملی کردن، راهپیمایی‌های گسترده‌ای ترتیب داد. هنگامی که پلیس آبادان به سوی تظاهرکنندگان شلیک کرد و شش نفر را کشت و انگلیس هم برای حفظ جان و مال انگلیسیها کشتی‌های جنگی به خلیج فارس فرستاد، حزب توده به نشانه همدردی و پشتیبانی با سازماندهی چندین اعتصاب همدلانه و تظاهرات خیابانی در تهران، اصفهان و شهرهای شمالی مبارزه را تشدید کرد.

علاء به این دلیل که اعتصابات و تظاهرات به اختلافات طبقاتی دامن می‌زند و به سود دشمن خارجی است، حکومت نظامی اعلام کرد. از دیدگاه شفق که اکنون سناتور بود، تنشهای طبقاتی به چنان نقطه خطرناکی رسیده بود که شاید جامعه را نابود می‌کرد زیرا مبلغان خارجی می‌خواستند جنگ طبقاتی به راه اندازند و در نتیجه کشور را به هرج و مرج بکشانند" (آبراهامیان، ص ۳۲۸)

این هرج و مرج خیلی زود در بین خانواده‌های کارگری و ساکنان مناطق نفت خیز خود را نشان داد. کشته شدگان در آبادان به نماد مقاومت کارگران در مقابل استعمار و استبداد تبدیل شدند! در

مسجد سلیمان نیز عوامل کمپانی بین کارگران شایع کردند که گروهی دارد از تهران به مناطق می‌آید تا تمام کارگران را اخراج کند. صحبت در مورد چگونگی برخورد با هیئتی که از تهران در راه بود به دغدغه زنان لین‌های کارگری و حرف‌های مردان در محیط کار و نشست‌های شبانه باشگاه بی بی یان و نفتون تبدیل شده بود.

اخبار رادیو هر از گاهی اخباری از مقدمات سفر هیئت خلع ید به مناطق را به اطلاع مخاطبان می‌رساند و در حالی که در تهران و شهرهای بزرگ مردم از ملی شدن نفت مسرور بودند و در خود مناطق نفت خیز نیز عموم مردم از ملی شدن نفت و تلاش برای پایان استعمار و چپاول نفت خشنود بودند، اما دسیه‌های عوامل کمپانی نیز کمابیش کارگر افتاده بود و برخی در ذهن خود عدم موفقیت ملی‌گرایان را آرزو می‌کردند.

در نفتون و در یک لین کارگری پشت باشگاه نفتون، یکی از کارگران شرکت در منزل دو اتاقه خود میزبان سه نفر از همکارانش گردید که در این زمینه به شور نشسته بودند. "امروز شنیدم اینها که میان دین و ایمون درست و حسابی ندارند. دارن می‌یان تا همه کارگرا رو فنش کنن و مردم رو به خاک سیاه بنشونن" این را یکی از مردها گفت که شنیده بود آینده خوبی در انتظار آنها نیست. دیگری گفت: "هنوز هیچی نشده توی آبادان شش تا کارگر بیچاره رو بستن به گلوله!" "چای بعد از شام را که می‌خوردند، دیگر تقریباً هم قسم شده

بودند که برای دفاع از حقوق خود و همکارانشان کاری کنند.
 اینجا بود که یکی از آنها پیشنهاد داد؛ "باید انتقام خون کارگرای
 آبادان رو ازشون بگیریم!"
 همه بُراق شدند! "یعنی چی؟! بکشیمشون؟!"
 "مگه اونا به ما رحم می‌کنن؟! جنگه برادر! نکشی، می‌کشنت!"
 سکوتی سنگین محفل چهارنفره را فرا گرفت و همه به فکر فرو
 رفتند...

بهار بود و رعد و برق‌های مهیب مسجدسلیمان. بهار خوزستان
 زود شروع می‌شد اما باران‌های بهاری خوزستان، همچون دیگر
 مناطق بی مقدمه می‌بارید و بی مقدمه تمام می‌شد. با این تفاوت که
 رعد و برق‌ها در بهار بیشتر بود. رعد و برق که زده شد، به فاصله
 چند ثانیه صدای مهیبی بلند شد و صدای انفجاری در نفتون پیچید!
 "ای بابا باز هم ترانس سر لین ترکید. تا بچه‌های تعمیرات برق از
 مستغلات هم برسن، چند ساعتی طول می‌کشه" این را میزبان گفت که
 از اینکه میهمانی‌شان خراب شده بود، شرمنده همکارانش بود. اما
 اشتباه کرده بود چون برق چند دقیقه بعد وصل شد و صدای صلوات
 همه در اتاق پیچید. همه اتاق‌ها بجز جایی که آنها نشسته بودند روشن
 شد. لامپ صدمات رشته‌ای اتاق سوخته بود. میزبان پسر بزرگش را
 صدا کرد تا لامپی از سهمیه‌ای که هر ماه مستغلات به خانه‌های
 کارگری می‌داد و در کمدمی گذاشتند بیاورد و لامپ را عوض کند.

پسر رشید میزبان مودبانه وارد شد. به همکاران پدرش سلام کرد و عذرخواهی کرد و وسط اتاق روی چارپایه کوچکی آماده تعویض لامپ شد. هنوز لامپ را باز نکرده بود که تکان شدیدی خورد و فریادش بلند شد. همه هراسان شدند! برق اتصال کرده بود و جوان معصوم را گرفته بود! پدرش با سرعتی که از سن و سالش بعید بود به هوا پرید و فرزند را از روی چارپایه پایین کشید. اما خودش نیز به شدت به عقب پرت شد و سکوتی غم بار فضای اتاق را فراگرفت. سکوتی که به فاصله چند دقیقه جای خود را به شیون زنان لین داد؟! فروردین سال ۱۳۳۰ در بین التهاب سرنوشت مبهم ملی شدن نفت در ایران، لین پشت باشگاه نفتون عزادار مرگ مرد مهربانی بود که نجات جان پسرش از برق گرفتگی را به قیمت جان خود داده بود! بعدها که هیئت خلع ید وارد خوزستان و مسجدسلیمان شد، اعضای هیئت؛ کارگری را دیدند که با چشم گریان به استقبال آنها آمده بود و با گریه فریاد می‌زد: "به خدا که شما بر حق هستید. مطمئن هستم که دست علی نگهدارتان است و هر کس که حتی فکر مخالفت با شما را داشته باشد، ضربه‌اش را می‌خورد و ما ضربه این فکر غلط را خوردیم و مردی مهربان و دلیر را بابت یک اشتباه از دست دادیم." او برای هیئت خلع ید تعریف کرد که در فروردین ماه بین او و سه همکارانش چه گذشته بود و چه بلایی بر سر میزبان بیچاره آمده بود و با صدای بلند به حقانیت آنها شهادت داد.

اهتزاز پرچم ایران بر فراز پالایشگاه نفت آبادان

تاریخ معاصر ایران پیوندی ناگسستنی با رویدادهای نفتی در عرصه ملی دارد و خصوصاً پس از ملی شدن نفت در ایران این پیوند بیشتر به چشم می‌خورد.

از نخستین روزهای پس از ملی شدن نفت اتفاقات مهم و تاثیر گذاری در عرصه تاریخ ایران به وقوع پیوست و مسئله خلع ید و کوتاه کردن دست چپاولگران از منابع نفتی این سرزمین در بیست و نهم خرداد سال ۱۳۳۰ از جمله مهم ترین این رویدادهاست!

در حقیقت پس از ملی شدن صنعت نفت ایران در آخرین روز اسفندماه سال یکهزار و سیصد و بیست و نه خورشیدی، که البته مهلک ترین ضربه بر پیکره چپاولگران نفتی محسوب می‌گردید، کوتاه کردن دست آن چپاولگران که در قالب کمپانی نفت انگلیس و ایران AIOC (مخفف ANGLO IRANIAN OIL COMPANY) کار می‌کردند، مهمترین اقدام اجرایی نیروهای وطن دوست ملی در این زمینه محسوب می‌شود.

در حقیقت گرفتاریهای کمپانی نفت انگلیس و ایران از نخستین روزهای سال یکهزار و سیصد و سی خورشیدی آغاز شده بود اما در خرداد ماه آن سال این گرفتاریها به اوج خود رسید.

در حالی که در نخستین روزهای خرداد ۱۳۳۰ بریتانیا در آخرین مقاومت‌های خود در برابر ملی شدن نفت به دادگاه لاهه شکایت برده

بود، روزهای پایانی آن کابوس بزرگ بریتانیا و کمپانی نفت انگلیس و ایران بود. خصوصاً زمانی که در بیست و نهمین روز آن پرچم سه رنگ ایران بر فراز پالایشگاه آبادان به اهتزاز در آمد و پایان همه چیز را برای AIOC اعلام نمود.

پیش از آن و همزمان با شکایت بریتانیا به دادگاه لاهه، ایران اعلام کرده بود مسئله نفت در ایران یک موضوع داخلی و اختلاف نظر بین یک کشور و یک شرکت خارجی است و ایران تنها حاضر به مذاکره با نمایندگان AIOC است و خود را ملزم به پاسخگویی به دولت بریتانیا و حضور در دادگاه بین المللی لاهه نمی بیند!

کمپانی نفت انگلیس و ایران که از هر فرصتی برای بازگرداندن آب رفته به جوی استفاده می کرد، در عالی ترین سطح خود یعنی رئیس و اعضای هیئت مدیره وارد ایران شدند. روز بیست و سوم خرداد ماه (برابر با سیزدهم ژوئن ۱۹۵۱) بازیل جکسون رئیس هیئت مدیره AIOC در جریان مذاکراتی بین شرکت مذکور با دولت ایران، به طرف ایرانی اطلاع داد کمپانی با پذیرش نوعی از ملی شدن که در آن شرایط شرکت نیز در نظر گرفته شده باشد موافق است. اما ایران در پاسخ به این پیشنهاد گنگ کمپانی نفت انگلیس و ایران صراحتاً بیان داشت که تنها یک نوع ملی شدن وجود دارد و آن هم ملی شدن واقعی و حقیقی است که در آن منافع ملی و استقلال ایران در نظر گرفته شده باشد! یعنی اینکه صنایع نفت بطور کامل در اختیار دولت ایران قرار بگیرد.

با توجه به اینکه در جریان تصویب قانون ملی شدن نفت، اولین اقدام در اجرایی نمودن این اصل خلع ید از کمپانی نفت انگلیس و ایران تعیین شده بود، جکسون برای آنکه حداقل بهره را از مذاکرات مذکور ببرد از طرف ایرانی خواست مانع اجرای خلع ید گردد اما طرف ایرانی این امر را نیز نپذیرفت و به صراحت اعلام نمود که هدف مذاکرات موجود تغییر قانون ملی شدن صنعت نفت نیست، بلکه بررسی چگونگی اجرای آن است!

هیئت ایرانی تاکید کرد از تاریخ بیست و نهم اسفند ماه یکهزار و سیصد و بیست و نه خورشیدی (برابر با ۲۰ مارس ۱۹۵۱ میلادی) که لایحه ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسیده تمامی دریافتهای خالص بابت فروش نفت به ایران تعلق دارد و البته از دریافتهای مذکور بیست و پنج درصد آن در یک بانک بیطرف سپرده خواهد شد تا از محل آن غرامت مورد ادعای کمپانی نفت انگلیس و ایران تامین شود.

این هیئت همچنین به اعضای هیئت مدیره کمپانی نفت انگلیس و ایران تاکید کرد که AIOC می‌تواند به هر میزان که بخواهد از ایران نفت خریداری نماید و آن را به هر بازاری در هر نقطه از دنیا که تمایل دارد بفرستد و در عین حال به ایشان اخطار کرد در هر حال حقوق ایران باید در نظر گرفته شود!

در بیست و هشتم خرداد آن سال (برابر با نوزدهم ژوئن) وقتی دو

هیئت نمایندگی برای آخرین بار با یکدیگر ملاقات کردند جکسون یادداشتی را به هیئت ایرانی تسلیم کرد که در آن نظرات AIOC منعکس شده بود. در آن یادداشت آمده بود که داراییهای ایرانی کمپانی ممکن است در شرکت ملی نفت ایران سرمایه گذاری شود و با در نظر گرفتن تملک AIOC بر این داراییها کمپانی نفت انگلیس و ایران حق استفاده از آن را تنها به کمپانی جدیدی واگذار خواهد کرد که از طرف خود آن شرکت تشکیل شده باشد و البته این کمپانی جدید زیر نظر شرکت ملی نفت ایران فعالیت خواهد کرد!

جکسون همچنین به منظور ترغیب ایران به قبول این پیشنهاد در یادداشت خود ذکر کرده بود که AIOC حاضر است در صورت موافقت ایران با این پیشنهاد به طور نقد ده میلیون لیره بعنوان پیش پرداخت به ایران بپردازد و از ماه ژوئیه نیز هر ماه مبلغی به ایران پرداخت نماید تا زمانی که قرارداد نهایی بین ایران و کمپانی منعقد گردد.

جکسون فکر می کرد نیاز شدید ایران به پول نفت، دولت ایران را به چنین پیشنهاد قابل توجهی متمایل می کند و ایرانیان را از فکر ملی کردن واقعی نفت خود منحرف خواهد نمود اما هیئت ایرانی پیشنهاد کمپانی را توهین به شعور و آگاهی ملت ایران تلقی کرده و قاطعانه آن را مردود اعلام کرد.

هیئت ایرانی برای مدیران کمپانی نفت انگلیس و ایران صراحتاً

توضیح داد که راهی جز قبول اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران و پرداخت تمام و کمال حقوق ایران - بعنوان کشور صاحب نفت - از جانب بهره‌برداران نفتی وجود ندارد و هیئت مدیره AIOC نیز به جای ارائه طرح‌های نامعقول و بچه‌گانه بهتر است فکری اساسی نماید تا بلکه بتواند در شرایط جدید بعنوان یک شرکت با سابقه در زمینه صنعت نفت با ایران همکاری عادلانه و منصفانه‌ای داشته باشد.

هیئت ایرانی برای رؤسای AIOC توضیح داد که ایران صاحب و مالک واقعی و حقیقی معادن نفت و گاز خود است و آن شرکت اگر طرحی برای همکاری در این زمینه دارد می‌تواند ارائه نماید تا ایران آن را بررسی و در صورت در نظر گرفته شدن کلیه حقوق ایران در آن، همکاری دو جانبه‌ای در این خصوص صورت پذیرد.

مدیران کمپانی نفت انگلیس و ایران سرانجام تهران را بدون دستیابی به کوچکترین امتیازی ترک کردند و جکسون رئیس هیئت مدیره در بازگشت به لندن اعلام کرد تا زمانی که در ایران این دولت (دولت دکتر محمد مصدق) بر سر کار است، انگلستان نباید کمترین امیدی به تجدید مذاکرات و حصول نتیجه‌ای به نفع انگلیس داشته باشد. جکسون البته یک کارشناس اقتصادی بود اما تاریخ نشان داد که از شم سیاسی بالایی نیز برخوردار بود زیرا دو سال و دو ماه بعد از گفته جکسون، تنها با کودتایی ننگین و سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق بود که خوان گسترده نفت ایران مجدداً بر روی چپاولگران

نفتی و این بار در نقاب کنسرسیوم گسترده گردید! پیش از ورود هیئت AIOC به تهران. دولت ایران هیئتی را به مناطق نفت خیز جنوب اعزام کرده بود تا اداره عملیات استخراج و بهره‌برداری از نفت را از شرکت نفت انگلیس و ایران تحویل گرفته و خود سرپرستی نمایند. شکست مذاکرات تهران انجام ماموریت این هیئت را سرعت بخشید و برای ایشان این مجال را بوجود آورد که با اقتدار بیشتری ماموریت خود را دنبال نمایند.

هنگامی که هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران و نمایندگان کمیته مشترک نفت مجلس وارد مناطق نفت خیز جنوب شدند همچون قهرمانانی ملی از ایشان استقبال شد.

در آبادان که دیگر به واسطه وجود بزرگترین پالایشگاه نفت خاورمیانه در آن شهرتی جهانی یافته بود بیش از پنجاه هزار نفر شامل کارکنان صنعت نفت و اهالی آبادان به استقبال آنان آمدند و با وجود اینکه در آن روز طوفان شن شدیدی در این شهر وزیدن گرفته بود استقبالی تاریخی از سفیران آزادی و اقتدار ملی ایران صورت پذیرفت. هیئت اعزامی روز بعد در خرمشهر نیز با استقبالی قابل توجه روبرو شد و نمایندگانی نیز که به اهواز / مسجدسلیمان و سایر مناطق نفت خیز عزیمت کرده بودند هم با استقبالی چشمگیر و قابل توجه روبرو شدند.

مردم بر فراز دفتر اصلی کمپانی نفت سابق انگلیس و ایران حروف

NIOC (مخفف NATIONAL IRANIAN OIL COMPANY) را با افتخار جایگزین تابلوی قدیمی AIOC نمودند. آنها همچنین در این روز پرچم سه رنگ ایران را بر فراز پالایشگاه آبادان نیز به اهتزاز درآوردند تا غرور ملی خود را به رخ جهانیان بکشند. همچنین بیانیه‌ای از جانب کارکنان شرکت و استقبال کنندگان منتشر گردید و همه جا پخش شد که در آن آمده بود: از این پس تمامی کارکنان ایرانی و خارجی کمپانی سابق باید خود را کارکنان شرکت ملی نفت ایران NIOC بدانند.

شپرد سفیر بریتانیا در ایران که سرعت و شتاب حوادث او را بر آشفته کرده بود به وزارت خارجه کشور متبوعش گزارش داد: به نظر می‌رسد دولت ایران آمادگی کامل دارد که از موج کنونی احساسات و افکار و عواطف عمومی به نفع خود بهره‌برداری نماید.

"شپرد" همچنین به دکتر مصدق نوشت: بر انگیختن احساسات عمومی کار آسانی است ولی کنترل آن آسان نخواهد بود! دکتر مصدق نیز به وی پاسخ داد سبب بالا گرفتن و طغیان احساسات عمومی دهها سال نخوت، تکبر و خودبینی کمپانی بوده است!

حقیقت نیز جز این نبود. مردم ایران و خصوصاً مناطق نفت خیز جنوب اهتزاز پرچم سه رنگ کشور خود را بر فراز پالایشگاه آبادان و دفاتر شرکت نفت به معنای پایان اشغال سرزمین خود توسط نیروهای بیگانه‌ای می‌دانستند که کمترین حقوق و مزایا را از ایشان

دریغ داشته بودند!

آنان از این سرخوش بودند که با ملی کردن صنعت نفت علاوه بر امتیازات بین المللی و ملی شاهد بهبود اوضاع خود و افزایش سطح خدمات اجتماعی و غیره خواهند بود و نیک می دانستند که کمترین بهره آنان از این رهگذر رهایی از یوغ استعمار چپاولگران خواهد بود. کوتاه کردن دست AIOC از تاسیسات نفت جنوب در سراسر کشور موجی از شادی و غرور را به همراه داشت. مردم ایران خلع ید را پیروزی ملی خود در برابر استعمار صنعتی غرب تلقی و به این امر افتخار می کردند.

سفارت بریتانیا در تحلیل امور دچار آشفتگی شده و قدرت پیش‌بینی اقدامات و سیاستگذاری بر مبنای آن را از دست داده بود. دربار پهلوی نیز بهترین گزینه را سکوت یافته بود زیرا می دانست حتی اگر مخالفتی با این امر داشته باشد توانایی مقاومت در برابر موج سرکش اراده ایرانیان را نخواهد داشت و با هر گونه موضع گیری اعتبار خود را بیش از پیش از دست خواهد داد. به همین دلیل بود که علیرغم ارادتی که به قدرتهای غربی داشت، سکوت خویش را برای ایشان تبیین نموده بود.

خلع ید آخرین پایه‌های حضور کمپانی را در ایران متزلزل نمود. به گونه‌ای که حتی اعلام صدور قرار موقت از جانب دادگاه لاهه نیز نتوانست آب رفته را به جوی باز گرداند.

بیست و نهم خرداد یکهزار و سیصد و سی پس از حماسه بزرگ ملی شدن نفت بعنوان روزی پر افتخار در حافظه تاریخی ایرانیان ثبت گردید. روز کوتاه کردن دست چپاولگران نفتی و اهتزاز پرچم ایران بر فراز پالایشگاه نفت آبادان.

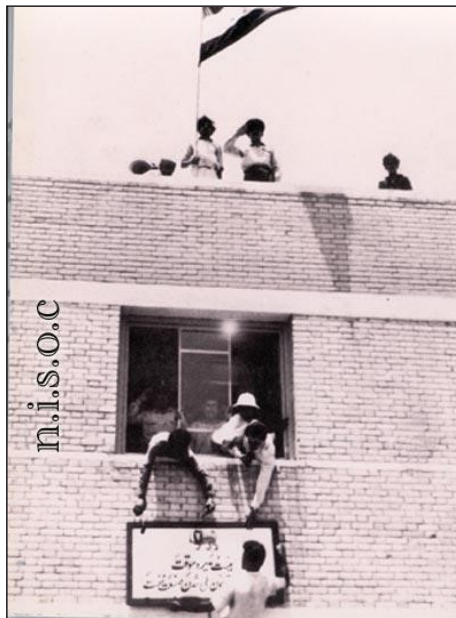
ایرانیان میهن‌دوست تابلوی کمپانی سابق را از فراز دفتر اصلی شرکت به زیر کشیدند و تابلوی آزادی خود را بر افراشتند. تابلویی که در آن زیر آرم تاریخی شیر و خورشید نوشته شده بود: هیئت مدیره موقت قانون ملی شدن صنعت نفت.

منابع:

- ۱- مصطفی علم: نفت قدرت و اصول، ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن، ترجمه غلامحسین صالحیار، ۱۳۷۱، انتشارات اطلاعات، تهران.
- ۲- عباس طرفی: مدیران صنعت نفت ایران، جلد اول، چاپ دوم ۱۳۸۳، بی نا.
- ۳- گذشته چراغ راه آینده، پژوهش گروهی جامی، چاپ سوم ۱۳۸۱، نیلوفر، تهران.
- ۴- دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان: مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ دوم ۱۳۷۸، نشر مرکز، تهران.

نفت و خاطره ۸-

داستان تهیهی تابلو هیئت مدیره موقت



پس از ملی شدن نفت در اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی؛ خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران در خرداد ماه ۱۳۳۰ موضوعی است که بارها بدان پرداخته شده اما در جریان خلع ید تهیه و نصب تابلوی هیئت مدیره در خرمشهر؛ بعنوان نماد پیروزی ایرانیان بر AIOC همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

ساعت ۹/۵ صبح روز دوشنبه بیستم خرداد ۱۳۳۰ "اریک دریک" رئیس AIOC به همراه دو تن از اعضای هیئت مدیره آقایان

"بکستر" و "میسون" و مترجم شرکت آقای "بزرگمهر" در محل دفتر مرکزی AIOC در خرمشهر پذیرای نمایندگان هیئتی بودند که در حقیقت برای کوتاه کردن دست آنان از صنعت نفت ایران وارد خرمشهر شده بودند!

"شمس الدین امیرعلایی"؛ "مهدی بازرگان" و دکتر "علی آبادی" در دفتر "دریک" با آنان ملاقات کردند و تصمیم دولت ایران مبنی بر تحویل گرفتن امور بهره‌برداری نفت از شرکت انگلیس و ایران را به اطلاع آنان رساندند.

"شمس الدین امیرعلایی" وزیر اقتصاد دولت دکتر مصدق بعنوان مامور فوق العاده دولت به خوزستان اعزام شده بود تا بر انجام مذاکرات هیئت خلع ید که افرادی همچون مهندس مهدی بازرگان؛ دکتر متین دفتری حسین مکی؛ اردلان؛ مهندس بیات و دکتر علی آبادی در آن عضویت داشتند؛ با شرکت نفت انگلیس و ایران نظارت داشته باشد. (کازپورسکی و برن: مصدق و کودتا / ص ۲۵)

مدیران AIOC به خوبی متوجه عزم ملی ایرانیان برای در دست گرفتن مدیریت صنعت نفت بودند و بهمین دلیل سریعاً در ساختمان خود دفتری برای آنان در نظر گرفتند. ساعت دوازده و پنجاه دقیقه همان روز هیئت مدیره موقت در دفتر خود مستقر شده بودند و ساعتی بعد تابلویی که یک روز قبل از آن تهیه شده بود نیز بر سر در ورودی ساختمان نصب گردید.

"سید محمد علی مرتضوی" شهردار وقت اهواز در خصوص تهیه تابلوی مذکور می‌نویسد: "حوالی ساعت شش بعدازظهر یکشنبه نوزدهم خرداد ۱۳۳۰ آقای امیر علایی نوشته ای را که در پشت پاکتی نوشته بودند بدست من داد و گفتند که این عبارت باید روی تابلو نوشته و برای فردا آماده شود. بلافاصله اقدام لازم معمول و با وجودی که تهیه تابلو در مدت کوتاهی میسر نبود؛ معذالک با شور و احساسات وطن‌پرستانه کاری که در عرض اقلاً سه روز (می‌توانست) انجام پذیرد ظرف مدتی کمتر از پنج ساعت انجام شد." (امیرعلایی: خلع ید، ص ۶۲).

مرتضوی یادآور می‌شود:

"نوشته‌ای که آقای امیرعلایی داده بود حاوی این جمله بود: هیئت مدیره موقت مامور اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و قرار بود این عبارت بر روی تابلویی که در بالای آن شیروخورشید نقش شده بود نوشته شود. ساعتی که برای دریافت تابلو نزد نویسنده تابلو "ابراهیم منوچهری" رفتم معلوم شد بجای صنعت نفت؛ صنایع نفت نوشته شده که بر خلاف نوشته آقای امیرعلایی بود. وقت کم بود و دو ساعت دیگر هیئت مدیره قصد حرکت به آبادان و خرمشهر را داشتند. آقای منوچهری کلمه صنایع را پاک کرد و بجای آن کلمه صنعت را نوشت. تابلو ۱/۸۰ متر طول و ۶۰ سانتی متر عرض دارد و زمینه آن سفید و با خط مشکی بر روی آن نوشته شده و شیروخورشید آن با

زرد طلائی نقاشی شده است. به منظور آنکه تابلو مذکور تا نصب در محلی که مورد نظر هیئت بود از انظار مخفی بماند دور آن پارچه سفیدی میخکوب کردیم و آن را در یکی از اتومبیل‌های هیئت جا دادیم." (امیرعلایی: خلع ید/ص ۶۳)



لحظاتی پس از نصب تابلو (مهندس بازرگان؛ دکتر متین دفتری؛ امیرعلایی؛

مکی؛ اردلان؛ مهندس بیات)

بعد از ظهر روز دوشنبه بیستم خرداد ۱۳۳۰ اولین تصمیم هیئت مدیره موقت مبنی بر نصب تابلوی تهیه شده و پرچم ایران بر فراز عمارت مرکزی شرکت سابق AIOC در خرمشهر با تشریفات خاصی انجام شد. امیرعلایی نطقی ایراد کرد و پس از آن در حالی که سرود

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۲۲۳

ملی مترنم بود پرده از تابلو برداشته و پرچم ایران به اهتزاز در آمد. خط خوش "ابراهیم منوچهری" افتخار را برای ایرانیان بازگردانده بود.

وداع با آبادان

به بهانه دوازدهم مهرماه، سالروز اخراج کارشناسان انگلیسی از ایران در فاصله بیست و نهم اسفند سال یکهزار و سیصد و بیست و نه خورشیدی که قانون ملی شدن صنعت نفت در ایران به تصویب رسید تا مهرماه سال بعد از آن، کمپانی نفت و دولت انگلیس، راههای مختلف را آزمود تا آب رفته را به جوی باز گرداند و بتواند مجدداً استیلای خود را بر فعالیت‌های بهره‌برداری از نفت در ایران برقرار نماید اما مصمم بودن ایرانیان در اجرای قانون خلع ید، راهی جز خروج را برای کارکنان و اتباع انگلیسی مستقر در ایران باقی نگذاشت.

پس از تصویب قانون ملی شدن نفت و بلوکه کردن فعالیت‌های کمپانی نفت انگلیس، مدیران این شرکت و دولتمردان انگلیسی راههای مختلفی را برای آنچه احقاق حق خود می‌نامیدند آزمودند. ایجاد ناآرامی در مناطق نفت خیز جنوب و تشویق غیر مستقیم کارکنان به اعتصاب، اعزام نماینده ویژه دولت بریتانیا، "استوکس" و رایزنی با دولت ایران و پس از آن توسل به امریکا و درخواست از این کشور به میانجیگری بین ایران و انگلیس و همچنین طرح دعوی در دادگاه بین المللی لاهه نمونه هایی از این اقدامات بودند.

انگلیسی‌ها وقتی از مذاکره و رایزنی با دولتمردان ایرانی ناامید

شدند، کوشیدند تا با تهدید به اهداف خود برسند. آنها صاحبان نفتکشها را تهدید کردند که اگر نفت ایران را بارگیری نمایند، آنها را به حمل نفت مسروقه متهم خواهند کرد و بدین ترتیب برای فروش نفت ایران تحریم بوجود آوردند. گذشته از این، انگلستان صدور کالا به ایران را ممنوع کرد و بانک انگلیس نیز تسهیلات بازرگانی و اعتباری ایران را معلق ساخت.

انجام اینگونه رفتارهای خشن و تهدید آمیز از جانب دولت وقت انگلستان، ایران را در اخراج اتباع انگلیسی از ایران مصمم تر نمود. مجلس ایران برای رویارویی با اعلان جنگ اقتصادی از جانب بریتانیا قانونی را به تصویب رساند که به موجب آن افراد متهم به اجرای خرابکاریهای برنامه ریزی شده از جانب بیگانگان در تاسیسات نفتی، مستحق مجازات اعدام تشخیص داده شدند و همزمان با ارسال نامه‌ای به "ادیک دریک" مدیرعامل وقت کمپانی انگلیس در ایران، وی را به عدم توجه و انجام خرابکاری در تاسیسات نفتی ایران متهم نمودند!

"دریک" شتابزده با یک هواپیمای کوچک از ایران گریخت و وقتی خود را به انگلستان رسانید در جلسه کابینه شرکت و اظهار داشت اگر برای منافع انگلستان در ایران و آبادان کاری نکنید، سرانجام خیلی بیشتر از آن و از جمله کانال سوئز را از دست خواهید داد!

اشاره "دریک" به شکستن ابهت و عظمت امپراتوری بریتانیا در کشورهای تحت استعمار بود و می‌خواست به دولتمردان انگلیسی هشدار دهد که اهمال در مسئله ایران می‌تواند به منزله تهدید منافع بریتانیا در تمامی آسیا و آفریقا باشد.

با چنین گزارشهایی، انگلستان بار دیگر مسئله استفاده از نیروی نظامی برای تصرف آبادان را روی میز بررسی گذاشت و تدارک پنهانی گسترده‌ای را نیز در این زمینه به انجام رساند. تجهیز نیروهای انگلیسی مستقر در بصره در راستای این برنامه بود.

نخست وزیر انگلیس در جلسه کابینه گفت اگر باقیمانده اعضای کمپانی از ایران خارج شوند، برای کشور ما موجب خفت فراوان خواهد بود و بهر ترتیب ممکن باید راهکاری در این زمینه بعمل آید. به موازات این امر ایران به باقیمانده کارکنان انگلیسی کمپانی نفت یک هفته مهلت داد تا کشور را ترک نمایند. چند روز پس از آن نیز آیت الله کاشانی یک روز را بعنوان "روز انزجار از انگلیس" تعیین و تعطیل ملی و عمومی اعلام نمود.

وضعیت برای کارکنان انگلیسی مستقر در مناطق نفت خیز مساعد نبود. آنها از جاهای مختلف مناطق در آبادان جمع شده بودند و منتظر حوادث بعدی مضطرب و نگران اخبار را دنبال می‌کردند.

صبح روز دوازدهم مهرماه یکهزار و سیصد و سی برابر با نهم اکتبر یکهزار و نهصد و پنجاه و یک میلادی، مردان انگلیسی با خانواده‌هایشان

در برابر باشگاه آبادان که مرکز تجمع آنان بود گرد آمدند. در برابر باشگاه کشیش کلیسای آبادان نیز به آنها ملحق گردید. او چند لحظه قبل از آن درب کلیسای کوچکی را که تاریخ جامعه انگلیسی آبادان را در سینه خود ضبط کرده بود قفل کرد و به هموطنان خود پیوست.

رزم ناو انگلیسی "موریشس" بر روی مصب رودخانه اروند انتظار آنان را می‌کشید تا به بندر بصره در عراق منتقلشان کند. در حالی که انگلیسی‌ها بر روی لنج‌های کوچک سوار می‌شدند تا به رزم ناو برسند دسته موزیک مستقر روی عرشه ناو، سرود ملی انگلستان را می‌نواخت و انگلیسی‌ها با آبادان وداع می‌کردند. آنها مطمئن نبودند که بتوانند بار دیگر در شرحی آبادان نفس بکشند!

تا نیمروز تمامی اتباع انگلیسی مستقر در آبادان به رزم ناو موریشس منتقل شدند و به آهستگی در دل آنها به سمت بصره به حرکت درآمدند. دسته موزیک همچنان در حال نواختن بود اما این بار یک ترانه مشهور و مورد علاقه نیروی دریایی انگلیس را ترنم می‌کرد. مسافران زیر تابش آفتاب داغ، دسته جمعی با بزرگترین پالایشگاه جهان و غنی‌ترین دارایی‌های خود در ایران خداحافظی می‌کردند. در طول چالش بین ایران و انگلیس در مسئله ملی شدن نفت، این خفت‌بارترین عقب‌نشینی برای آنان بود و در عین حال اوج حقارتی که امپراتوری بریتانیا تا آن روز به خود دیده بود. مجموعه این حوادث در آخرین روزهای دولت کارگری "اتلی" در تضعیف چهره

حزب کارگر در سطح افکار عمومی انگلستان بسیار موثر بود. انگلستان البته بیکار نشست. تحریم نفتی ایران هدف اصلی انگلستان در این زمینه بود و در مقابل نیز جهت جلوگیری از افزایش قیمت نفت در سطح جهان نیز این کشور با همکاری امریکا، کمیته ای متشکل از بیست کمپانی نفتی تشکیل داد تا با افزایش تولید در ایالات متحده، عربستان سعودی، کویت و عراق، نیازبازارهای جهانی را تامین کنند تا افزایش قیمتی بوجود نیاید.

انگلستان در عرصه سیاسی نیز با ارائه شکایت به سازمان ملل کوشید با استفاده از ابزار دیپلماسی کاری کند تا وداع اتباعش با آبادان زیاد طولانی نشود، اما دفاع هیئت ایرانی از منافع ملی خود در شورای امنیت این راه را نیز بر استعمار بست ...

روزی که خرمشهر مرکز اصلی شرکت ملی نفت ایران شد

از ابتدای حضور فرنگی‌ها در منطقه، "محمره" همواره زیر سایه "عبادان" بود! هرچند شیخ در محمره سکونت و از آنجا تا بصره را زیر نظر داشت، اما فکرش را هم نمی‌کرد شوره زار لم یزرع پشت نخلستانها را که به صالح این عباد داده بودند و "عبادان" نامیده می‌شد به برکت حضور کمپانی، آباد شود و "آبادان" نام گیرد. آبادانی که با پالایشگاهش دیگر نه تنها به محمره، که به جهان فخر می‌فروخت.

البته محمره نیز از حضور نفت و کمپانی بی بهره نبود. تاسیسات دریایی و ساختمانها در این شهر نیز رفته رفته شکل گرفتند و در جنبش حذف نامهای قدیمی و انتخاب نامهای ایرانی برای بلاد مختلف ایران، "محمره" نیز "خرمشهر" نامیده شد، تا شهری خرم باشد بر کناره خلیج فارس و بر ساحل اروند. پس از آن و با استقرار نظام گمرکی، دفتر گمرک خرمشهر نام و جایگاهی یافت و دیگر خیلی از کالاهای وارد شده به آبادان، باید از خرمشهر رد می‌شد!

دفاتر شرکت نیز وارد خرمشهر شده و این شهر به تدریج به بخش اداری شرکت نفت انگلیس و ایران تبدیل شدفدر مقابل پالایشگاه و اداره تعمیرات و دیگر بخش‌های آبادان که مرکز صنعتی بود.

در جریان مبارزات ملی کردن نفت به رهبری دکتر محمد مصدق در ایران، حوادث خرمشهر کمتر از آبادان و سایر مناطق نفتخیز نبود. شیرینی قانون ملی شدن نفت که با نوروز سال ۱۳۳۰ در کام مردم

ایران خود را نشان داد، دکتر مصدق حقوقدان؛ خوشبین به اقدام درست و در جهت منافع ملی کشور که وی و سایر دوستانش به انجام رسانده بودند، راهکارهای قانونی و حقوقی را جستجو کرد که اقدامات انجام پذیرفته را با رعایت موارد قانونی و حقوقی، مصوب نماید.

یکی از این اقدامات تدوین و تنظیم اساسنامه‌ای برای شرکت تازه تأسیس ملی نفت ایران بود که تحقیق و بررسی متون و اسناد شرکت سابق به مصدق و یارانش در تنظیم اساسنامه مذکور بسیار کمک نمود.

تصویب اساسنامه گام نخست قانونمند کردن و رسمی نمودن یک شرکت بود و این موضوع از جمله مواردی بود که دکتر مصدق در سالهای نخست دانشجویی در رشته حقوق آموخته بود. به همین دلیل تدوین اساسنامه شرکت آنهم در شرایط خاصی که از ابتدای سال ۱۳۳۰ بر مصدق و یارانش حاکم بود در دستور کار قرار گرفت.

اساسنامه شرکت ملی نفت ایران نهایتاً در پایان آبانماه ۱۳۳۱ تدوین نهایی و در پنجم آذرماه همان سال بصورت لایحه قانونی به تصویب رسید.

این اساسنامه که نخستین اساسنامه شرکت محسوب می‌شد در نه (۹) فصل و مشتمل بر ۶۲ ماده و ۱۰ تبصره تهیه و توسط دکتر محمد مصدق، نخست وزیر وقت ایران به مجلس شورای ملی ارائه گردید.

در ماده یک این اساسنامه آمده بود: "نظر به قانون مصوب نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شرکتی بنام شرکت ملی نفت ایران برای اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از قبیل تصفیه و حمل و نقل و صدور و پخش نفت و مشتقات آن تأسیس می‌گردد و دارای شخصیت حقوقی است و مدت عملیات شرکت نامحدود است."

در ادامه این بند نیز می‌خوانیم: "مرکز اصلی شرکت خرمشهر است و در صورت انقضاء شرکت می‌تواند مرکز را در یکی از شهرهای دیگر خوزستان قرار دهد و همچنین با تصویب شورای عالی شعبی در داخله و خارجه تأسیس نماید."

بدین ترتیب هر چند حوزه عملیات شرکت ملی نفت ایران طبق ماده سوم، همان حوزه عملیات صنعتی شرکت سابق نفت انگلیس و ایران در موقع ملی شدن نفت اعلام شده بود، اما بدیهی بود که با انتقال مرکز تصمیم‌گیری شرکت به خرمشهر، این شهر نیز در عرصه صنعت نفت ایران، جایگاهی هم‌رده با همسایه شرقی خود، آبادان یافته بود. بیش از همه حضور مهندس بازرگان و هیئت خلع ید باعث شده بود مردم خرمشهر در کوچه و بازار در مورد این هیئت و اقداماتشان در اصلاح وضعیت کارکنان ایرانی و ساکنان چادر آباد و حصیر آباد صحبت می‌کردند.

از مسجد سلیمان تا آغاچاری و هفتکل و آبادان همه توجه‌ها به سمت خرمشهر جلب بود تا ببینند هیئت مدیره موقت نفت چه

تصمیماتی برای سرنوشت شغلی و ادامه کار صنعت نفت خواهند گرفت.

تداوم یا قطع فعالیت صنعت نفت تاثیر مستقیم بر خانواده‌های این کارکنان داشت و بدین ترتیب نه تنها کارگران و کارمندان بلکه خانواده‌های ایشان نیز گوش به مصوبات "مین آفیس"^۱ جدید داشتند. علاوه بر کارکنان نفت، ساکنان محلی و دارندگان اراضی کشاورزی و مسکونی واقع در حوزه‌های اکتشاف نفت نیز پیگیر اخبار مصوبات جدید مندرج در اساسنامه بودند تا ببینند همچون گذشته با دارنگان زمین‌ها و مالکان برخورد خواهد شد یا برخورد منصفانه تری در انتظار ایشان است.

ماده یازده اساسنامه صراحتاً بیان می‌کرد که هرگاه زمینی برای انجام عملیات مربوط به امور نفت مورد احتیاج شرکت واقع شود، بدین ترتیب عمل خواهد شد:

الف) هرگاه زمینی اعم از دایر و یا بائر متعلق به دولت باشد بر حسب پیشنهاد هیئت مدیره و تصویب هیئت وزیران، مجاناً به شرکت واگذار می‌شود.

ب) در صورتیکه زمین متعلق به اشخاص باشد صاحبان اراضی باید اراضی را به شرکت واگذار کنند و شرکت منتها در مدت سه ماه بهای آن را بپردازد.

در صورت عدم توافق نسبت به قیمت زمین، تعیین قیمت بوسیله رئیس دادگاه شهرستان و دادستان و فرماندار محل با توجه به قیمت اراضی مشابه و بدون در نظر گرفتن منابع نفتی تحت الارضی و یا نوع مصرف که شرکت در نظر دارد بعمل آید.

ج) اماکن مقدسه و ابنیه تاریخی و محلهایی که جنبه تاریخی دارند و همچنین توابع آنها تا دویست متر مسافت از مقررات مذکور مستثنی هستند.

د) شرکت می‌تواند در حوزه عملیات و برای مصارف خود در اراضی بایر متعلق به دولت از هر نوع خاک و شن و آهک و سنگ گچ و مصالح ساختمانی دیگر و معادن مورد نیاز مجانا استفاده نماید. اگر عمل شرکت برای استفاده از مواد مذکور در این بند به موجب ضرر شخص ثالثی گردد شرکت باید جبران خسارت را بنماید. ولی در هر صورت شخص ثالث نمی‌تواند مانع عملیات شرکت شود.

هرچند این موارد تقریباً مشابه قوانین قبلی بود اما حداقل اینکه مالکان و صاحبان اراضی حق اعتراض به قیمت پرداخت شده داشتند، جای امیدواری بود.

پایین کشیدن تابلوی کمپانی توسط روزه داران در تهران و کرمانشاه

ثابت بودن گاهشماری ایرانی و متغیر بودن تقویم عربی باعث می‌شود تا در برخی سالها ماه رمضان که مسلمانان در آن به روزه داری می‌پردازند با گرمترین اوقات سال، یعنی فصل تابستان متقارن شود. از جمله تابستان گرم ۱۳۳۰ که علاوه بر گرمای تابستانی، از گرمای سیاسی و اجتماعی ناشی از خلع ید از کمپانی سابق نفت نیز متاثر بود.

نخستین روز تابستان ۱۳۳۰ خورشیدی، برابر بود با هفدهمین روز از ماه رمضان سال ۱۳۷۰ هجری قمری و مصادف با گسترش موج خلع ید از کمپانی نفت انگلیس و ایران که از اواخر بهار با پایین کشیدن تابلوی کمپانی در خرمشهر آغاز و بلافاصله به تهران و سایر مناطق و شهرها از جمله کرمانشاه رسیده بود.

ساعت ده صبح روز سی‌ام خرداد عده‌ای از مردم تهران که تعداد زیادی از آنها روزه دار بودند در مقابل ساختمان مرکزی AIOC در تهران حاضر شدند و پس از ابراز احساسات جمعیت انبوهی که در همان حدود گردآمده بودند و عبور و مرور وسائط نقلیه را سد کرده بودند، چند نفر بیانات پرشوری ایراد و سپس پرچم ایران را که قبلاً تهیه کرده بودند به بالای بام ساختمان کمپانی برده و در ضمن برافراشتن آن، نوشته‌های تابلو را که از چوب و آهن ساخته شده بود

و همچنین پلاک‌های برنجی درب ورودی، که علامت BP روی آن حک شده بود را از جا کردند.

در همین موقع اتومبیل نفتکشی هم به میان جمعیت رسید. چشم مردم که به آرم کمپانی نفت انگلیس و ایران و علامت BP افتاد، ناگهان دستها به سمت این نوشته‌ها دراز شد و چند نفر شروع به تراشیدن علامت کمپانی از روی بدنه نفتکش کردند تا خشم و انزجار خود را از کمپانی نشان دهند.

در این بین، افسران شهربانی نیز برای جلوگیری از بی نظمی و تصادم در میان جمعیت، وسائط نقلیه را راهنمایی می‌کردند. هر اتوبوسی که به این محل می‌رسید، مسافری آن پیاده شده و کف می‌زدند و به جمعیت می‌پیوستند.

کارمندان ایرانی کمپانی نفت انگلیس و ایران که اکنون بنام؛ "شرکت ملی نفت ایران" موسوم شده بود از پنجره‌های ساختمان ناظر جریان بودند و با مسرتی فوق العاده دست می‌زدند و ابراز احساسات می‌کردند.

پس از دادن شعارهای مختلف به نفع دکتر مصدق و هیت خلع ید که با شادی مردم توأم بود، سیل جمعیت به سمت خیابان نادری براه افتاد. در خیابان نادری مغازه‌ای وجود داشت که مجلات و نشریات کمپانی سابق نفت را که در اداره انتشارات کمپانی تهیه می‌شد، به معرض تماشای عمومی و فروش می‌گذاشت. مغازه آن روز بسته بود

و صاحبان مغازه‌های اطراف نیز با دیدن جمعیت از ترس آنکه اخلاط‌گران درصدد سوء استفاده برآیند، کرکره‌ها را پایین کشیده و جلوی مغازه‌های خود نظاره گر راهپیمایی شدند. یکی از کارگران بر بالای بالکن اداره انتشارات کمپانی که در جوار همین مغازه‌ها بود رفت و خطاب به مغازه داران خیابان نادری با صدای بلند گفت؛ "برادران عزیز! مغازه‌های خود را باز کنید. شما برادران ما هستید و ما برای حمایت منافع شما در پایین آوردن تابلوهای شرکت سابق نفت آمده‌ایم."

با آنکه در خیابان نادری هم ایاب و ذهاب اتومبیل‌ها قطع شده بود ولی مردم با نظم و ترتیب ابراز احساسات می‌کردند و بلافاصله کارگران با چوب‌های بلندی که از مغازه‌های نزدیک تهیه شده بود، نوشته‌های چوبی تابلوهای اداره انتشارات را کنده و سپس برای پایین آوردن تابلوها اقدام کردند. تظاهرکنندگان روزه دار سپس تعداد هشت پرچم ایران بر بالای بالکن اداره انتشارات منحل شرکت سابق نفت نصب کردند. در این موقع مجدداً شعارهایی داده شد و مردم به ابراز احساسات ادامه می‌دادند. در همین احوال شعبه‌های کوچک فروش نفت، شخصاً تابلوهای را که علامت شرکت نفت سابق داشتند را پایین آوردند. از جمله در خیابان کاخ و در کنار کافه کوچینی صاحب شعبه و مردم این کار را بصورت خودجوش انجام دادند. ساعت ده و چهل دقیقه، مراسم نصب پرچم‌ها پایان یافت، ولی تا

نماز ظهر هنوز جمعیت در خیابان ایستاده و ابراز احساسات می‌کردند. در خیابان نادری چند تن از خبرنگاران خارجی نیز حضور داشتند. آنها با رسیدن وقت نماز ظهر، جمعیت زیادی را دیدند که برای نماز به مسجد خیابان نادری می‌رفتند و لبهای خشکشان حکایت از روزه بودن آنان داشت.

تظاهرات کارگران در تمامی شعب فروش نفت تا بعد از ظهر ادامه داشت و در بعضی از شعبه‌ها فقط به از بین بردن کاشی که کلمه انگلیس بر روی آن نقش بسته بود اکتفا شد و در بعضی دیگر تمام کاشی‌های مذکور را از بین بردند. در همین حین یک کامیون که با پرچم ایران و قالیچه تزئین شده بود از خیابان عبور کرد و عده‌ای شعارهایی که بر روی آن جملات طبقه کارگران و زحمتکشان نقش بسته بود در دست داشتند.

در جلوی کامیون یک اتومبیل حامل بلندگو حرکت می‌کرد و در روی یک جیب نیز تابلوهایی که از شعب فروش نفت پایین آورده بودند حرکت می‌کرد و پیوسته مردم با فریادهایی به عبور این خودروها ابراز احساسات می‌کردند.

علاوه بر تهران، کرمانشاه نیز از جمله مناطقی بود که موج خلع ید در نخستین روز تابستان ۱۳۳۰ بدانجا رسید. "هابسن" رئیس انگلیسی پالایشگاه روزانه با دفتر مرکزی AIOC در تهران در تماس بود و گزارش فعالیت‌ها و اعتراضات کارکنان در کرمانشاه و نفت شهر

را مخابره می‌کرد، اما دیگرم در پالایشگاه کاره‌ای نبود!

ساعت نه صبح روز شنبه، اول تیرماه ۱۳۳۰ پرچم ایران بر فراز ساختمان کمپانی نفت در کرمانشاه به اهتزاز درآمد. آقای کاظم شیبانی استاندار استان پنجم و فرمانده تیپ نظامی، روسای ادارات و معتمدین شهر برای شرکت مراسم اعلان رسمی خلع ید در پالایشگاه حضور داشتند. از طرف هیئت مدیره موقت و در میان ابراز احساسات عمومی، دژبانان تیپ نظامی مستقر در کرمانشاه طی آداب خاصی پرچم ایران را بر فراز عمارت برافراشته کردند.

در طی مراسمی که بعمل آمد، آقای بهبهانی فرماندار جدید کرمانشاه گزارش داد؛ "از روز پنجشنبه سی خرداد هیئت مدیره موقت مرکب از آقایان فرویدونفر، معاون پیشکاری، آقای اقبال رئیس اوقاف و خود اینجانب بر کلیه امور موسسه نفت و پالایشگاه تسلط داشته و تمام درآمد پالایشگاه را به بانک ملی ایران تحویل نموده‌ایم. آقای هابسن، رئیس سابق موسسات نفت کرمانشاه نیز تا اخذ دستور میهمان ما هستند."

بعد از نطق فرماندار، مسئولین کرمانشاه به اطاق رئیس موسسه نفت رفته و تصویر شاهنشاه ایران را با ادای احترام نظامی در آنجا نصب نمودند. در پایان این مراسم یکی از کارمندان نطق موثری ایراد نمود. این موفقیت بزرگ ملی را شادباش گفت و آمادگی عمومی کارکنان برای فداکاری را خاطرنشان ساخت.

همزمان با این مراسم که در محل پالایشگاه انجام می‌شد، میتینگ عظیمی نیز در میدان شهر، با شرکت چندهزار نفر از اهالی که بسیاری از آنان روزه دار بودند، برقرار بود. سخنرانان در این میتینگ مردمی از ظلم و تعدی کمپانی نفت به منافع ملی ایران و محاسن ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از AIOC سخنرانی می‌کردند. استاندار و روسای ادارات نیز پس از برافراشتن پرچم ایران بر فراز ساختمان مرکزی پالایشگاه کرمانشاه در این میتینگ حضور یافتند. استاندار در این مراسم گزارشی از اقدامات انجام شده در زمینه خلع ید در دیار پهلوانان را به مردم اراده نمود. آفتاب که در پشت کوه بلند بیستون غروب کرد، روزه داران کرمانشاه شیرین ترین افطاری رمضان آن سال را تجربه می‌کردند.

منابع:

روزنامه اطلاعات شماره‌های ۷۵۴۹ و ۷۵۵۰ از سال بیست و پنجم انتشار، پنجشنبه سی‌ام خرداد ۱۳۳۰، صفحه آخر (۸) و شنبه اول تیرماه ۱۳۳۰، صفحه ۵.

شب یلدا با "پول مصدقی" در یونیت عنبل سه

«... می‌گن روی پول‌های مصدقی عکس چاه شماره یک مسجدسلیمان و پالایشگاه آبادان چاپ شده و قراره از این به بعد بجای اسکناس‌های پهلوی استفاده بشن»

این را نودر به همکاران شیفتش می‌گفت. شبکاری در یونیت عنبل سه، جایی بین لالی و مسجدسلیمان، حتی وقتی کارخانه فعال هم بود کسل کننده بود، چه رسد به الان که تعطیل هم بود. آنهم در طولانی‌ترین شب سال! سوز اول دیماه سال ۱۳۳۰ آمدن سرما را خبر می‌داد و هوا هم سردتر شده بود. بهر حال باید به نحوی تا صبح سرگرم می‌شدند. کارت بازی و تخته نرد هم همان سرشب تکراری شده بود.

شب یلدا بود و بساط آجیل و انار و هندوانه هم با چیزهایی که هر کدام به وسعشان آورده بودند یهن بود. رادیوی آندریای آقای امیرجانی، استادکار شیفت عصر را موقع تعویض شیفت از او امانت گرفته بودند تا بلندی شب یلدا را بشکنند. جاسم غر می‌زد؛ "...ولک شنهو!؟ یعنی چی؟ کارخونه تعطیل چرا باید خودش شب یلدا بیاد سرکار!؟"

مازیار با شیطنت گفت: "آقای محترم یلدا مال ایرانی هاست تو رو

سه نه نه؟"

جاسم براق شد؛ منم ایرانی‌ام چوکرو*! مگه من خارجی‌ام؟! ما هم
یلدا رو جشن می‌گیریم. دخترم گریه کرد گفت چرا نمی‌مونی با هم
هندونه بخوریم!

مازیار فهمید بی موقع شوخی کرده. خجالت زده شد و سرش را
پایین انداخت. به این فکر کرد که توی همین عنبل چند تا خانواده
عرب بختیاری زندگی می‌کنند که هم عرب هستند و هم بختیاری و
سعی کرد بحث را عوض کند؛ "راستی آقا نوذر، امروز جلوی
درمانگاه لالی این اعلامیه را گرفتم، از یک آقای که از مسجد سلیمان
آمده بود." بعد اعلامیه را از جیبش باز کرد و بدون اینکه کسی
بخواهد شروع به خواندن کرد؛

"تردیدی نیست که جریان نفت یکی از اساسی‌ترین علل و
عواملی بود که انتشار اوراق قرضه ملی را ایجاب نمود. چون درآمدی
که از نفت عاید خزانه کشور می‌شد ناگهان قطع شد در صورتی که
مخارجی که در برابر آن عواید وجود داشت بجای خود باقی است و
این قطع شدن ناگهانی رقم قابل ملاحظه درآمد نفت که البته موقتی
است و امکان ندارد طولانی باشد دست و پای دولت را تا حدی بسته
و اشکالاتی در امور مالی کشور پدید آورد که بهترین راه مبارزه با آن
انتشار اوراق قرضه مالی تشخیص داده شد..."

جاسم پیش خودش فکر کرد؛ اینها که موقع ملی کردن نفت و
بیرون کردن خارجیها گفتن انگلیسی‌ها نفت رو چپو می‌کنن و هیچی

به ایران نمیدن، پس این عاید خزانه کشور می‌شد یعنی چه؟! اما از ترس مازیار بچه سال که دندان رو حرفش نمی‌زد ترسید به زبون بیاره، مبادا به ضد مصدق بودن متهمش کنه!

بارش باران اول زمستان، آنهم در شب یلدا خوش یمن بود و صدای رعد و برق در کوههای اطراف می‌پیچید. وقتی یونیت فعال بود شعله فلر، پایین محوطه اطراف را روشن می‌کرد. اما حالا فقط رعد و برق بود که برای چند لحظه محوطه را روشن می‌کرد. در این هوای بارانی صدای رادیو هم با غژ و غژ همراه شده بود. تازه این رادیوی جدید از مارک "آندریا" بود. قدیمی ترها که در باران کلاً صدایشان قطع می‌شد. نوذر با هر سختی بود موج رادیو را تنظیم کرد و منتظر نطق نخست وزیر ماند. بعد از ظهر شنیده بود که امشب قرار است دکتر مصدق در مورد اوراق قرضه برای مردم صحبت کند.

مجری رادیو بعد از اعلام اینکه شامگاه شنبه سی‌ام آذرماه ۱۳۳۰ است، شنوندگان عزیز را به شنیدن نطق جناب آقای دکتر مصدق، نخست وزیر محبوب ایران دعوت نمود و مصدق با همان خش همیشگی و خستگی در صدایش شروع به سخن کرد و بعد از سلام و شب بخیر گفت: "...با خرید برگهای قرضه ملی گذشته از اینکه در بهبود وضع مالی دولت کمک موثر می‌کنید، برای آتیه فرزندان خود نیز سرمایه و اندوخته‌ای فراهم می‌سازید. پرداخت برگهای قرضه ملی و جایزه آن طبق قانون مصوب بیست و ششم مردادماه سالجاری از

طرف دولت تعهد شده است و کوپن‌های جایزه اوراق قرضه از ابتدای سال دوم در باجه‌های کلیه بانکها به حساب دولت قابل پرداخت می‌باشد و اصل قرضه را هم بعد از دو سال می‌توانند بابت هر نوع بدهی که به دولت داشته باشند از قبیل مالیات و حقوق گمرکی و سایر عوارض حساب کنند...

جاسم طاقت نیارورد و پرسید؛ "یعنی آخرش پول مردم رو پس نمیدن؟ قرض بگیر و پس نده شده؟! معلومه کسی قرض اینجوری به دولت نمیده!" مازیار طبق معمول با جاسم مخالفت کرد و گفت حتی آیت الله کاشانی هم فتوا داده و فرموده؛ امروز است آن روزی که جهاد شما باید با بذل مال بعمل آید. خریداری اوراق قرضه ملی ذمه آحاد مسلمانان است. موقع ادای این نقل قول، انگشت دست راستش را به تقلید از کاشانی وقتی در مجلس سخنرانی می‌کرد و عکسش را دیده بود در هوا تکان می‌داد. جاسم نیشخندی زد و گفت؛ خوش بحال وارطان. مسلمان نیست که بر ذمه‌اش باشد! همکار شیفت صبحشان را می‌گفت، اما نوذر حرفش را رد کرد و گفت؛ اتفاقاً دیروز از من می‌پرسید چه زمانی می‌تواند پول مصدقی بخرد. پس اندازش را برای اینکار از بانک لالی گرفته و آماده خرید است...

اما اتفاقات روزها و ماههای بعد ثابت کرد که پیش‌بینی جاسم واقعی تر از نوذر و مازیار بود! انتشار اوراق قرضه تنها در بین طبقات محروم و متوسط با استقبال روبرو شد و طبقات مرفه و ثروتمند

جامعه از خرید آن امتناع کردند. حزب توده هم که در آن ایام بسیار فعال بود در این زمینه موضع گیری قابل تاملی کرد. آنها در مقاله‌ای در ارگان حزبی خود نوشتند؛ "نقشه استقراض دویست میلیون تومان از راه فروش اوراق ملی به هیچ وجه برای رفع بحران مالی خزانه طرح نشده بلکه اقدامی عوام فریبانه و صرفاً به منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه بوده است تا به این وسیله دریافت وام از امریکا و پیشنهاد اسارت آور آن را لازم و ضروری بشناساند و از این راه بر تلاش خود در جهت نفع امریکا پرده بکشد." (روایت نفت/ص ۲۳۸)

دولت از اقدام افراد در زمینه خرید اوراق قرضه با تبلیغات تشویقی استقبال کرد. امیرحسین اسمعیلیان، رئیس حوالجات بانک ملی ایران، خانم شمس الضحی خاقانی، خیر مدرسه ساز و رئیس دبیرستان داوری دختران و آقای اسدالله رعیت نژاد رئیس دبیرستان پسرانه پیرنیا از جمله کسانی بودند که با توجه به اقدامات و تلاشهایشان در خرید اوراق قرضه مورد تقدیر قرار گرفتند (تاریخ انقلاب نفت ایران/ص ۲۴۰)

بسیاری از مغازه‌ها و فروشگاهها این اوراق را بجای اسکناس قبول می‌کردند و اعلام شد که پس از تهران، آبادان دومین شهری بود که مردم آن از اوراق استقبال کردند. در روزنامه‌ها و جراید نیز هر از گاه اخباری در خصوص خرید اوراق توسط مردم منتشر می‌شد؛ "...در شاهرود محمد حسین فدایی زاده کشاورز واقعی ۹۷۰۰ ربال

اندوخته سالهای قبل خود را به ندای وجدان قرضه ملی ایتباع نمود... بزرگترین مبلغ خرید اوراق در آبادان ۵۰۰ هزار ریال است... آقای حبیبی رییس فرهنگ آبادان و خانم رشیدی رئیس دبیرستان دولتی آبادان و دانشجویان مبالغ شایان توجهی از اوراق قرضه ملی خریداری کردند... . کودکان دارالایتام پس انداز ناچیز خود را قرضه ملی خریداری نمودند. حتی خبری منتشر شد مبنی بر اینکه پیرزنی نابینا که از راه تکدی گری روزگار می گذراند نیز با اندوخته ناچیز خود اوراق قرضه خریده بود!

محمود نریمان، وزیر دارایی روز سه شنبه هفدهم دی ماه ۱۳۳۰ طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که تا آن تاریخ هفتاد میلیون ریال از اوراق در سراسر کشور بفروش رسیده است.

در لالی، عنبل و مسجدسلیمان مانند دیگر مناطق نفت خیز، اوراق قرضه بجای اسکناس بین مردم و مغازه داران و فروشندگان مبادله می شد اما این ترفند اقتصادی دولت دکتر مصدق نیز نتوانست به اوضاع سروسامان دهد!

یول مصدقی که در شب یلدای ۱۳۳۰ وارد اقتصاد بحران زده ایران گردید در حد خاطره‌ای باقی ماند و دو سال بعد که سررسید وصول اوراق بود، دیگر از دولت ملی خبری نبود! ^۱

^۱ . توضیحات: *چوکرو: لفظی که هندی‌ها برای کارگران کم سن و سال بکار می بردند و در مورد بچه‌های آموزشگاهی نیز بکار می رفت.



تصویر برگ قرضه ملی^۱

منابع (به ترتیب استفاده در متن):

- روایت نفت، به قلم نگارنده، چاپ دوم ۱۳۹۳، روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران
- ذبیح الله قدیمی: "تاریخ انقلاب نفت ایران" ۱۳۳۱، چاپخانه مجلس شورای ملی.

۱. *مهم: تصویر برگ قرضه ملی ارائه شده منحصر بفرد و در مرکز اسناد ملی به شماره ۲۴۰/۴۰۸۲۶ ثبت گردیده و بازنشر آن منوط به ذکر مأخذ (مرکز اسناد ملی) است.

"آبادان نباید خاموش بماند"

احوال ایران در نخستین سالگرد ملی شدن صنعت نفت

ایران در حالی نخستین سالگرد ملی شدن صنعت نفت خویش را تجربه می‌کرد که حوادث سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مهمی در کشور جاری بود.

در آخرین ماه سال ۱۳۳۰، هفدهمین دوره انتخابات مجلس برگزار و آراء در حال شمارش بود. در بیست و هشتم اسفندماه روزنامه‌ها گزارش دادند که؛ با خاتمه انتخابات کرمانشاه و بوشهر عده نمایندگان دوره هفدهم که تا بحال انتخاب شده‌اند به شصت و شش نفر رسید.

همچون دیگر انتخابات‌های آن مقطع در ایران، دوره مذکور نیز همراه با بروز برخی اغتشاشات و درگیری‌ها در تعدادی از حوزه‌های انتخابیه بود، اما این بار هواداران کاندیداهای معترض به نتیجه انتخابات، با استفاده از فضای باز سیاسی که دولت دکتر مصدق ایجاد کرده بود، به اعتراضات خیابانی روی آوردند و کار به جایی کشید که ژاندارمری مجبور شد با صدور اعلامیه‌ای به معترضان هشدار دهد.

تیمسار سرلشگر وثوق، رئیس کل ژاندارمری به کلیه ی دواير و واحدهای ژاندارمری دستور داده بود: ".... بر طبق ماده ۴۲ قانون مجازات عمومی و ماده ۱۵۱ آئین نامه ژاندارمری، کلیه افراد ژاندارم می‌توانند در هنگام بروز اغتشاشات و هرج و مرج برای جلوگیری از ادامه آن به استعمال اسلحه در مقام جلوگیری برآیند و محرکین و

مسببین را دستگیر نمایند."

از سوی دیگر، همزمان با پایان سال و موعد اخذ مالیات‌ها و همچنین آغاز ایام نوروز و کمبود قند و شکر در آن مقطع؛ این دو موضوع نیز به چالش‌هایی برای دولت دکتر مصدق تبدیل شده بود. تا جایی که آیت الله کاشانی در پیام خود به مناسبت نخستین سالگرد ملی شدن نفت بدانها اشاره کرد و گفت: "... چندی است بر اثر دسیسه‌ی مغرضین و عمال اجانب برای درهم ریختن اساس اتحاد و هماهنگی ملت ایران و تجدید سلطه و مداخله بیگانگان، برخی موارد دست‌آویز حمله به دولت قرار می‌گیرد و موجبات تضعیف دولت جناب آقای دکتر مصدق را فراهم می‌سازند. از آن جمله اشکالی که موقتاً در اثر نزدیک شدن به ایام عید و زیاد شدن مصرف قند و شکر در تقسیم و توزیع آن پیش آمده و اختلافی که بین یک دسته از مودیان و وزارت دارایی راجع به مالیات صنفی پدید شده است. لازم می‌دانم بار دیگر برای مزید اطلاع، خاطر عموم هموطنان را متوجه سازم که هشیار و بیدار باشند تا عمال اجنبی و عده‌ای مغرض و نفع‌پرست نتوانند به این عناوین ملت رشید ایران را مایوس سازند."

در چنین اوضاع سیاسی و اقتصادی داخلی، در ابعاد بین‌المللی نیز اوضاع به نفع ایران نبود! در محافل سیاسی و بازرگانی لندن، وصول خیر شکست مذاکرات نفت در تهران با میانجی‌گری امریکا، بیش از آنکه برای طرف انگلیسی تولید تاسف و نگرانی کند، منجر به ابراز

خوشحالی و مسرت شد.

آنتونی ایدن، دولت مرد انگلیسی در گفتگو با مطبوعات لندن؛ شکست مذاکرات تهران را باعث نزدیکی بیشتر امریکا به انگلیس عنوان کرد و محافل شرکت نفت و سیاستمداران انگلستان عنوان کردند که قطع مذاکرات تهران از افسانه مذاکره با ایران پرده برداشته و امریکا را به نظر انگلیس نزدیک تر ساخته است. این امر بدون شک برای کشوری که در تحریمی نانوشته قرار گرفته و ذخایر ارزی اش نیز رو به کاهش بود، خبر خوبی نبود!

در داخل کشور عده زیادی وجود داشتند که بر خلاف نظریه جدید مطرح شده مبنی بر جداسازی اقتصاد مملکت از فروش نفت، واقع بینانه معتقد بودند چراغ پالایشگاه آبادان نباید به یکباره خاموش شود و در عین تایید نظر کم کردن وابستگی به درآمدهای نفت، شوک ناشی از قطع ناگهانی این درآمدها را بسیار مخرب می دیدند. این گروه از سیاسیون و فعالان اقتصادی از تریبون های مختلف به بیان دیدگاههای خود می پرداختند. در همین زمینه سرمقاله روزنامه اطلاعات در شماره ۷۷۷۱ از سال ۲۶ خود به تاریخ چهارشنبه بیست و هشتم اسفند ۱۳۳۰ قابل توجه است که ذیل تیتیر "آبادان نباید خاموش بماند"، نوشت:

"دولت در جلسه اخیر خود دو تن از وزیران را به اتفاق مدیر بانک ملی و مدیر سازمان برنامه را مامور ساخت که هیئتی تشکیل

بدهند و برای جبران درآمد صادرات نفت نقشه جدید اقتصادی طرح نمایند که با اجرای آن نقشه اقتصاد مملکت و خزانه دولت بتواند بدون درآمد نفت جریان عادی خود را داشته باشد.

صادرات نفت در ده سال اخیر تاثیر شگرفی در درآمد ارزی مملکت و عایدات خزانه دولت داشته و قطع این درآمد در اقتصاد عمومی آثاری نامطلوب دارد، بطوریکه همان آثار را اکنون با شیوع بیکاری و کساد بازار و تهی شدن خزانه به چشم می بینیم.

اکنون هر ابتکار یا نقشه‌ای که برای جبران درآمد صادرات نفت طرح ریزی گردد، تردید نباید داشت که اجرای هر نقشه نوین اقتصادی چند سالی طول خواهد داشت تا ثمرات خود را ظاهر گرداند و بقول معروف؛ مدتی بایست تا خون شیر شد؛؛ حال باید سنجید آیا ما قادر خواهیم بود این بحران اقتصادی را که دست بگریبان آن هستیم چند سال دیگر تحمل کنیم تا نقشه‌های جدید اقتصادی طراحی گردد، به اجرا درآید و ثمرات عملی آن هویدا شود؟!

فرضاً آب سیستان به زمین نشیند و زراعتی بیاورد یا جوجه‌های اصل چهارم به تخم آیند و مرغان تازه‌ای برای ما درست کنند، آیا این ثمرات جبران کسر صادرات نفت ما را می‌کند؟ اساساً این نکته بنفسه در خور توجه است که در بحبوحه یک بحران اقتصادی می‌توان نقشه مثبتی برای احیای اقتصادیات عمومی مطرح و اجرا کرد یا خیر؛ زیرا بلاشک اجرای هر نقشه عمرانی و اقتصادی خود مستلزم صرف مبالغی

هنگفت پول خواهد بود و در ضمن یک بحران اقتصادی که سرچشمه آن بی پولی است، چگونه می‌توان نقشه نوینی برای اقتصادیات طرح و اجرا کرد!

عقیده ما این است که دولت تحت نفوذ این فکر که باید از صادرات نفت صرف نظر کرد و این صنعت را به حال رکود و تعطیل درآورد، مطلقاً نرود و سعی کند همانطور که قانون ملی شدن نفت به صراحت تاکید دارد صنایع استخراج و تصفیه نفت ایران را توسعه دهد و بر میزان صادرات مواد نفتی بیفزاید و از این ممر که در مدت کم درآمدهای هنگفت برای مملکت دارد نقشه‌های عمرانی را یکی بعد از دیگری طرح و بموقع اجرا بگذارد و مردم را از این فقر و بیکاری نجات بخشد."

هرچند دولت نیز به این مهم توجه داشت و حتی به فعالیت‌های اکتشاف نفت در مناطق جدید همچون کویر قم در طول دوران کوتاه خود اقدام کرد اما وقایع بعد نشان داد که عزمی جدی از سوی استعمارگران رانده شده از خوان نفت ایران برای خاموشی چراغ پالایشگاه آبادان و صنعت نفت ایران وجود داشت.

از توزیع کوپن ذغال در تهران تا خانه‌سازی در آبادان

آخرین روزها از آخرین ماه پاییز سال ۱۳۳۰ هوا سردتر از همیشه بود. ننه سرما برای رسیدن عجله داشت و اخبار سیاسی و اقتصادی مملکت و دنیا از قطع رابطه با انگلیس و حضور نخست وزیر در سازمان ملل گرفته تا جنگ کره و حتی انتخابات در شرف انجام مجلس شورای ملی نیز نمی‌توانست یخ سرما را بشکند. نه ماه بود که مملکت یک قطره نفت هم نفروخته بود و اوضاع اقتصادی مردم روزبه روز بدتر می‌شد.

در روزهای کوتاه و شبهای بلند پاییز مونس و همدم آقای ناغونی در مسجدسلیمان و حاج عسگرپور، همکار تازه منتقل شده‌اش به میانکوه آغاچاری؛ رادیوهای مارک "آندریا" بودند که تازه اکتیو شده بودند. رادیوهایی که تازه وارد شده بودند و صدای شفاف و بدون غژوغژشان کلی طرفدار پیدا کرده بود.

روزی که آقای ناغونی به فروشگاه آقای لاهیجانیان، نمایندگی رسمی فروش آندریا در مسجدسلیمان رفت و رادیوی جدید را بصورت قسطی خرید، از شمالی زاده مهربانی که دست تقدیر او را به جنوب کشیده بود سراغ نمایندگی رسمی فروش "آندریا" در آغاچاری را هم پرسید تا به همکار تازه منتقل شده‌اش به آن منطقه اطلاع دهد. آقای لاهیجانیان دفترچه‌ای را روی میز گذاشت و مشغول

برگ زدن شد و گفت؛ "بفرمایید به تجارتخانه حاج عبدالرسول بهبهانی و شرکاء مراجعه کنند. ایشان نمایندگی رسمی است." آقای ناقونی شب به سرکار رفت، کار بیکاری! کارخانه تعطیل بود و نویتکاران تنها به حکم وظیفه سرکار حاضر می شدند. او از کنترل تلفن خانه شرکت خواست تا تلمبه خانه میانکوه را وصل کند و به همکار قدیمی اش آدرس داد و تاکید کرد: "دقت کن روی کارتن رادیو نوشته باشد؛ فروشگاه مرکزی خیابان لاله زار کاشی ۹۸ تلفن ۳۶۳۳۵".

صبح که به خانه برگشت، دیگر نگران بیدار شدن و غرغر عیال و بچه ها با غرغر رادیو نبود. آتن مفتولی را بالا داد و به صدای شفاف گوینده گوش داد که از توزیع کوپن ذغال در تهران خبر می داد؛ "...در جلسه جدید انجمن خیریه مرکزی شهر تهران که با حضور شهردار تشکیل شد مقرر گردید یکصد خروار ذغال برای مستمندان به شمیران فرستاده شود. توزیع کوپن ذغال برای نیازمندان در تهران و همچنین ساخت ده دستگاه گرمخانه برای نیازمندان هم مصوب و مقرر شد این گرمخانه ها در نقاط مختلف شهر، شبها مستمندان را پذیرفته و با پودر د. د. ت ضد عفونی و استحمام شوند..." و بعد به پیش بینی وضع هوا گوش داد؛ "ساعت هفت صبح ۲/۰+ درجه بالای صفر، یک ساعت بعد از ظهر ۱۰+ درجه بالای صفر، نه ساعت بعد از ظهر ۵+ درجه بالای صفر، حداکثر ۱۰/۵+ حداقل ۳- درجه زیر صفر"

او به بخاری نفتی منزل بیست فوتی‌اش که گرمای مطبوعی داشت و آتش قرمز رنگ درون آن نگاه می‌کرد و پیش خود به این می‌اندیشید که مردم تهران در این سرما بدون نفت، چه روزگار سختی دارند.

در همان ایام بیانیه‌ای از طرف آیت الله کاشانی نیز منتشر شد که در آن آمده بود؛

"بسم الله الرحمن الرحيم. در این موقع که سرمای زمستان خیل بینوایان و محرومین را مورد حملات بیرحمانه خود قرار داده وظیفه دینی و دنیایی برادران متمکن بذل توجه و اعانت در حدود قدرت به مستمندان می‌باشد.

انتظار دار با کمک انجمن‌های خیریه یا بدست خود از اقدامات خداپسندانه در این مورد دریغ و مضایقه نفرمایید. سید ابوالقاسم کاشانی" (روحانیت و اسرار فاش‌نشده از نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، دارالفکر قم، ۱۳۵۸)

محرومیت و فقر تنها محدود به شهر یا روستایی خاص نبود. این امر حتی در مناطق نفت خیز نیز که ظاهراً از وضع بهتری برخوردار بود در تمامی سالهای فعالیت کمپانی برای کارگران ایرانی مشهود بود. کارگرانی که در کنار بنگله‌های انگلیسی‌ها و لین‌های هندی‌ها، حداکثر امتیازشان، اقامت در خانه‌های بیست فوتی بود!

پس از ملی شدن صنعت نفت، بهبود وضعیت معیشتی کارکنان

ایرانی نفت از نخستین وعده‌های دولت ملی بود. در همین ایام اخباری نیز در خصوص ساخت خانه‌های مناسب برای کارگران صنعت نفت به گوش می‌رسید.

تابستان که حسین مکی، عضو هیئت نفت به خوزستان آمده بود، پس از مشاهده اوضاع رقت بار کارگران در مسجدسلیمان و آبادان و هفتکل در چادرآبادها، حصیرآبادها و کپرها و آلونک‌های بیست‌فوتی، پیشنهاد ساخت خانه‌های مناسب برای کارگران را داده بود. در میان تمام اخبار سیاسی و اوضاع اقتصادی که رفته رفته سختی‌های خود را به مردم نشان می‌داد این اخبار در مردمی که رفته رفته شاهد کاهش ارزش ریال و دینار و پشیز خود بودند، امیدوارکننده بود.

روزنامه اطلاعات روز یکشنبه بیست و چهارم آذرماه در صفحه

پنجم این خبر را منتشر کرد:

"روز بیست و ششم آذر ساختمان هزار خانه کارگری در آبادان آغاز می‌شود. کمیسیون عمران خوزستان که در روزهای اخیر با شرکت آقایان سرابندی استاندار استان ششم و دکتر علی آبادی، عضو هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران تشکیل می‌شد تصمیم شروع ساختمان هزار خانه کارگری در مناطق نفت خیز خوزستان گرفت و برنامه آن را تنظیم کرد و دولت هم با آن موافقت نمود.

هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت روز سه شنبه بیست و ششم آذر را برای زدن اولین کلنگ این ساختمان‌ها در نظر گرفته و چون

پیشنهاد این اقدام تابستان گذشته از طرف آقای مکی نماینده هیئت مختلط نفت در خوزستان به عمل آمد تلگرافی از ایشان دعوت نمود که به آبادان برود و اولین گلنگ آن را بزند آقای مکی جواب دعوت مذکور را تلگرافی امروز به هیئت موقت شرکت ملی نفت مخابره نمود و از مسافرت به آبادان معذرت خواست و اظهار امیدواری کرده است که ساختمان هزار خانه کارگری کانون سعادت و نیکبختی کارگران باشد." (روزنامه اطلاعات سال بیست و ششم شماره ۷۶۹۱)

ایران و مناطق نفت خیز در شرایطی وارد زمستان ۱۳۳۰ می‌شدند که ارزش پول ملی نیز رفته رفته کاهش می‌یافت. از فروش نفت با تحریم انگلیس و متحدانش خبری نبود و نقدینگی مملکت نیز در حال کاهش ارزش بود. از نقاط مختلف مملکت اخباری حاکی از کمیاب شدن سکه‌های نقره‌ای رایج بگوش می‌رسید و تلاش برای استقلال و ملی‌گرایی رفته رفته رویه سخت خود را به ایرانیان نشان می‌داد.

بخشنامه هفت بهمن ۱۳۳۰ هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران؛

"کارگر و کارمند نفرستید، زیادی داریم"

خلاء بوجود آمده ناشی از رفتن کارشناسان و کارکنان خارجی و مشخصاً انگلیسی از مناطق نفت خیز در دومین ماه از زمستان ۱۳۳۰ هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران را با چالش جدی مواجه کرده بود. نه از این بابت که این امر تاثیر چندانی در امورات شرکت داشته باشد، آن هم در حالت نیمه تعطیلی تاسیسات که بدلیل تحریم نفت ایران بوجود آمده بود؛ بلکه بدلیل موج تقاضاهایی که از طرف متنفذین سیاسی و دولتی و همچنین فرصت طلبان اقتصادی برایشان بوجود آمده بود. همیشه در چنین شرایطی افراد و گروههایی هستند که به جای فکر کردن به منافع ملی بدنبال منافع شخصی و گروهی خود هستند و دولت دکتر مصدق نیز از این آفت مصون نبود، خصوصاً اینکه بسیاری از افراد منسوب به دربار و مجلس با پوشش کمک به دولت، بدنبال تحمیل افراد و پیمانکاران و مقاطعهکاران خود به هیئت مدیره موقت بودند!

خلع ید و خروج کارکنان انگلیسی از آبادان و مناطق نفت خیز برای برخی این توهم را بوجود آورده بود که اکنون می توانند نیروهای خود را به اسم کارشناس و مهندس تحصیل کرده فرنگ و مقاطعهکاران خود را با گرفتن پورسانتی قابل توجه بعنوان پیمانکاران نفتی به

شرکت نوپای ملی نفت تحمیل کنند و در این زمینه برخی توفیقاتی نیز بدست آورده بودند. تکرار و کثرت این درخواست‌ها کار را به جایی رساند که هیئت مدیره موقت مجبور به انتشار بخشنامه ای در این زمینه شد.

در این بخشنامه که دوشنبه هفتم بهمن ماه ۱۳۳۰ در روزنامه‌های سراسری منتشر و در تابلوهای اعلانات در معرض دید عموم قرار گرفت با تیترو؛ "بشرکت ملی نفت ایران کمک کنید"، چنین آمده بود: کمکی که از شما می‌خواهیم پول نیست.

فعلاً دولت به ما پیش‌پیش قرض میدهد و امیدواریم شرکت در آتیه نزدیک کمک مالی به دولت نماید.

کمک فکری و عملی هم خیلی لازم نداریم..
شرکت بقدر کافی کارمند و کارگر کاردان دارد..
البته مواد اولیه و وسایل نیز نمی‌خواهیم.
خودمان داریم و در تلاش آنچه نداریم هستیم.

تنها چیزیکه می‌خواهیم آزادی عمل است.

پس از ملی شدن نفت سد بزرگی که روزبروز در جلوی پیشرفت شرکت بسته میشود سیل مراجعات طبقات و مقامات مختلف است. تقاضا داریم اجازه فرمایند کارمندان و مسئولین شرکت روی تشخیص و وجدان خود و طبق مقررات منظم و اصول اداری صحیح کارشان را انجام دهند.



- ۱- کارگر و کارمند نفرستید زیادی داریم
- ۲- کارگزار و نماینده معرفی نفرمایید. اداره کل فروش از این بابت اشباع است.
- ۳- مقاطعه کار جدید و بیمانکار حمل و نقل تحمیل نفرمایید
انتخاب مقاطعه کار راه طبیعی و اداری دارد
- ۴- دلسرد کردن کارمندان ضعیف کردن شرکت است
با ما کمک فرمائید.

هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران

(روزنامه اطلاعات/سال هفتاد و ششم شماره

۷۷۲۷/دوشنبه هفتم بهمن ۱۳۳۰ صفحه آخر)

دقت در موارد مندرج در این بخشنامه بیانگر فشار بیش از حد بر هیئت مدیره موقت برای تحمیل نیروها و شرکت‌های مقاطعه کار است و بدون شک این موضوع در شرایطی که هیئت مدیره موقت و دولت دکتر مصدق در چالش جدی بین المللی با ادعاهای کمپانی نفت و دولت بریتانیا قرار داشت، مزید بر علت بوده و بخش عمده ای از وقت و انرژی هیئت مدیره را به خود اختصاص می‌داد.

ساختمان مرکزی شرکت ملی نفت در خرمشهر و ساختمان‌های

ادارت مرکزی در مسجدسلیمان و اهواز و آبادان و دیگر مناطق، هر

هفته محل رجوع افرادی بود که از تهران و دیگر شهرها با در دست

داشتن توصیه نامه هایی در دست پیگیر اشتغال در شرکت ملی نفت یا

عهده دار شدن بخشی از فعالیت‌های نفتی بودند، غافل از اینکه فعالیت‌ها عملاً راکد شده بود و سفره ای که آنها بدان چشم طمع داشتند، خالی از برکت بود!

دو روز پس از صدور بخشنامه جنجالی، یعنی صبح چهارشنبه نهم بهمن ماه ۱۳۳۰ کمیسیون ماهیانه هیئت مدیره موقت در دفتر مرکزی شرکت ملی نفت ایران در خرمشهر با حضور آقایان اردلان نماینده هیئت مختلط، دکتر علی آبادی، مهندس بازرگان، مهندس بیات و مهندس ضیایی اعضای هیئت مدیره موقت، دکتر فلاح مشاور فنی هیئت مدیره، سرتیپ ریاحی کفیل کل پالایشگاه، مهندس همایونفر کفیل کل مناطق نفت خیز، حسن رضوی نماینده اداره فروش و مهندس شیوا کفیل کل انبارها تشکیل گردید و مذاکرات لازم درباره امور مناطق نفت خیز و پالایشگاه و قسمت‌های دیگر بعمل آمد. مذاکراتی که بخش قابل توجهی از آن به موضوع مورد درخواست در بخشنامه و بازتاب آن در سطح کشور اختصاص داشت.

مهندس بازرگان در این جلسه که بدلیل طولانی شدن مباحث پس از تنفس نیم روزی مجدداً از چهار بعدازظهر همانروز با حضور اعضا تشکیل و تا پاسی از شب ادامه داشت، ابراز امیدواری کرد فرصت طلبان و کسانی که سعی می‌کنند از اوضاع و شرایط به نفع خود استفاده کنند، اجازه بدهند هیئت مدیره موقت به امور مهم شرکت بپردازد!

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۲۶۱

اما این امیدواری ناکام ماند، اعضای هیئت مدیره شامگاه که از دفتر خرمشهر خارج می‌شدند دو ماشین نمره تهران را دیدند که چند جوان فوکول کراواتی در کنار آنها با نامه هایی در دست انتظار رئیس هیئت مدیره موقت را می‌کشیدند!؟

مردم مناطق نفت‌خیز پس از خلع ید و خروج کارشناسان خارجی از خوزستان، این بار میزبان میهمانان ناخوانده ای از تهران بودند که بوی نفت آنها را به آبادان و خرمشهر کشانده بود...

مناطق نفت خیز در آذرماه ۱۳۳۰

آخرین ماه پاییز ۱۳۳۰ هنوز شیرینی ملی شدن نفت در کام مردم ایران و خصوصاً ساکنان و کارکنان مناطق نفت خیز مزمزه می‌شد. دکتر مصدق در بازگشت از سفر خود به مجامع جهانی جهت دفاع از حقوق ملت ایران؛ سری هم به مصر زد و در قاهره مورد استقبال مردم قرار گرفته بود، همانند روزی که بر دوش مردم در میدان بهارستان مورد تقدیر قرار گرفته بود.

میراث داران سرزمین رمز آلود اهرام سه گانه که حکومتشان در نبردی دیپلماتیک با بریتانیای کبیر درگیر بود با ایرانیان که روباه پیر را در عرصه نفت مغلوب کرده بودند، همزاد پنداری می‌کردند و مصدق و یارانش نیز با تعبیر سرمشق شدن ایران برای کشورهای تحت سلطه استعمارگران، از این امر استقبال می‌کردند.

احساس نزدیکی مصریان و ایرانیان در اخبار تهران و قاهره و بیان روحانیون دو کشور در الازهر و قم نیز مشهود بود. فراتر از آن تجارت پیشگان و سوداگران نیز در تلاش بودند از این قرابت سیاسی برای خود کلاهی بدوزند و چنین بود که روزنامه‌های آن ایام در میان اخبار سیاسی خود این سفارش آگهی را نیز گرفته بودند که می‌گفت:

"شرکت هواپیمایی مصر MISRAIR افتخار و مباهات می‌کند که جناب آقای دکتر محمد مصدق قهرمان ملی مبارز را از قاهره به تهران

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۲۶۳

رسانده است. هواپیماهای چهار موتور شرکت هواپیمایی مصر روزهای یکشنبه از تهران بسوی قاهره، ناپل و ژنو پرواز می‌نماید. نماینده کل در ایران شرکت موند اکسپرس چهاراره لاله‌زار، تلفن ۳۸۷۵۶"

این فضای غرور آمیز و احساسی در داخل کشور و خصوصاً در مناطق نفت خیز نیز بخوبی مشهود بود. در آبادان و مسجدسلیمان کارکنان نفت، علیرغم کارشکنی‌هایی که کمپانی در اوایل سال انجام داده و بخشی از مزایای کارکنان را قطع کرده بود و به اعتصابات کارگری منجر شد، اما در شش ماهه نخست سال این بحران شیطنت آمیز کمپانی با روشنگری هیئت خلع ید و علاقمندان به موضوع ملی شدن نفت تقریباً مهار شده بود.

در مسجدسلیمان که موضوع تحریم صادرات نفت منجر به تعطیلی بخش قابل توجهی از چاههای نفت شده بود، نیازهای داخلی ایجاب می‌کرد تا مهندس همایونفر، کفیل مناطق نفت خیز چاره‌ای برای تامین این نیاز بیندیشد و این مهم نهایتاً منجر به بازگشایی دستگاه تقطیر نفت مسجدسلیمان شد.

در جنوب شرقی میدان نفتون و در منطقه آبا و اجدادی گرمسیری یکی از طوایف بختیاری بنام طایفه شهنی که "بی بی یان" نامیده می‌شده، کمپانی نفت مجموعه تأسیسات نفتی را ایجاد کرده بود که کارخانه تقطیر نفت TOPPING PLANT از جمله این تأسیسات بود.

از جمله اقدامات هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران در بی بی یان که کارگران تاسیسات در شرایط بدی در آن زندگی می‌کردند، محرومیت زدایی و اقدامات خدماتی رفاهی بود و در اقدامی نمادین این منطقه نیز همچون برخی دیگر از محلات مناطق نفت خیز با اسامی مبارزان و مناسبت‌های ملی نامگذاری شده بود. بدین ترتیب بود که بی بی یان را کوی سنجابی نامیده بودند که تجلیل و یادمانی از دکتر کریم سنجابی، وزیر فرهنگ دکتر مصدق بود. (جهت اطلاعات بیشتر در مورد دکتر سنجابی نگاه کنید به؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۱۰۱) چنانچه بیشتر آمد کارخانه تقطیر نفت در این منطقه واقع شده بود. این کارخانه از جمله ابتکاراتی بود که اولین بار در خاورمیانه برای بهره‌برداری بهتر از چاههای نفت تاسیس شده بود و اهمیت تاسیسات مزبور در این بود که علاوه بر تهیه مواد نفتی مورد نیاز، در این کارخانه سیستمی تعبیه شده بود که بخشی از مشتقات نفتی که در آن مقطع قابل استفاده نبوده یا استفاده از آن توجیه اقتصادی نداشت به چاههای نفتی بازگردانده می‌شد و بدین ترتیب به عمر میدان مسجدسلیمان افزوده می‌شد.

کارشناسان عموماً انگلیسی کمپانی معتقد بودند فعالیت این کارخانه مهم همچون دیگر تاسیسات نفتی منوط به حضور ایشان است و اهمیت بازگشایی این کارخانه در روزگاری که کشور در آخرین ماه پاییز و در آستانه زمستان بیش از پیش نیاز به نفت و نفت

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۲۶۵

سیاه داشت قابل تصور است. به همین دلیل اهمیت اقدام مهندس همایونفر و کارکنان ایرانی در راه اندازی کارخانه تقطیر مسجدسلیمان بسیار مهم بود.

تلگراف ارسالی از مسجدسلیمان به تهران بدین شرح بود؛
"چون نفت سیاه داخله کشور رو بکاهش میرفت موضوع احتیاجی که بعضی موسسات نفت سیاه دارند مورد توجه اولیای امور شرکت ملی نفت واقع گردید و بر اثر اهتمام مهندس همایونفر کفیل مناطق نفت خیز از هفته گذشته دستور شروع بکار دستگاه تقطیر نفت سیاه که قدرت آن در روز بیش از دو میلیون و دویست هزار گالن نفت خام برای تهیه نفت سیاه می باشد صادر گردید.

فعلاً از چاههای شماره ۲۷ و ۷۶ و ۲۱۲ و ۲۲۵ و ۲۳۳ بهره برداری می شود و اکنون روزانه ۳۸۰ هزار گالن نفت خام را تقطیر می نمایند که مقدار دویست و پنجاه هزار گالن نفت سیاه مورد احتیاج روزانه داخلی کشور را تهیه می نمایند که بوسیله لوله به اهواز فرستاده می شود.

باید یادآور شد بقیه مواردی که از این دستگاه تقطیر بدست می آید چون فعلاً مصرفی ندارد مجدداً به چاه برگشت داده می شود. اگر تقاضاهای زیادتری برای تهیه بعضی مواد نفتی برسد بزودی دستگاه تهیه گوگرد هم بکار خواهد افتاد زیرا تا انجام کارهای فعلی و کمبود

گاز حاصله از نفتی که استخراج می‌شود می‌توان گوگرد تهیه نمود." (روزنامه اطلاعات، نهم آذر ۱۳۳۰، ص ۱)

این خبر همانقدر که در کوی سنجایی و مسجدسلیمان شور و شوق ایجاد کرد در تهران و پس از آن در ابعاد بین‌المللی نیز با افتخار منتشر گردید و به همان میزان که ایرانیان به توانمندی‌های داخلی خود بالیدند، کمپانی نفت و کارشناسان انگلیسی که ایران را به اجبار ترک کرده بودند نیز کورسوی امید خود را برای بازگشت به مناطق نفت خیز از دست دادند.

گو اینکه در همین شرایط نیز بود که خبر درخواست کارشناسان انگلیسی برای بازگشت به ایران منتشر شد. روزنامه اطلاعات در این زمینه نیز در ذیل خبر قبلی نوشته بود:

"...طبق اطلاع صحیحی که بدست آمده شرکت سابق نفت به خدمت دو سوم از کارشناسان خود که چندی قبل آبادان را به مقصد لندن ترک گفتند خاتمه داده و قبل از صدور ابلاغ سه ماه از حقوق آنان را نیز پرداخت کرده است. کارشناسان مزبور به این عمل شرکت اعتراض نموده و گفته‌اند هیئت مدیره شرکت ما را بعنوان حفظ منافع انگلیس وادار و مجبور به ترک آبادان کرده در حالیکه ما حاضر بودیم به استخدام شرکت ملی نفت ایران در آئیم و قرارداد فردی با دولت ایران امضا کنیم.

خبرنگار ما از لندن گزارش می‌دهد که کارشناسان معزول شده به

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۲۶۷

مقامات ایرانی مراجعه و مکاتبه کرده‌اند و گفته‌اند که ما حاضریم برای شروع کار در تاسیسات شرکت ملی نفت به استخدام دولت ایران درآییم. بقرار اطلاع مقامات ایرانی هنوز جواب قطعی به آنان نداده‌اند و معلوم نیست که تقاضای آنان مورد قبول واقع شود." (روزنامه اطلاعات، همان شماره)

نیمه نخست آذرماه ۱۳۳۰ در چنین اوضاع و احوالی می‌گذشت. تلاش مصدق برای گرفتن وام از بانک جهانی تا حل نهایی مسئله نفت ادامه داشت و از سوی مقابل روباه پیر نیز امیدوار بود مشکلات اقتصادی از سرسختی ایرانیان بکاهد و آنان بتوانند به خوان نفتی ایران بازگردند.

منابع:

عبدالرضا هوشنگ مهدوی: سرنوشت یاران مصدق، ۱۳۸۳، نشر علم، تهران.
روزنامه اطلاعات، سال بیست و ششم، شماره ۷۶۷۸، شنبه نهم آذرماه ۱۳۳۰.

روایت اول شخص مکتوب (!) از واقعه سی تیر ۱۳۳۱

من به ظرف مکانی در تحقیق معتقدم. شاید باورش سخت باشد، اما حضور فیزیکی در مناطقی که اتفاقات تاریخی در آنها روی داده به تفکر و البته نوشتن در مورد آن رویدادها کمک می‌کند! به خاطر همین بود که چند روز از هفته دوم تیرماه من، صرف قدم زدن در میدان بهارستان و خیابان‌های امام خمینی و سی تیر شد تا شاید الهه تاریخ، الهام بخش تصویری از روز سی تیر سال ۱۳۳۱ باشد.

شصت و چند سال گذشته، اما هنوز می‌توان مغازه‌ها و آدمهای قدیمی را یافت که از آن روزها حرفی برای گفتن داشته باشند و من راوی را با چند پرس و جو یافتم! پیرمردی روشن ضمیر با عصا و عینک سیمی گرد و کلاه شاپو که از هشتاد ساله‌هایی که می‌شناختم جواتر می‌نمود. از قدیمی‌های خیابان قدیمی منوچهری که هنوز با خاطرات لاله‌زار زندگی می‌کند و پاتوقش صبح‌های جمعه پارکینگ پروانه است، برای قدم زدن در بین اثاث و ابزار عتیقه بازان و کهنه فروشان.

برایش توضیح دادم که دنبال یک روایت اول شخص مفرد هستم از یک رویداد سیاسی که با نفت عجین است. تبسمی کرد و گفت؛ "چه چیز با نفت عجین نیست؟! "و تکرار کرد؛ "روایت اول شخص مفرد! انگار قبلاً هم این را شنیده بودم. امان از دست شما ژورنالیست‌ها... "

دعوتم را برای افطار محترمانه رد کرد. باید کنار مونسش می‌بود. همسرش را می‌گفت. اما پذیرفت که یک ساعت بعد از افطار او را ببینم. موعد وعده رسید. حالا ما جلوی آبیوه فروشی کنار مغازه "رضالقمه" هستیم. بالاتر از خیابان سی تیر. با دو لیوان آب طالبی خنک و یک دنیا سوالی که من طالب پاسخ‌های آنها بودم.

اما گویی شدنی نبود! کتاب قدیمی که در دستش بود را روی داشبورد ماشین گذاشت و گفت؛ "دم افطار داشتم به خاطرات سی تیر فکر می‌کردم. یادم افتاد که این را دارم. جواب سوالات تو از صفحه ۱۹۷ به بعد است. حالا هم لطفاً مرا بیر همانجا که سوار شدم که مونس منتظره!"

دلخور بودم از بی حوصلگی‌اش! به حساب سن و رخوت بعد از افطار گذاشتم. هنگام پیاده شدن گویی متوجه شده بود. گفت؛ "دلخور نباش جنوبی خونگرم! اگر پاسخ سوالاتت را نگرفتی من در خدمتم. راستی اسمش را بگذار روایت اول شخص مکتوب!؟ می‌خندد و آخرین جمله‌اش را می‌گوید؛ "به نفتی‌ها سلام برسان... " و از هم جدا می‌شویم.

کنجکاوتر از آنم که برای فهمیدن تا خانه برانم! سر خیابان منوچهری توقف می‌کنم و کتاب را باز می‌کنم؛ "تاریخ انقلاب نفت در ایران" تألیف ذبیح‌الله قدیمی، بها ۱۲۰ ریال، چاپخانه مجلس با همکاری چاپخانه خواندنی‌ها، ۱۳۳۲ خورشیدی.

صفحه ۱۹۷ را باز می‌کنم. می‌خوانم و از عجله‌ام در دلخور شدن، شرمنده می‌شوم...

؛؛... روز دوشنبه صبح، شهر تهران قیافه شهری که اشغال نظامی شده باشد را داشت. همه جا مخصوصاً در خیابان‌های شاه آباد، سعدی، اکباتان، صفی علی شاه، نظامیه، دروازه شمیران، بوذرجمهری خیام، میدان بهارستان، توپخانه (و) میدان مخبرالدوله کامیون‌های سرباز و پلیس و تانک‌های شرمین پشت سر هم دیده می‌شد. بازارها و مغاره‌ها همه تعطیل بود و وسایل نقلیه همگی از کار دست کشیده و حتی کارکنان بی‌سیم، ضمن اطلاعیه مختصری اعتصاب خود را به دنیا اعلام داشته از ادامه کار امتناع نموده بودند. مردم عده‌ای بهت زده، عده‌ای خشمگین و عصبانی در خیابانها قدم میزدند و صدای زنده باد مصدق و مرده باد قوام، فضای تهران را پر کرده بود. هر چه روز بالا می‌آمد، جمعیت مردم و عصانیت آنها بیشتر می‌شد و اوضاع و احوال نشان می‌داد که روز دوشنبه، روز انقلاب و خونریزی است. اخبار ولایات، مخصوصاً شیراز و اصفهان و تبریز و کرمانشاه و همدان و اراک و رشت و قزوین و آبادان و اهواز حاکی از این بود که در سراسر ایران تعطیل و اعتصاب عمومی است. در آبادان نود هزار نفر طغیان کرده در تلگراف خانه اجتماع نموده فریاد میزدند یا مرگ یا مصدق، بطوریکه صدای این اجتماع مدھش در پشت شط العرب در خاک کشور عراق شنیده می‌شد و جوانان و ملیون عرب با این

شعارها همصدا شده و پاسخ به آزادی خواهان آبادان می‌دادند. تلگرافها و طومارها و چلوارهای امضا شده از شهرستانها مستقیماً یا توسط نماینده‌های مخصوص به طهران مثل سیل سرازیر بود. از اغلب شهرها خبر می‌رسید که مردم قصد دارند بسمت پایتخت حرکت کنند. نمایندگان نهضت ملی بوسیله تلگرافهای حضوری از این اقدام که مشکلات بی اندازه ممکن بود فراهم کند جلوگیری می‌کردند. مع ذالک از مردم دلیر و آزاده همدان و کرمانشاه چند صد نفر کفن پوشیده، روز دوشنبه خود را به طهران رسانیدند.

عمال دولت مخصوصاً ژاندارمها بین راه نسبت به این افراد فداکار از هیچ نوع شکنجه و آزار دریغ ننموده بودند (روز سه شنبه عده‌ای از آنها در مجلس، نمایندگان را ملاقات کردند. معلوم شد روزهای قبل آنها را ساعات طولانی گرسنه و تشنه توقیف کرده حتی عده‌ای را زخمی و مجروح نموده اند. قیافه مردانه یکی از آنها صورتش از زخم سرنیزه سوراخ شده بود) هجوم مردم از خیابان‌های شاه آباد و اکباتان و صفی علی شاه و نظامیه به طرف مجلس از ساعت هشت و نیم صبح شروع شد. پلیس هم در نهایت قساوت مردم بی اسلحه و بی پناه را به مسلسل بست. شهرت داشت که رئیس ستاد و رئیس مجلس دستور تیراندازی داده اند. فراکسیون نهضت ملی که به زحمت خود را به مجلس رسانده بودند، در حوض خانه اجتماع کرده مشغول مشورت و چاره جویی شدند. هر آن خبر شکنجه و آزار و کشت و

کشتار می‌رسید. تأثر و تأسف و خشم و اضطراب حد و حصر نداشت. بعضی عنان بدست احساسات داده، مانند مادر داغ‌دیده اشک می‌ریختند. یکی از اعضای سریع‌التاثر جبهه ملی بی‌اختیار به زمین افتاده مثل کسی که در حال غش باشد موی خود را می‌کند. بعضی پیشنهاد می‌کردند برخیزیم و کفن پوشیده میان مردم برویم. عده‌ای که خونسردی خود را از دست نداده بودند، درصدد چاره‌جویی برآمده به رئیس ستاد و سایر مسئولین که تصور می‌کردند باید با کشتار مردم بی‌پناه هنر نمایی کنند و از این راه، به زعم خود زمینه ترقیات آتیه خود را فراهم سازند مکرر تلفن کردند که به مردم بی‌اسلحه که فقط ابراز احساسات می‌کنند و به کسی آزاری نمی‌رسانند، تیراندازی نکنند و از برادر کشی دست‌بدارند. در پاسخ‌الدرم، بلدرم و می‌ز نیم و می‌کشیم شنیده بودند!

بالاخره قرار شد که دکتر امامی با مهندس رضوی شرفیاب شده حقایق قضایا را به عرض اعلیحضرت شاهنشاه برسانند، ولی در بین راه، مردم رئیس مجلس را با پاره آجر و سنگ استقبال نمودند و یک پاره آجر از شیشه گذشته به شانه مهندس رضوی خورد. فریاد مرده باد امام لندنی بلند بود. امام جمعه ناچار به مجلس بازگشت و در تصمیم بعدی آقایان مهندس رضوی - مشاور دکتر شایگان - و دکتر معظمی شرفیاب شدند. این اتومبیل چون علامت جبهه ملی داشت به سهولت از میان انبوه مردم عبور کرده به سعدآباد رسید.

دکتر شایگان دو نفر از درباریان را از شدت تاثر و خشم مورد پرخاش قرار داده مسئولیت کتمان حقایق را از شاه کشور گوشزد نمود.

ساعت ۵ بعدازظهر تلفن شد که به حمدالله کار به نفع ملت خاتمه یافته و قوام مستعفی شده و تا یکساعت دیگر این خبر رسماً منتشر خواهد شد. چیزی نگذشت که تانک‌های شرمین و کامیون‌های سرباز و پلیس به سربازخانه‌ها و شهربانی برگشتند و مردم که هنوز باور نمی‌کردند قوام حقیقتاً مورد استعفا قرار گرفته است، بالاخره از زبان نمایندگان خود شنیدند و اختیار شهر را در دست گرفتند.

همه جا جنگ و جدال و گلوله و شلیک و تانک و خون و نعش بر روی نعش و انقلاب حکمفرمایی می‌کرد. ایران، مخصوصاً تهران در آستانه یک انقلاب وحشت‌انگیز قرار گرفت. همه مردم فریاد می‌زدند یا مرگ یا مصدق. مامورین نظامی نیز پاسخ مردم را با گلوله‌های گرم می‌دادند. نعش شهدای راه آزادی مانند برگ درختان روی زمین می‌ریخت.

مردم همه جا نعش شهیدان را جمع‌آوری می‌کردند و با مامورینی که می‌خواستند نعش‌ها را بگیرند گلاویز می‌شدند. قوام شب سه شنبه سه بار جای خود را از ترس مردم عوض کرد. مردم همه جا در تعقیب اتومبیل و اسکورت قوام بودند. به او اطلاع دادند که مردم می‌خواهند او را قطعه قطعه کنند. کحال زاده، نوکر قوام که می‌خواست

رئیس تبلیغات شود مرتباً به تلفن کنندگان می‌گفت؛ آقا سالم اند. جناب اشرف در شمیران تشریف دارند. بعد از ظهر، خبر استعفای قوام در شهر شایع شد. مجدداً کحال زاده از تلفن می‌گفت؛ خیر آقا چه استعفایی، جناب اشرف از کوه محکمر ایستاده است و محال است استعفا بدهد...

بر اثر پیروزی مبارزه ملت و اعلام سقوط قوام، رانندگان تانک‌ها دستمال‌هایشان را درآورده برای شهدای حادثه می‌گریستند. مردم سوار تانک‌ها شده، نظامی‌ها را می‌بوسیدند. سربازانی که در کامیون‌ها بودند، چنان غرق مسرت شدند که شروع به روبوسی یکدیگر نمودند. می‌گفتند خدا را شکر که از برادر کشی نجات یافتیم.

هزاران نفر به سوی خانهٔ دکتر مصدق هجوم بردند و ابراز احساسات کردند. مدتی دکتر مصدق و ملت با هم در غم فاجعه کشتار گریستند.

مردم باور نمی‌کردند قوام استعفا داده است. هنگامی که رادیو گفت؛ شنوندگان عزیز توجه فرمایید، خیال می‌کردند باز قوام می‌خواهد بگوید دادگاه انقلابی تشکیل می‌دهم. وای به حال کسانی که جلو راه من سد شوند!! ولی خوشبختانه رادیو خبر مسرت‌انگیز استعفای قوام السلطنه را بشارت داد و بازار مطربان و رقاصان که در روی گاری‌ها و توی درشکه‌ها مشغول نواختن بودند رواج یافت. از صبح روز ۳۰ تیر، بنزین فروشها بنزین نمی‌فروختند و می‌گفتند؛

بنزین مال ملت است و ملت خواهان دکتر مصدق. تعطیل عمومیست! وسائط نقلیه از کار دست کشیده بودند. نزدیک منزل حضرت آیت الله دو هزار نفر کفن پوش آماده حرکت به سوی بهارستان ایستاده بودند. جالب توجه ترین اخبار هیجان شرکت زنان در این مبارزه مقدس بود. زنان، پیر و جوان در میدان بهارستان جمع شده نطق می کردند و یک بچه دوازده ساله قربانی دادند که به ضرب گلوله به قتل رسید در راه آهن کارگاه ها بکلی تعطیل بود. کارخانه های ملی و دولتی و همچنین وزارت خانه ها و تلگراف و تلفن همه جا و همه جا تعطیل کردند و برای بازگشت مصدق تظاهر و ابراز احساسات نمودند. مردم مکی را در بهارستان می جستند. صدای مکی، مکی بلند بود. بالاخره مکی و مهندس حسینی و شمس قنات آبادی و پارسا در برابر مردم ظاهر شدند. فریاد مردم به آسمان رسید. آنها خبر استعفای قوام را در میان هیجان شگفت آور مردم بازگو کردند.

شب هنگام، شهر بدست ملیون افتاد. از قوای دولتی کوچکترین اثری نبود. حتی مامورین راهنمایی هم دیده نمی شدند و مامورین ملی با بازوبند و دستمال قرمز و سفید در سر چهار راه ها فرمان عبور و مرور به اتومبیل ها می دادند. علاوه بر اینکه پیام دکتر مصدق و آیت الله کاشانی در رادیو قرائت شد آقایان مکی، مهندس حسینی، شمس قنات آبادی، دکتر ملکی، خسرو قشقایی و مدرس بشیر فرهمند از رادیو تهران سخنرانی های بسیار مهیج ایراد کردند.

بدین ترتیب غائله سی تیر پایان یافت. ولی در تمام ایران برای شرکت در عزاداری شهیدان راه آزادی ماتم عمومی اعلام گردید. مجالس ختم و ترحیم شهدا با جلال و عظمت خاص در تمام محلات و کوچه‌ها و برزن‌های تهران و تمام شهرستان‌های ایران از طرف تمام طبقات بر پا گردید. ملیون نطق‌های مهیج ایراد کردند. نیروی دریایی جنوب ایران با اعلام سوت کشتی‌ها در عزاداری شرکت نمود.

پنجشنبه دوم مرداد تمام وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و ملی و کارخانه‌ها برای شرکت در سوگواری تعطیل عمومی شد.

رحمت الله رضیان، حسن نیکوسخن، محمد قاسمی، یارعلی سعدی اسکندری، غلامحسین صادقی، عباس لوء، مرتضی دستخوش نیکو، ابوالقاسم بنکدار، اسدالله مطمئن بروجردی، اسمعیل عینک‌چی، منوچهر قریبی قلعه‌جوئی، اکبر خجسته‌بیان، رضا ایوبی ازغندی، جبار سفیدگر رشیدی، پرویز رجایی، نوروزعلی کفائی، عزیز خان‌زاده، اصغر اسکندریان، عزیز پیمامی‌فرد، محمد محمدزاده بیجار، احمد گرنودی، احمدعلی قنبری، قدرت‌الله سلیمی ... علاوه بر شهدای بالا نود و شش نفر گم شدند که تحت عنوان مفقودین اسامی و مشخصات آنان موجود است و نعش‌های آنان پیدا نشده است شایع است که اجساد عده‌ای از کشتگان را در حوالی کرج مخفیانه مدفون کرده‌اند اخیرا رادیو تهران تعداد گمشدگان را ۱۳۶ نفر اعلام کرده است.

پانزدهم مهرماه، در سالهای ملی شدن نفت

خیزش حق طلبی در خزان تحریم و تهدید

نیمه مهرماه، مانند بسیاری دیگر از روزها؛ سالروز اتفاقات ریز و درشت فراوانی در تاریخ ایران و صنعت نفت است و در این میان حوادث بوقوع پوخته در چنین روزی، طی سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ بیانگر وضعیت اجتماعی، اقتصادی و بین‌المللی ایران در سالهای تلاش برای ملی شدن نفت و حوادث پس از آن است.

بهار ملی شدن صنعت نفت ایران که از آخرین روز اسفند ۱۳۲۹ و با نوروز ۱۳۳۰ آغاز شده بود گرچه با کودتای بیست و هشتم مردادماه ۱۳۳۲ نافرجام تمام شد، اما با خزان و یاس بیگانه بود و اتفاقاً منجر به خیزشی عمومی شد که سالها بعد با تجربیاتی از پیشینه تاریخی خود منجر به استقلال اقتصادی میهن شد.

حوادث تاریخی ایران در پانزدهم مهر سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ نشاندهنده سه برش از یکی از مهمترین مقاطع تاریخی ایران بوده و با بازخوانی حوادثی که تصادفاً در چنین روزی و طی سه سال متوالی رخ داده، نمای خوبی از تاریخ معاصر ایران را به مخاطب عرضه می‌دارد.

چنانچه می‌دانیم، ملی شدن نفت در بیست و نهم اسفندماه ۱۳۲۹ رخ داد و بدین ترتیب پانزدهم مهرماه ۱۳۳۰ گزارش خوبی از عملکرد شش ماه دولت دکتر مصدق را حکایت می‌کند. به همین ترتیب

حوادث چنین روزی در دو سال متوالی ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ به فاصله هرکدام یکسال از یکدیگر، شاهدهی از این مقاطع تاریخی در آن روزگار است. خصوصاً اینکه حوادث واپسین پانزدهم مهرماه مورد بررسی، مربوط به زمانی است که دولت دکتر مصدق با کودتای بیست و هشتم مرداد سرنگون شده است!

سرنگونی که عوامل مختلف و متعددی در آن دخیل بوده‌اند و از جمله مهمترین آنها باید به اشتباه سیاسی خود دکتر مصدق در انحلال مجلس هفدهم اشاره کرد!

پرده اول، ۱۳۳۰

سال ۱۳۳۰ را باید تبلور حرکت ملی و حماسی ایرانیان در ملی نمودن صنعت نفت بدانیم. تلاش‌های مستمر اعضای کمیسیون نفت، روحانیون و روشنفکران ایرانی و همچنین روزنامه نگاران و اصناف، بالاخره در واپسین روز از سال ۱۳۲۹ به نتیجه رسیده و قانون ملی شدن نفت به تصویب مجلس سنا رسیده بود.

این سال، در عین حال آغاز بروز مشکلات برای دولت جدید ایران به نخست وزیری دکتر مصدق نیز بود. استعمار گنج عظیم نفت ایران را از دست رفته می‌دید و طبیعی بود که در این زمینه بیکار نشینند و از هیچ کوششی برای بازگرداندن آب رفته به جوی فروگذار نباشند.

به همین دلیل بود که در کنار کارشکنی‌های ریز و درشت، در عرصه بین‌المللی نیز با مظلوم‌نمایی خود را بعنوان متضرر ناشی از اعمال این قانون نشان داده و این قانون را بر خلاف تعهدات ایران در قالب قرارداد داری و قرارداد متمم آن معرفی و از مجامع بین‌المللی همچون دیوان لاهه و همچنین شورای امنیت سازمان ملل درخواست رسیدگی خود را مطرح نمود.

نخست‌وزیر حقوقدان ایران اما، کارکشته‌تر از این بود که در مجامع بین‌المللی ناتوان از پیگیری حقوق دولت و کشورش باشد. به همین دلیل حضور در دادگاه لاهه و شورای امنیت را به فرصتی برای دادخواهی ایران از استعمار نفتی تبدیل نمود!

دکتر محمد مصدق پانزدهم مهرماه سال ۱۳۳۰ به عنوان نخست‌وزیر قانونی ایران جهت شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل، وارد نیویورک شد. جلسه‌ای که به منظور بررسی موضوع نفت ایران و چالش بوجود آمده بین ایران و انگلیس و با شکایت انگلیس تشکیل شده بود.

نخست‌وزیر ایران، پس از ورود به نیویورک؛ تقاضا کرد با "جورج مک‌گی"، معاون وزارت امور خارجه امریکا در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی ملاقات کند. در این ملاقات موضوع مذاکره برای رسیدن به راه حلی برای حل بحران نفت مجدداً مطرح شد. مصدق اصرار داشت مذاکره پیش از جلسه شورای امنیت انجام شود و

به همین دلیل خواستار به تعویق افتادن جلسه شورای امنیت بود او عقیده داشت اگر مذاکرات قبل از جلسه انجام شود، در صورتی که به نتیجه نرسد او فرصت خواهد داشت تا با لحن شدید و قاطع تری در جلسه شورا سخن بگوید و از حق ایران دفاع کند. همچنین او اظهار کرد؛ انگلیس در حال وقت کشی است تا اثر مشکلات اقتصادی ایران ناشی از تحریم به ظهور برسد. همزمان با حضور مصدق در امریکا، در هیجدهم مهرماه ۱۳۳۰ روسای پنج شرکت بزرگ نفتی امریکایی با "دین اچسن"، وزیر خارجه و معاون او "مک گی" ملاقات کردند.

موضوع اصلی این ملاقات آنگونه که بعدها منتشر شد، خطر دستیابی ایران به درآمدی بیش از سایر کشورهای نفت خیز و تزلزل از اصل ۵۰-۵۰ بود. گویا این مذاکرات تلاش‌های نخست وزیر ایران در تعامل با دولت وقت امریکا را ناکام گذاشت، زیرا علیرغم توفیق دیپلماتیک و حقوقی ایران در سازمان ملل و دیوان لاهه، فشار تحریم‌های نفتی به مرور خود را نشان داد و سال ۱۳۳۱ را به سالی سخت برای مردم و دولت ایران تبدیل کرد.

پرده دوم، ۱۳۳۱

سال ۱۳۳۱، یکسال از ملی شدن نفت در ایران می‌گذشت و مردم نیز در سیام تیر همین سال حمایت مجدد خود را از دولت نشان داده

بود. در عین حال فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم ایران در بازارهای جهانی نفتی نیز واقعیتی ملموس در زندگی مردم بود.

در چنین شرایطی، تلاش‌های دیپلماتیک برای رسیدن به راه حلی به سود طرفین نیز ادامه داشت و در این بین طبیعتاً ایران بیش از همه نگران وضعیت اقتصادی خود بود. اقتصاد تک محصولی کشور به بلای جان استقلال طلبی ایرانی تبدیل شده بود و ترس سنتی دربار و همچنین طیف مذهبی کشور از کمونیسم نیز مانع از آن بود که دولت مصدق بتواند از طریق تعامل اقتصادی با قطب دیگر اقتصاد جهانی، زمان بیشتری برای انجام برنامه‌های خود خریداری نماید.

دکتر مصدق در پانزدهم مهرماه ۱۳۳۱ به نامه‌های سیزدهم مهرماه "ایدن"، وزیر امور خارجه انگلستان و "اچسن"، وزیر امور خارجه امریکا پاسخ و پیشنهادهای متقابل خود را مطرح کرد.

مصدق، در نامه به "ایدن" ضمن یادآوری این که بریتانیا تاکنون در برابر پیام دوم مهر او واکنشی نشان نداده است، آمادگی خود را برای مذاکره و حل اختلاف موجود تکرار و پیشنهاد کرد که نمایندگان تام‌الاختیار شرکت نفت ایران و انگلیس به تهران اعزام شوند تا مذاکرات بر پایه پیام مورخ دوم مهرماه او انجام شود. اشاره مصدق به نامه ای بود که وی طی آن ضمن یادآوری میزان طلب ایران از کمپانی نفت، راهکارهای پیشنهادی خود جهت دستیابی به توافق را ارائه داده بود.

همچنین مصدق اضافه کرد که شرکت نفت ایران و انگلیس قبل از اعزام نمایندگان خود باید مبلغ بیست میلیون لیره قابل تبدیل به دلار را از جمع مبلغ چهل و نه میلیون لیره (طلب ایران) که در پیام دوم مهر بدان اشاره شده است در اختیار وزارت دارایی ایران قرار دهد و مابقی را هم در پایان مذاکرات پرداخت نماید.

نخست وزیر ایران در پاسخ به نامه "اچسن" نیز ابتدا بر این موضوع تاکید کرد که پس از گذشت نوزده ماه از تاریخ ملی شدن نفت هیچ عمل مثبتی در خصوص رفع اختلافات و حل مساله غرامت انجام نشده است. همچنین در این نامه به مفاد نامه به "ایدن"، مبنی بر درخواست اعزام نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس به تهران برای مذاکره اشاره شده بود.

در پایان مصدق خواستار توجه اچسن و رئیس جمهور امریکا به این مسئله شده بود، اما اتفاقات آنگونه که مصدق می‌خواست پیش نمی‌رفت.

پرده سوم، ۱۳۳۲

پاییز سال ۱۳۳۲ در حالی آغاز شده بود که با کودتای بیست و هشتم مرداد همان سال، تلاش‌های پیر احمدآباد به خزان نشسته بود و کابینه او یا در زندان بودند، یا کشته شده بودند و یا متواری از خانه و کاشانه.

دکتر مصدق در پانزدهم مهر ۱۳۳۲ در حالی که احتمالاً به اشتباهات خود و البته فشارهای دربار و بین‌المللی و کم‌لطفی گروهی از همراهان فکر می‌کرد، شاهد اخبار حاکی از رایزنی‌های سفیر امریکا با نخست‌وزیر کودتا برای بازگشایی مجلس نیز بود.

"لوی هندرسن"، سفیر امریکا در ایران در روزهای چهاردهم و پانزدهم مهرماه سال ۱۳۳۲ با حسین علاء، وزیر دربار و در پانزدهم مهر با زاهدی، نخست‌وزیر دیدار و گفتگو کرد. در این گفتگوها او تاکید داشت که شاه و دولت هر چه سریعتر انتخابات مجلس را انجام و زمینه تصویب قانون نفت را فراهم آورند.

شواهد تاریخی حاکی از آن است که زاهدی، با تجدید انتخابات موافق نبود و بیم آن داشت که با راهیابی میلیون‌افراطی به مجلس، کار تصویب قانون جدید نفت و حضور کنسرسیوم در ایران با مشکل مواجه شود، بنابراین او ترجیح داد انتخابات تنها در حوزه‌هایی انجام شود که پیش‌تر رای‌گیری در آنها از سوی مصدق متوقف شده بود. اما دیپلمات‌های انگلیسی و امریکایی با توجه به طرح موضوع نفت ایران در ابعاد بین‌المللی و حساسیت مجامع جهانی بر موضوع، به چنین مجلسی رضایت نمی‌دادند. آنها نخست‌وزیر جدید را به انتخابات سراسری و تشکیل مجلس جدید تشویق می‌کردند تا اعتبار قرارداد کنسرسیوم دچار خدشه نشود. آنها در شرایطی که افکار عمومی داخلی و بین‌المللی به همسویی رای دولت ایران با عامه مردم

این کشور چندان اعتقادی نداشتند.

پیش تر، مجلس هفدهم با همه پرسى که مصدق انجام داده بود به کلی از اعتبار ساقط شده بود و از نظر امریکا و انگلیس تصویب قرارداد نفت در چنین شرایطی نمی توانست از اعتبار لازم حقوقی برخوردار باشد.

همچنین، هندرسَن تاکید داشت قرارداد باید نه در کمیسیون بلکه در صحن علنی مجلس به تصویب برسد. سرانجام زاهدی نیز به این موضوع رضایت داد و قرار شد فرمان انحلال هر دو مجلس شورا و سنا (که با سقوط مصدق مجدد تشکیل شده بود) طبق قانون اساسی کشور از سوی شاه صادر و مقدمات برگزاری انتخابات سراسری فراهم شود.

تصویب قرارداد کنسرسیوم و ورود شرکت‌های جدید عامل به خوان نفتی ایران نتیجه این اقدامات بود.

بررسی حوادث سیاسی یک روز در سه سال متوالی نشان‌دهنده شرایط کشور در سالهایی است که ایران مدعی نفت خویش شده بود. ادعایی به رهبری دکتر محمد مصدق با تمامی تصمیمات سیاسی درست و البته اشتباهش!

تصور کنیم آیا اگر ایران پیش از تصویب قانون ملی شدن نفت و خلع ید، حوصله به خرج می‌داد و نخست مطالباتش را از کمپانی دریافت می‌کرد و با اندوخته ارزی بهتری وارد این چالش می‌شد. اگر

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۲۸۵

مصدق مرتکب اشتباه تاکتیکی انحلال مجلس هفدهم نمی شد و اگر از
تأثیر و نفوذ طیف مذهبی غفلت نمی ورزید؛ سرنوشت بهتری در
انتظار ایران نبود؟!^۱

۱. توضیح: در تنظیم این یادداشت از کتاب "روایت نفت" به قلم راقم این سطور که اخیراً چاپ
دوم آن به همت انتشارات روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران منتشر گردیده و همچنین از
شماره ۳۶۵ نشریه مشعل، به تاریخ پانزدهم مهرماه ۱۳۸۶ استفاده شده است.

قشقایی‌ها و کودتای ۲۸ مرداد

قشقایی‌ها از ایلات دیرپای ایرانی هستند که در جنوب ایران زندگی می‌کنند و در بخش‌های مختلف استان فارس تا سمیرم اصفهان و از جنوب تا گچساران و هفتکل دارای سابقه سکونت دیرینی هستند. آشنایی ایشان به صنعت نفت به حضور کاوشگران نفت در مناطق قشلاقی‌شان در اطراف گچساران تا شیراز باز می‌گردد و از این منظر با نفت پیوندی دیرینه دارند.

قشقایی‌ها در مقاطع مختلف تاریخی ایران علاقمندی و عشق خود به میهن را به اثبات رسانده‌اند و یکی از این مقاطع حساس دوران حکومت دکتر مصدق و حوادث پس از آن است که خسروخان قشقایی فرزند اسماعیل خان صولت الدوله ایلخانی قشقایی و سناتور وقت در مجلس حضوری فعال در آن داشت. (جهت اطلاع از زندگی نامه خسروخان نگاه کنید به؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی: سرنوشت یاران مصدق، نشر علم، تهران: ۱۳۸۳). در تیرماه ۱۳۲۹ که کمیسیون نفت به ریاست دکتر مصدق تشکیل شد، خسرو خان یکی از اعضای آن و منشی کمیسیون بود و خدمات فراوانی در راه ملی شدن نفت انجام داد و در این راه تا آخر پایدار ماند.

خسروخان که مشاور مصدق در امور اقوام نیز بود، عصر روز ۲۸ مرداد پیش از آنکه تهران را به مقصد جنوب ترک کند، با حبیب

رضازاده قشقایی، سخنگوی قشقایی‌ها و مردان مسلح قشقایی خودش را از خیابان‌ها و میدین فتح شده به خیابان کاخ و خانه مصدق رسانده بود تا نخست وزیر را متقاعد کند که جانش در خطر است و بهتر است همراه آنها به جنوب و میان ایل قشقایی برود تا آنها حفاظت و مراقبت از جان او را برعهده بگیرند.

قشقایی همچنین پیشنهاد کرده بود که او می‌تواند از رادیو شیراز با مردم ایران سخن بگوید و در صورت اتفاق مقاومت را از آنجا آغاز و در همه جای ایران ادامه دهند. اما پیرمرد موافقت نکرده و گفته بود: «پسرم! برو، من نمی‌آیم، همین جا می‌مانم یا این‌ها از روی جنازه‌ام رد می‌شوند و یا مردم خود تصمیم می‌گیرند.»

خسرو خان وقتی که از خانه مصدق خارج شد در طول مسیر چندبار با گروه‌های پراکنده‌ای مواجه شد که در غیاب و پیش چشم نظامیان، درحالی که عربده می‌کشیدند و به مصدق فحاشی می‌کردند به دفاتر احزاب و مطبوعات از جمله توده‌ای‌ها و ملی‌ها حمله می‌کردند و به آتش می‌کشیدند. رفتار و گفتار آنها از جمله ناسزاها و عبارات رکیکی که به مصدق و ملیون نسبت می‌دادند بیشتر به چاقوکش‌ها و قداره‌بندها می‌مانست تا مبارزانی که بعدها پهلوی‌ها از آنان به عنوان انقلابیون یاد می‌کردند. اتومبیل خسرو خان چندبار به خاطر ازدحام جمعیت و یا مسدود بودن خیابان‌ها متوقف شده بود. علاوه بر نظامیان کودتاچی، تعدادی نیروهای شخصی نیز با آتش زدن

لاستیک اتومبیل‌ها و شکستن درختان، خیابان و معابر را بسته بودند. از جمله سر یک چهارراه، مردی کلاه مخملی با کت وشلوار سیاه و پیراهن سفید روی سقف یک فورد آمریکایی رفته بود و انگار که مست باشد روبه اجتماع و با صدای بلند فریاد می‌زد، اقدس! مرگ من بگو مرگ بر مصدق و آنها فریاد می‌کشیدند، مرگ بر مصدق و بار دیگر؛ عصمت! این تن بمیره بگو، جاوید شاه! زن که آرایش غلیظی کرده بود در حالی که بشکن می‌زد گفت، زنده و جاوید باد سلطنت پهلوی. (نگاه کنید به؛ هما سرشار: شعبان جعفری، انتشارات آبنام، تهران، ۱۳۸۰).

قشقایی وقتی که از تهران دور می‌شد، دو سال پیش را به یاد آورد، روزی که به مصدق هشدار داده بود که دولت‌های آمریکا و انگلیس به کمک عوامل داخلی خود در حال تدارک و طراحی عملیاتی برای سرنگونی دولت او و روی کار آوردن دولتی غیرملی هستند. مصدق در نهم مرداد ۱۳۳۱ نوشت: "مخفی نماناد که عصر روز چهارشنبه، چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ جناب آقای خسرو قشقایی نماینده محترم دوره ۱۶ تقنینیه این جانب را از تشکیل دولتی به نفع سیاست بیگانه مستحضر نموده و تصمیم گرفتم نه ماده پیشنهادی خود راجع به ملی شدن صنعت نفت هرچه زودتر تصویب شود، گذشته از اینکه ایشان عضو کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودند و رای موافق دادند در تصویب آن نیز به این جانب کمک بسیار نمودند و همان روز از

تصویب گذشت. اطلاعاتی که داده بودند به وقوع پیوست... "

بعد از حادثه بیست و پنجم که کودتا عقیم ماند، ناصر قشقایی که آن روزها در ایل بود به مصدق تلگرافی زد و نوشت: بیست هزار تفنگچی آماده داریم. اگر اجازه فرمایید به سوی تهران حرکت کنیم. مصدق هم در پاسخ نوشت؛ رسیده بود قضایی ولی به خیر گذشت. شما افراد را آزاد کنید به خانه‌هایشان بروند. نیازی به تفنگچی نیست. سه روز بعد از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، قضا دوباره برگشت و این بار سخت تر و تلخ تر بر قامت ایران فرود آمد. کودتای انگلیسی - آمریکایی پیروز شد و چنان شد که نباید می‌شد.

دوستی و آشنایی قشقایی‌ها با مصدق به سال‌های پیش بر می‌گشت. به زمانی که او مصدق السلطنه بود و با سمت والی فارس به شیراز رفته بود اما این جنبش ملی شدن نفت بود که مصدق و برادران قشقایی را بیش از پیش به هم نزدیک تر کرده بود و رفیق و حریف گرمابه و گلستان. در این دوره ناصر قشقایی نماینده مجلس سنا، محمدحسین و خسرو قشقایی نمایندگان مجلس شورای ملی و ملک منصور قشقایی که مدتی پیش از آکسفورد فارغ التحصیل شده بود، بیشتر در ایل بود و در رتق و فتق امور ترکان جنوب. کمی پیش از کودتا "گودوین" از سفارت آمریکا با محمدحسین و خسروخان قشقایی تماس گرفته و به صراحت و با جرات نقشه آمریکا برای سرنگونی دولت مصدق را توضیح داده بود. خسروخان با گفتن اینکه

ملت پشتیبان مصدق است و از شما نگرانی ندارد می‌خواست دل او را خالی کند، اما "گودوین" مطمئن و مصمم جواب داد: به شما قول می‌دهم دو ماه طول نمی‌کشد که این دولت از بین می‌رود و برای جلب توجه و نظر قشقایی‌ها این پیشنهاد را به آنها داد: حال شما بیایید نقداً پنج هزار دلار بگیرید و سرلشکر زاهدی را بردارید ببرید داخل ایل قشقایی، در آنجا فرمان نخست وزیری که شاه به زاهدی داده اعلام کنید و از آنجا زاهدی را بردارید بیایید به طرف تهران. آن وقت ما همه نوع تضمین می‌کنیم، دو نفر از خودتان وزیر شوید، یک نفر هم سفیرکبیر در هر جا که مایلید. کلیه اختیارات فارس و جنوب هم برای شما. بعد از آن هم ماهی پنج هزار دلار می‌دهیم مرتباً از آن سهم بگیرید. جواب خسرو خان هم که قابل پیش‌بینی است؛ ما با مصدق همکار بوده‌ایم و حالا نمی‌توانیم خیانت کنیم ولو این که شما پانصد میلیون دلار بدهید، غیرممکن است که ما مرتکب چنین کاری شده و فامیل خودمان را ننگین و لکه دار کنیم. دوم اینکه ما با شاه مخالفیم! واشنگتن پست همان زمان نوشت؛ بولی که ناصرخان قبول نکرد در ایتالیا به اشرف دادند و او آورد در ایران خرج کرد. (منوچهر فرمانفرماییان؛ خون و نفت، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۷)

اعتراض قشقایی‌ها به سرنگونی دولت دکتر مصدق تا مدتها پس از بیست و هشتم مرداد ادامه داشت و با تبعید خسروخان به خارج از کشور نیز مسکوت نشد.

باغ الهیه، شاهدی بر تاریخ نفت ایران

درختهای کهنسال و ساختمان با معماری باغ الهیه، شاهد رویدادهای مهمی از تاریخ نفت ایران زمین بوده است.

منطقه الهیه در شمال محله زرگنده تهران واقع است. جایی که کوههای شمیران که مرز شمالی پایتخت هستند را بخوبی می‌توان دید. اراضی الهیه در روزگار قاجار در تملک عزت الدوله همسر علی خان امین الدوله بود. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی، امین الدوله با سرمایه شرکتی روسی، کارخانه کبریت سازی را در این منطقه تأسیس کرد که پس از چند سال به علت ورشکستگی تعطیل شد. او سپس اراضی خود را به میرزا جعفر حکیم الهی فروخت و او آنجا را آباد کرد و از آن پس و به مرور این محله الهی آباد و الهیه نامیده شد.

الهیه به دو تپه موازی و دره مابین‌شان اطلاق می‌شد. در جنوب الهیه سفارت شوروی سابق و ده زرگنده قرار داشت. این محله از شرق به قیطریه و از شمال به پل رومی و از غرب به امانیه و محمودیه محدود می‌شود.

باغی که بعدها شرکت نفت آن را خریداری کرد، تنها باغ این منطقه نبود. در سابق یک جوی بزرگی از شمال الهیه موسوم به مقصود بیک تا تپه جنوبی الهیه جاری بود و اراضی و تاکستانهای این محله را آبیاری می‌کرد (که امروز اثری از آنها نیست). همچنین این مکان بخاطر مصفا بودنش همیشه محل زندگی رجال و درباریان مثل

فخرالدوله، سرلشگر معینی، علی دشتی، هدایت السلطنه و... بود. سفارتخانه‌های سوئیس، دانمارک، بلژیک، فنلاند، مالزی، مصر، باغ سفارت روسیه، باغ سفارت آلمان و باغ سفارت ترکیه نیز در این محله قرار داشتند.

باغ تاریخی شرکت نفت با مساحتی در حدود شش هزار متر در انتهای خیابان الهیه واقع شده است. ساختمان این مجموعه مشتمل بر دو طبقه بوده و دو ورودی در ضلع جنوبی و شرقی دارد که ورودی اصلی آن ورودی ضلع جنوبی است. این عمارت تاریخی در طبقه اول دارای سه اتاق و یک سالن است که دسترسی آنها به یکدیگر توسط دو فضای تقسیم‌مانند صورت می‌گیرد. طبقه دوم نیز شامل سه اتاق و یک سالن پذیرایی و دو انبار است که هر دو طبقه توسط یک ایوان ستوندار احاطه شده است.

نمای جنوبی، اصلی‌ترین نمای بنا است که شش ستون در هر طبقه و یک درب اصلی جهت ورود به ساختمان دارد. نمای شرقی نیز شامل دو قسمت نمای اصلی بنای قدیمی، شامل دو طبقه و نمای الحاقی، شامل یک طبقه است. بنای اصلی این مجموعه، مربوط به دوره قاجاریه است. اما قدمت بنایی که در ضلع شمالی بنای اصلی ساخته شده به دوران پهلوی باز می‌گردد.

مطمئناً در روزگار قاجار که استخراج نفت در ایران آغاز شد، اهالی الهیه تصور نمی‌کردند در آینده‌ای نه چندان دور، مدیر این

صنعت عظیم در محله آنها سکونت داشته باشد!

شانزدهمین روز از آبان سال ۱۳۴۲ دکتر منوچهر اقبال به مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران منصوب شد و باغ عمارت الهیه را برای سکونت برگزید و از این تاریخ بود که عمارت الهیه جایگاهی مهم در تاریخ نفت ایران یافت.

منوچهر اقبال، متولد ۲۱ مهر ۱۲۸۸ در کاشمر و متوفی به تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۵۶ سیاستمدار، پزشک بیماری‌های عفونی، رئیس دانشگاه تهران، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران و یک دوره نیز نخست‌وزیر ایران بود.

پدرش میرزا ابوتراب خان مقبل السلطنه خراسانی، معروف به «اقبال‌التولیه» از رجال نامی خراسان بود. منوچهر تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد و دارالفنون تهران انجام داد و در ۱۳۰۵ عازم فرانسه شد. پس از تحصیل در رشته طب در سال ۱۳۱۱ به‌عنوان متخصص بیماری‌های عفونی از دانشگاه پزشکی پاریس فارغ‌التحصیل گردید و پس از بازگشت به ایران مشاغلی همچون ریاست اداره بهداری شهرداری مشهد، ریاست بخش بیماری‌های عفونی بیمارستان رازی و دانشیاری و استادی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران را برعهده گرفت.

دکتر اقبال در جوانی در حزب اراده ملی سیدضیاء و حزب دموکرات قوام‌السلطنه عضو شد و کار سیاسی خود را با معاونت

وزارت بهداری در کابینه اول قوام (سال ۱۳۲۱) آغاز کرد و سپس در کابینه‌های قوام، عبدالحسین هژیر، محمد ساعد و علی منصور به وزارت فرهنگ، راه، بهداری و کشور رسید.

زندگی سیاسی اقبال اما فراز و فرود فراوانی داشت. او در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ به نخست‌وزیری منصوب شد و تا شهریور ۱۳۳۹ این سمت را داشت. در دوران نخست‌وزیری او حزب ملیون به رهبری او و حزب مردم به رهبری امیراسدالله علم تشکیل شد. انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در دوران نخست‌وزیری اقبال انجام گرفت. بعد از اعتراض‌هایی که از سوی احزاب و مردم شد، شاه این انتخابات را مردود اعلام کرد و اقبال از سمت خود استعفاء داد.

دکتر اقبال پس از نخست‌وزیری به ریاست دانشگاه تهران منصوب شد. اما دانشجویان در تظاهراتی اتومبیلش را آتش کشیدند. پس از این اقبال از ایران خارج شد.

در سال ۱۳۴۲ که به ایران بازگشت به سمت مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد. اما این اقبال با اقبال پیشین متفاوت بود. عملکرد او در شرکت ملی نفت و توجه ویژه‌ای که به حقوق کارگران مناطق محروم نفتی داشت، باعث شد تا در میان مدیران شرکت ملی نفت تا آن زمان به نمونه‌ای خاص تبدیل شود.

در تمامی ایام مسئولیت اقبال در نفت، عمارت الهیه محل سکونت وی بود و بسیاری از ملاقات‌ها و جلسات مهم و همچنین

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۲۹۵

تصمیم‌گیری‌های وی علاوه بر محل کار در اتاق کارش در عمارت الهیه به انجام می‌رسید. از شانزدهم آبان ۴۲ تا چهاردهم آذرماه ۱۳۵۶ عمارت الهیه محل سکونت دکتر اقبال خوشنام در بین کارکنان نفت بود.

چهاردهم آذرماه ۱۳۵۶ عمارت الهیه شاهد یک رویداد دیگر نیز بود. درب بزرگ باغ که باز شد رولز رویس وزیر دربار وقت، هویدا وارد محوطه باغ شد. او ماموریت داشت تا پیام شاه را به اقبال برساند؛ استعفا!

دکتر اقبال ۶۸ ساله با وزیر دربار مجادله‌ای کلامی داشت. آیا شاه از محبوبیت اقبال در مهمترین صنعت کشور هراس داشت؟! یک ساعت بعد، دکتر اقبال سکنه قلبی کرد و پیش از آنکه به بیمارستان برسد درگذشت تا درختان کهنسال باغ عمارت الهیه شاهد پایان زندگی یک سیاستمدار نفتی باشند!

دکتر فلاح رئیس بعدی شرکت نفت عمارت الهیه را برای زندگی مناسب ندید. شاید بدلیل مرگ مدیرعامل قبلی در آن عمارت! به همین دلیل در باغی دیگر در الهیه، خانه‌ای بزرگ با تمام تزئینات ایرانی ساخت که مشرف بر تهران بود و از آن پس باغ عمارت الهیه به بنایی تاریخی و بعدها به باشگاه نفت تبدیل گردید.

این عمارت که در اسناد ثبتی آن نام خانمی با مشخصات "بانو آستانه قدیمی" نیز بچشم می‌خورد، در سال ۱۳۸۳ به شماره ثبت

۱۰۸۷۱ در فهرست آثار ملی ایران قرار گرفته تا شاهدهی باشد بر تاریخ معاصر ایران.

البته این عمارت همچنان در تملک وزارت نفت قرار دارد و به عنوان باشگاه شرکت ملی نفت مورد استفاده قرار می‌گیرد. باغی که سالها مرکز مدیریت نفتی ایران بود و شاهدهی است بر تاریخ نفت این سرزمین.^۱

۱. توضیحات ضروری: در تنظیم این مطلب از خاطرات آقای علی اصغر نصرآبادی در وبلاگ "بچه شمرون" استفاده شده است. همچنین برای شناخت بیشتر دکتر اقبال، کتاب "معمای اقبال" تألیف آقای احمد راسخی لنگرودی (نشر مرکز، تهران) توصیه می‌شود.

دسامبر خونین مناطق نفت خیز

اواخر دسامبر سال ۱۹۷۸ (دیماه ۱۳۵۷)، در کنار اخبار مرتبط با آغاز سال جدید میلادی، یک موضوع دیگر نیز در صدر اخبار مطبوعات امریکا و انگلستان بود و این موضوع چیزی نبود جز اعتراضات مردمی در ایران بر علیه حکومت محمدرضا شاه پهلوی. یکی از تیتراهایی که روز یکشنبه بیست و چهارم دسامبر، مطبوعات امریکا آن را کار کردند این بود:

"U. S. Oil Exective Slain In Iranian City"

"روزنامه‌ای این لید را انتخاب کرد: "مهاجم پشت دیوار مخفی

شده بود و از اسلحه خودکار استفاده کرد"

از اوایل دیماه اعتراضات در مناطق نفت خیز جنوب شدت بیشتری گرفته بود. کارکنان خارجی کمپانی نیز رفته رفته احساس نا امنی می‌کردند. از سوی دیگر انقلابیون تلاش داشتند با ایجاد اعتصابات در بین کارکنان کمپانی، شاه‌رگ حیاتی رژیم را قطع کنند. "جرج لینگ" مدیر خدمات کمپانی اکسان یکی از اولین اهداف ترور انقلابیون بود. یک روز بعد از ظهر که وی پس از صرف نهار عازم محل کارش بود، وقتی راننده‌اش اتومبیل را متوقف کرد و پیاده شد تا درب خودرو را برای پیاده شدن رئیس باز کند، مهاجمی از گوشه خیابان چیزی را بدرون خودرو انداخت! لینگ در عکس‌العملی سریع خود را به بیرون از ماشین پرت کرد و لحظه‌ای بعد خودرو با انفجاری مهیب به آتش کشیده شد. این هشدار برای کارکنان خارجی شرکت بود زیرا پس

از آن خروج ایشان و خانواده‌هایشان با سرعت بیشتر دنبال شد. اعتصاب کارکنان تقریباً سراسر مناطق نفتخیز را در بر گرفته بود. اما برخی از مدیران کمپانی همچنان به مقابله با امواج انقلاب مصمم بودند. "پل گریم"، دستیار مدیرعامل OSCO در امور اجرایی از جمله این مدیران بود.

این مدیر امریکایی به تازگی از کمپانی تکزاکو به دستکاری مدیریت امور اجرایی OSCO برگزیده شده بود و بواسطه مسئولیتی که بر عهده گرفته بود در ارتباط مستقیم با کارکنان ایرانی بود، اما وی اطلاع زیادی از روحیات و خلق و خو و همچنین اعتقادات و باورهای ایرانیان نداشت و علاقه‌ای به کسب اطلاع در این زمینه نیز از خود نشان نمی‌داد.

گریم، که مردی تنومند بود با جسارت تمام و بدون واهمه و تشویش به گروهی از کارکنان کمپانی که به اعتصابیون پیوسته بودند اخطار می‌کرد که اگر به سرکارهای خود بازنگردند اخراجشان خواهد کرد و در نتیجه به عنوان شخصی شناخته می‌شد که تلاش می‌کرد اعتصاب را در هم شکنند. به همین دلیل بود که هدف ترور بعدی در مناطق نفت خیز گردید.

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در گزارش محرمانه‌ای از اهواز شرح این واقعه خونین را چنین گزارش داد:

"[تلفنگرام] در ساعت ۰۰:۰۷ صبح روز جاری دو نفر نامبردگان

زیر در دو نقطه از شهر اهواز هنگامی که عازم محل خود بودند مورد اصابت گلوله واقع و کشته شده‌اند.

در نتیجه ۷۰٪ از کارمندان شرکت خاص خدمات نفت اهواز که در سرکار خود حاضر شده‌اند بویژه رؤسای آنها بدلیل ترور دو نفر مزبور نگران شده و هیچگونه کاری انجام نمی‌دهند، ضمناً از ساعت ۰۶:۰۰ بامداد دیروز تا ساعت ۰۶:۰۰ روز جاری تولید نفت به ۳۱۸۲۰۰۰ بشکه رسیده که ۴۹۷۰۰۰ بشکه به پالایشگاه آبادان ۲۴۰۰۰۰ بشکه به پالایشگاه تهران و تبریز ۳۸۳۰۰۰ بشکه نفت سبک و ۱۴۳۲۰۰۰۰ بشکه به خارک فرستاده شده است.

در سایر واحدها و سازمان‌های دولتی در منطقه متعاقباً اعلام خواهد شد.

الف- مستریال گریم، تبعه آمریکا رئیس کل عملیات و عضو هیئت مدیره شرکت خاص خدمات که در کوی کورش به قتل رسیده است.

ب- آقای ملک بروجردی رئیس بهره‌برداری‌های شرق اهواز که در خیابان ۱۷ کیان پارس اهواز با شلیک تیر به قتل رسیده است. وی از جمله مسئولین صنعت نفت در اهواز بود که ضمن مخالفت با انجام اعتصاب با فرستادن وسیه نقلیه و نفر به منازل کارکنان از آنان می‌خواست در سرکار خود حاضر شوند. [۱] ودیعی گوینده: طیبی گیرنده: صیرفی ساعت مخابره ۳۰: ۱۰-۱"

همچنین خبرگزاری پارس ضمن ارسال این خبر در اخبار ویژه

خود یادآور شد که «چندی پیش نیز به سوی اتومبیل آقای لینک رئیس هیات مدیره و مدیر عامل شرکت سهامی خاص خدمات نفت در اهواز مواد منفجره پرتاب شد که در جریان آن راننده اتومبیل آقای لینک مجروح شد، لکن به آقای لینک که در حال حاضر در مرخصی بسر می برد آسیبی نرسید.»

ساواک در ادامه گزارش خود آورده است: "بنا به مشهور، ترور پل گریم توسط گروه موحدین و بروجردی به دست گروه منصورون صورت گرفت. پل گریم به عنوان عامل سازمان سیا و طراح سرکوب اعتصابها و اخراج کارکنان مبارز صنعت نفت شناخته شده بود. گروه موحدین چندین بار از پل گریم خواسته بود از کشور خارج شود اما او اعتنایی به این خواستها نکرده بود. گروه منصورون نیز بروجردی را از عوامل اصلی شکستن اعتصاب صنعت نفت می دانست."

بدین ترتیب جهانیان ژانویه سال ۱۹۷۹ میلادی را در با اخباری از حوادث خونین ایران و مناطق نفت خیز آن آغاز کردند. حوادثی که سرانجام در دومین ماه از فصل زمستان به سرنگونی رژیم پهلوی انجامید.

بچه‌های انقلابی اسکاچ کرسنت

"آخه زن! مردم چی می‌گن؟! نمی‌گن بچه‌های رئیس تعمیرات چی می‌خوان وسط آشوبگرا!؟" این را مهندس احمدی می‌گفت. مدیر ارشد شرکت نفت مسجدسلیمان. خطاب به همسرش که نگران و مضطرب پشت پنجره بنگله‌شان در اسکاچ کرسنت ایستاده بود و به صدای تیراندازی که از سمت مرکز شهر می‌آمد گوش می‌داد.

"حالا وقت این حرفهاست احمدی؟ پاشو برو ببین کجا هستن این بچه‌ها. مامورهای ژاندارمری و تامینات حراست که تو رو می‌شناسن و مهم نیست با لندرور توی حکومت نظامی بری بیرون..."

زیر لب چیزی گفت که احمدی متوجه نشد. اما می‌توانست حدس بزند که خانمش باز هم برای جزامی‌های بیمارستان شیروخورشید چیزی نذر کرده. غرولندکنان به سمت اتاقش رفت تا لباس عوض کند؛ "بچه بزرگ کردیم قاتق نونمون باشه شدن قاتل جونمون"

خانمش از توی نشیمن با صدا تشویقش کرد زودتر آماده شود و برود؛ "کراوات نمی‌خواد بزنی. معطل نکن تو رو خدا زودتر برو..."

احمدی داشت هشت گره کارمندی کراواتش را مرتب می‌کرد و زیر لب غر می‌زد؛ "نمی‌خواد نگران باشی با سرعت جوجه‌ها تو می‌یارم خدمتت..."

از بیست و چهارم دی ماه که مردم ساواک چهاربیشه را تصرف کرده و دو نفر نیز کشته شده بودند اوضاع شهر در حالت اضطراری

بود. احمدی دیده بود که عباس عکس دوستش را از توی آلبوم درآورده بود و چشمانش نمناک شده بود. "اسفندیار موسوی" را احمدی نیز می‌شناخت. پسری آرام و محبوب از محله سرکوره‌ها که با عباس هم دوستی داشت. تمام شهر از کشته شدن او و جوان دیگری از کلگه، که "داریوش محمدی" نام داشت متأثر شده بود.

احمدی شنیده بود که مردم آن دو جوان را شهید نامیده و مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری‌شان به اعتراض مردمی بر علیه حکومت و شاه تبدیل شده بود.

این روزها دیگر اواسط بهمن ماه بود. چهلم شهدا باز هم به صحنه اعتراضات مردمی تبدیل شده بود و از تهران نیز خبر می‌رسید که دکتر بختیار که بعد از رفتن شاه، در مقام نخست وزیر تلاش می‌کرد اوضاع را آرام کند. توفیق چندانی کسب نکرده بود. خصوصاً از دوازده بهمن ماه که آیت الله وارد ایران شده بود.

عکس آیت الله را مهندس احمدی نخستین بار در جلسه شورای تامین شهرستان در فرمانداری مسجدسلیمان دیده بود. به نیابت از مدیر عامل در این جلسات شرکت می‌کرد و دیده بود که رئیس ساواک مسجدسلیمان عکسی از کیفش درآورده بود و به آنها معرفی کرده بود. تصویری که زیر آن نوشته بود: "آیت الله خمینی"

کورسوی نوری که از سمت مرکز شهر دیده می‌شد از پشت پنجره بنگله چندان مشخص نبود. خانم احمدی از خود پرسید "یعنی این

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۳۰۳

بچه‌ها کجا رفتن. حکماً عباس و علی هرجابشند زیبا هم با آنهاست. برادرها هرچقدر هم که سرشان گرم باشد، محافظت از خواهرشان را فراموش نمی‌کنند" ... با صدای هر تیر، خانم احمدی تکان کوچکی می‌خورد و دلش می‌لرزید.

"خدا لعنتشون کنه که خون مردم رو به جوش آوردن" همین دو هفته پیش بود که از مشهدی سیف‌الله، باغبان بنگله شنیده بود که توی نمره یک ریخته بودند توی خانه‌ها و چند جوان را با خودشان برده بودند.

چند ساعتی که خانم احمدی پشت پنجره ایستاده بود، چند سال از زندگی مشترکشان را مرور کرد. به تولد بچه‌ها اندیشید و اینکه این بچه‌ها همیشه با هم سن و سالهای خود متفاوت بودند.

دو سه هفته پیش بود که در رستوران باشگاه مرکزی از گفتگوی بلند دو تن از زنان مدیران نفت (که شاید هم به تعمد بلند حرف می‌زدند تا او بشنود)، متوجه شد که می‌گفتند: «آدم از مردم کوچه بازار و فقیر، پابره‌ها انتظاری ندارد. این بچه‌های مدیران ارشد نفتی چرا در این آشوبها بر علیه اعلیحضرت شرکت می‌کنند.؟!»

لنדרور احمدی به سرپایینی سه راه نفتون رسیده بود. جیب حراست شرکت ایستاده بود و ماموری راکت بدست در حالی که یک سرباز حمایل کرده با تفنگ کنارش ایستاده بود. به احمدی فرمان ایست داد. دقت که کرد، دید باورصاد، معاون حراست هم کنار خودرو

است.

«آقای مهندس! جسارتاً شما که می‌دانید حکومت نظامیه چرا تشریف آوردید بیرون؟»

«می‌دانم باورصاد. در دفتر چند سند را جا گذاشته‌ام فردا صبح زود هم باید بروم جلسه شرکت در اهواز دارم میرم اوراق رو بردارم»
«اما مهندس توی باغ ملی پست ارتش مستقر شده ممکن شما رو شناسن و بی حرمتی کنن. اگر ممکنه برگردید خونه و صبح زود بردارید اوراق رو»

حالا دیگر باورصاد از مامور و سرباز همراهش فاصله گرفته و به پنجره لندرور نزدیک شده بود. مهندس آرام گفت: «دارم میرم دنبال بچه‌ها باورصاد. طلعت، خیلی نگرانه! صبح رفته بودن بی بی یان خونه دوستشون، هنوز برنگشتن»

باورصاد سرش را پایین انداخت و فکری کرد و گفت: «مهندس برگردید و از سمت مال‌الکریم بروید تا کارخونه برق تمبی از اونجا برید سالور و از جاده باشگاه گلف برید سمت بی بی یان اون مسیر دست بچه‌های خودمون هست. من هم بی سیم می‌زنم که شما دارید میرید برای بررسی احتمال خرابکاری توی تاسیسات بی بی یان»

با سر تشر کرد و دور زد تا از مسیر پیشنهادی باورصاد که در حقیقت مسیر کمربندی شهر بود به منتهی الیه شرقی شهر برود تا از بچه‌ها نشانی بیاورد.

طلعت زیر لب "و ان یکاد" می‌خواند و برای جزامی‌های بیمارستان شیر و خورشید آتش رشته نذر کرد. یادش آمد یکبار که با زیبا به دیدن جزامی‌ها رفته بودند. زیبا گریه کرده و گفته بود چرا باید اینقدر فقر و کمبود بهداشت در مناطق دورافتاده باشد که این بیچاره‌ها به این سرنوشت دچار شوند؟...

بچه‌ها با همسایگان‌شان در اسکاچ زیاد دوستی نمی‌کردند. برعکس عاشق این بودند که در محله‌های کارگری بی بی یان با دوستان‌شان که دوران کودکی را با هم سپری کرده بودند بگذرانند. همانجا که زیبا به دنیا آمده بود و علی و عباس به مدرسه فردوسی رفته بودند.

احمدی قبل از اینکه بورسیه شود و برود دانشگاه هم در شرکت نفت کار می‌کرد. حتی قبل از اینکه بیاید خاستگاری طلعت. آنها چند سال اول زندگی‌شان را در یک خانه سه اتاقه در لین هفت بی بی یان زندگی کرده بودند.

تمام این سالها خیلی‌ها آمده بودند و رفته بودند، اما احمدی بچه مسجد سلیمان بود و به شهرش عشق می‌ورزید. مانده بود و تا معاونت جانشینی مدیرعامل رشد کرده بود، اما تنها مدیری بود که هنوز هم عیدها به همراه خانواده به همسایگان قدیمی‌شان در لین هفت بی بی یان سر می‌زد. فکرش را هم نمی‌کرد که روزی برای جستجوی بچه‌های انقلابی‌اش به بی بی یان بیاید.

لندوروش که جلوی تعاونی پیچید، مش صفر نگهبان تعاونی دوید

جلو. «سلام مهندس. بفرمایید در خدمت باشیم، جای آمادس»

- ممنون مش صفر بچه‌ها رو ندیدی؟

«چرا با بچه‌های ناصری رفتن سمت شیخ آباد. چند تا کیف هم دستشون بود مهندس. اومدن پیش من و آقا عباس مثل همیشه منو شرمنده خودش کرد.»

- چیزی نگفتن مش صفر.

«چرا مهندس. گفتن همین روها خبرهای خوشی می‌رسه! قراره عیدی‌ها رو زودتر بدن مهندس؟!»

احمدی با تمام اضطراب و نگرانی‌اش نتوانست جلوی خنده‌اش را بگیرد... آره مش صفر به عیدی خوب.

خداحافظی کرد و همینطور که سیگاری روشن می‌کرد به سمت شیخ آباد راند. توی سربالایی روبروی کارخانه جی پی GP، سایه‌هایی را دید که جلوی دیوار سنگی پایین مخازن بنزین تکان خوردند. تنش لرزید. یعنی بچه‌ها اینجان؟!

ماشین را خاموش کرد و سعی کرد از تپه بالا برود. نزدیک که شد. فرید را شناخت. پسر ناصری و همبازی قدیمی بچه‌ها بود. اولش جا خورد اما بعد که شناخت سلام کرد و جلو آمد.

با دست از او خواست چیزی نگوید و به بچه‌هایش دقت کرد. عباس داشت با برس رنگ می‌نوشت و زیبا انگار داشت پررنگ می‌کرد نوشته‌ها را؛

"استقلال - کار - مسکن - آزادی"

در مسیر برگشت در حالی که زیبا روی صندلی جلو و پسرها پشت لندروور نشسته بودند مهندس احمدی با بی سیم ماشین از کنترل بهره‌برداری خواست به خانه‌شان زنگ بزند و بگوید احمدی دیر راه افتاده، اما خوب است و تا چند دقیقه دیگر کنار خانواده‌اش است. بچه‌ها در تمام طول مسیر هیچ نگفتند و احمدی هم هیچ نپرسید. یاد دوران دانشجویی‌اش افتاد و زیر لب گفت: "پدر سوخته خطش از من بهتر است"^۱.

۱. توضیح: این روایت بر اساس اتفاق واقعی است و جز نام شهدا، بقیه اسامی غیر واقعی است.

سندیکای کارکنان صنعت نفت و انقلاب ۵۷

پیروزی نهایی انقلاب اسلامی ایران در نیمه دوم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ حاصل تلاشش گروههای مختلف و خصوصاً کارکنان صنعت نفت ایران بود. گروهی که اعتصابشان در حقیقت تیر خلاص را به حکومت پهلوی وارد کرد.

از آغاز شکل‌گیری فعالیت‌های انقلابی کارکنان صنعت نفت از طریق جریان‌های فکری اسلامی و همچنین چپ مارکسیستی که با شعارهای خود جایگاه و پایگاه مهمی در بین طبقات کارگر در ایران داشتند، با موضوع مبارزات انقلابی آشنا شده بودند و در قالب گروههای کوچک و بدون روابط تشکیلاتی موازی با یکدیگر، هر کدام جداگانه با حلقه یا حلقه‌های بالاتر در جریان مبارزات مخفی انقلابیون ارتباط تشکیلاتی قوی داشتند.

انجمن‌های کارگری در صنعت نفت گرچه پیشینه ایجاد خود را به مبارزات ملی شدن نفت در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ ربط می‌دادند اما این نظر اندرو اسکات کوپر، مؤلف اثر ارزشمند "پادشاهان نفت" درست می‌نماید که حضور کنسرسیون و تسلط ساواک بر فعالیت‌های کارگری باعث شده بود که این انجمن‌های مذهبی یا چپ، حضور و نمود موثری در مناطق نفتخیز نداشته باشند. در این بین البته چند شکل سندیکایی با عملکردی محدود به مطالبات صنفی کارکنان

صنعت نفت بودند که در آبادان، تهران و مسجدسلیمان حتی در انجمن‌های شهر نیز نمایندگانی داشتند، اما این فعالیت‌ها کمتر رنگ سیاسی بخود می‌گرفت و اگر می‌گرفت خیلی زود سرکوب و ملغی می‌شد.

آغاز اعتصابات و بستن شیرهای نفت در ماههای پایانی حکومت پهلوی را باید دوران اوج فعالیت سیاسی عملگرایانه کارکنان صنعت نفت بدانیم. جایی که تهدید به قطع درآمدهای نفتی ضربه به چشم اسفندیار حکومت پهلوی محسوب می‌شد و به تعبیر یرواند آبراهامیان، مولف کتاب "ایران بین دو انقلاب"، تیر خلاص را به محمدرضا شاه شلیک کرد.

همزمان با نیمه دوم بهمن ماه و پس از آمدن رهبر انقلاب به کشور فعالیت‌های سندیکای کارکنان صنعت نفت که برای متحد کردن فعالیت‌ها عنوان سندیکای مشترک را برگزیده بود افزایش یافت. ایشان علاوه بر برنامه ریزی اعتصاب‌های کارگری و فعالیت‌های انقلابی بطور مخفیانه در زیرزمین یکی از ساختمان‌های مرکزی شرکت نفت در تهران، نشریه خود را نیز بعنوان بولتن اطلاع‌رسانی کارکنان صنعت نفت با امکانات محدود پلی‌کپی منتشر می‌کردند. این نشریه در ایام منتهی به بیست و دوم بهمن ماه، چهار شماره منتشر نمود.

در نشریه شماره چهار سندیکای مشترک کارکنان صنعت نفت که

در هفدهم بهمن ماه منتشر شد، سرمقاله ای با عنوان "هموطن"، تاریخچه کنسرسیوم بین المللی نفت، مسائل سندیکایی، سخنرانی‌ها و اخبار مربوط به صنعت نفت و همچنین شعری از جعفر حمیدی شاعر انقلابی صنعت نفت درج شده بود.

در سرمقاله مذکور آمده بود: "... ما خواسته ایم که تدریجاً کنترل واقعی این صنعت در دست خودمات باشد و به کارگر ایرانی اجازه داده شود تا چم و خم اداره کامل آن را فرا بگیرد. ما خواسته ایم که شرکت‌های نفتی جهان‌خوار و دولتهای استعماری از دخالت در امور سیاسی کشورمان خودداری کنند، نه در راه سرکوب مردم برای پاسداری منافع امپریالیسم در منطقه. ما خواسته ایم که نحوه گسترش و توسعه این صنعت و میزان تولید آن را یک حکومت ملی در درجه اول با توجه به نیازهای اقتصادی و سیاسی کشورمان تعیین کنند، نه با توجه به سیاست‌های نفتی انحصارهای بین المللی نفتی. امروزه هدف اعتصاب ما تحقق بخشیدن به این خواسته‌های ملی و برحق مردم ایران است و تا دستیابی به آنها و سرنگونی رژیم فعلی و ایجاد حکومت مردمی از پای نخواهیم نشست."

سازماندهی راهپیمایی‌های کارکنان صنعت نفت یکی دیگر از حوزه‌های فعالیت سندیکا بود. پس از اعلام ریاست مهندس بازرگان بر دولت موقت، سندیکا راهپیمایی کارکنان صنعت نفت در نوزدهم بهمن ماه را در تهران برنامه ریزی و اجرا نمود.

سندیکای مشترک به این منظور یک روز قبل در اطلاعیه ای ضمن تبریک به ملت ایران به خاطر ورود آیت الله العظمی خمینی از کارکنان صنعت نفت دعوت کرد که در ساعت نه صبح روز پنجشنبه نوزدهم بهمن مقابل سازمان برنامه حضور یابند تا به دیدار امام خمینی بروند و سپس برای پشتیبانی از دولت بازرگان راهپیمایی کنند. این راهپیمایی در موعد مقرر برگزار و بعنوان نقطه عطفی در حضور سیاسی کارکنان صنعت نفت ثبت گردید.

همکاری اعضای سندیکا در آبادان با هیئت اعزامی از سوی رهبر انقلاب یکی دیگر از فعالیت‌های انقلابی کارکنان صنعت نفت بود. در همان مقطع سودجویانی نیز بودند که با احتکار، کم فروشی و گران فروشی سعی در سوءاستفاده از شرایط موجود داشتند. به همین دلیل هیئت اعزامی به مناطق نفت خیز ضمن صدور اطلاعیه شماره ۱۹ با اشاره به بهبود وضع بنزین و نفت سفید از مردم خواست که گازوئیل را گرانتر از قیمت عادی خریداری نمایند و در صورت مشاهده تخلف مراتب را با ذکر شماره نفتکش به شماره‌های ۷۵۳۲۱۷ و ۷۶۵۹۱۲ اطلاع بدهند.

در این اطلاعیه گفته شده بود که قیمت هر لیتر گازوئیل ۲/۴ ریال می‌باشد که برای تحویل تا میزان دوهزار لیتر در محل فقط ۳۰۰ ریال اضافه بابت هزینه تحویل اخذ می‌شود و برای هر هزار لیتر اضافی نیز هزینه حمل ۱۵۰ ریال خواهد بود.

همچنین در این اطلاعیه اضافه شده بود که بدنبال فروش مقادیری نفت کوره از آبادان و فراهم شدن امکانات بزودی میزان تولید پالایشگاه آبادان افزایش خواهد یافت و در نتیجه این امیدواری هست که میزان تولید نفت گاز را در کشور به ۳/۳ میلیون بشکه در روز برسانیم که این رقم ۷۵ درصد کل مصرف عادی بر مبنای میزان مصرف در سال گذشته می‌باشد و بدین ترتیب کمبود گازوئیل تا حدودی برطرف خواهد شد.

همزمان با انتشار همین اخبار، گزارش‌هایی از راهپیمایی‌ها و درگیری‌های مردم مناطق نفتخیز با ماموران حکومتی منتشر می‌شد. خبرگزاری پارس در همان ایام از اهواز خبر درگیری‌ها را منعکس می‌کرد. از جمله مجروح شدن چهار نفر در آجاجاری در جریان درگیری با ماموران.

خبرنگار این خبرگزاری در هجدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ گزارش داد؛ "در جریان تظاهرات مردم در جلوی شهربانی آجاجاری بدنبال درگیری ماموران با مردم چهار نفر زخمی شدند. فرماندار بهبهان به خبرنگار خبرگزاری پارس در اهواز گفت ساعت یازده صبح دیروز گروهی از مردم آجاجاری بعنوان اعتراض به دستگیری یک نفر توسط ماموران مقابل شهربانی اجتماع کردند و دست به تظاهرات زدند. ماموران نیز به پرتاب گاز اشک آور و شلیک تیر هوایی پرداختند و بعثت درگیری و خشونت زیاد چهار نفر زخمی شدند."

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۳۱۳

پیروزی انقلاب در بیست و دوم بهمن ماه نتیجه و ثمر خون شهدا و مجاهدت و تلاش ملت مبارز ایران در استقرار نظام جمهوری بجای سلطنتی بود که با نفت اوج گرفت و با نفت هم سرنگون شد.

آخرین روز تابستان ۱۳۵۹

سالها زندگی در مناطق مختلف خوزستان از سوسنگرد و کوت عبدالله تا خرمشهر و آبادان کافی بود تا خسرو را که اصالتاً از کردهای مهاباد بود، به اندازه کافی با فرهنگ و روحیات و خلق و خوی ایرانیان عرب‌زبان خوزستان و میزان وطن‌پرستی بالای آنها آشنا کند. به همین دلیل وقتی شنید که تشکیلاتی بنام "جبهه رزمندگان عرب" با گرایش‌ات افراطی قومی در خرمشهر شکل گرفته، دانست که باید کاسه ای زیر نیم کاسه باشد! با این حال این موضوع که "شیخ شبیر"، روحانی مسن و متنفذ خرمشهری هم از ایشان حمایت کرده بسیار باعث تعجبش شد.

غائله "خلق عرب" سه روز بعد از تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی، در تاریخ شانزدهم اسفندماه پنجاه و هفت شکل گرفت و از همان زمان بود که خسرو، راننده لندرور گشت پالایشگاه آبادان احساس می‌کرد این موضوع باید با آنسوی اروند و تحرکات در عراق ارتباط داشته باشد.

شنیده بود که گروهی در ساختمان کنسولگری امریکا در خرمشهر تجمع کرده و موجودیت سازمانی بنام جبهه رزمندگان، یا خلق عرب را اعلان کرده بودند. اول آن را به پای شور و شوق انقلابی مردم گذاشت و اینکه بدنبال راهی برای جبران تمام تحقیرهایی هستند که پهلوی دوم بر ایشان وارد و همواره به جرم عرب بودن به آنها

بی توجهی کرده بود. اما زمزمه هایی که همزمان از آنسوی اروند و از خاک عراق شنیده می شد نشان می داد که موضوع مهمتر از یک شور انقلابی و هیجان اجتماعی است!

از کنسولگری امریکا در خرمشهر همزمان با روزهایی که تحصن‌ها و راهپیمایی‌ها در تهران و در خیابات تخت جمشید، روبروی سفارت امریکا در ایران شروع شد، یعنی آبان ۱۳۵۷ گاه و بیگاه اخباری از فعالیت‌های خلق عرب بگوش می رسید، اما وقتی کنسولگری به فاصله کمی از اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان معترض در تهران تعطیل شد، موجی از ابهام را در بین ساکنان خرمشهر و آبادان ایجاد کرد! این ابهام که دلایل توجه امریکایی‌ها به جریان جدید قومی و افراطی عربی چیست؟!

برای خسرو که انسان باهوشی بود هم‌نشینی امریکایی‌ها و گروهی عرب‌زبان در خرمشهر موضوعی نبود که به سادگی از آن بگذرد! به همسرش گفته بود؛ کار دنیا و سیاست را می بینی خانم! امریکایی‌هایی که شاه ایران را کرده بودند ژاندارم برای کنترل منطقه، حالا با جدایی‌طلبان می‌نشینند! ؟ اگر صدام باز هم هوس اروند را کرد چه خواهد شد؟ همسرش اما بی خبر تر از آن بود که بتواند پاسخی به او بدهد. تنها گفت؛ خدا به دور! نکنه باز هم درگیر بشن! ؟ این بار دیگه نمی شه یک روزه عراقی‌ها رو ساکت کرد.

اشاره آنها به اختلافات دیرپای ایران و عراق بر سر خط مرزی

خود بود. از سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۶ خورشیدی) که صدام حسین در عراق روی کار آمده بود با شاه ایران درگیری‌های دیپلماتیک داشت. یکی از مهمترین مسائل مورد اختلاف رودخانه مرزی بین دو کشور بود که ایرانی‌ها آن را اروندرود و عراقی‌ها آن را شط العرب می‌نامیدند. یکصد و بیست مایل مرز آبی که در عین حال مهمترین آبراه دسترسی به خلیج فارس نیز محسوب می‌شد و خصوصاً برای عراق نقشی حیاتی داشت. این اختلاف نظرها در سال ۱۹۷۱ میلادی برابر با ۱۳۴۹ خورشیدی به درگیری نظامی بین دو کشور منجر شده بود که با قدرت نظامی قابل توجه ایران در آن روزگار به برتری ایران طی بیست و چهار ساعت منجر اما تخم کینه را در دل سیاستمداران عراقی کاشته بود.

دو کشور، چهار سال بعد در الجزایر بر سر میز مذاکره نشستند تا اختلافات فی ما بین را حل کنند. نتیجه این مذاکرات قرارداد موسوم به الجزایر بود. این قرارداد بدلیل انتشار اعلامیه مشترک دو کشور در پانزده اسفند ۱۳۵۳ (۶ مارس ۱۹۷۵) در الجزیره که پیش زمینه امضای پیمان نامه شد و میانجی‌گری مقامات الجزایر در تمام مراحل به پیمان الجزایر معروف شد، اما در حقیقت محل امضای پیمان و پیوستها و موافقتنامه‌های مرتبط در بغداد بود.

این قرارداد در اوج اختلافات مرزی میان ایران و عراق بر سر مالکیت بر آبهای اورند با میانجی‌گری هواری بومدین رئیس‌جمهور

وقت الجزایر بین عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه وقت ایران و همتای عراقی‌اش، سعدون حمادی و در حضور عبدالعزیز بوتفلیقه، عضو شورای انقلاب و وزیر امور خارجه الجزایر امضا شد. در جریان این قرارداد ایران دست بالا را گرفت و بر اساس توافق بعمل آمده مقرر شد عراقی‌ها از دعاوی چهل ساله خود مبنی بر اینکه مرز دو کشور بخش شرقی رودخانه اروند باشد دست بردارند و خط القعر رود را بعنوان مرز بین دو کشور بپذیرند.

خسرو، کارگر زحمتکش ترابری پالایشگاه آبادان که در هنگام عقد قرارداد الجزایر در خرمشهر زندگی می‌کرد، البته از اخبار کردستان ایران و کردستان عراق نیز غافل نبود و علیرغم احساس غرور ملی از این قرارداد که خبر آن خیلی زود در سطح کشور منتشر شد، از اینکه شاه ایران پذیرفته بود در مقابل، از کمک به کردهای عراقی خودداری کند در قلبش راضی نبود. نارضایتی که البته هیچگاه جرات بروز آن را در هیچ جا حتی در خانه نیز نداشت. زیرا مشهور بود که ساواک در دیوارهای منازل شرکتی میکروفون کار گذاشته و هر چیزی را می‌شنود! اما دیگر انقلاب شده بود و به راحتی می‌شد در مورد کردهای عراقی، سینما رکس و خیلی چیزهای دیگر اظهار نظر کرد. گویی انقلاب در ایران به صدام نیز این شهامت و جسارت را داده بود که نارضایتی خود از قرارداد الجزایر را علنی کند!

از اوایل خرداد ۱۳۵۸ بود که شایعاتی مبنی بر تعرض مرزبانان

عراقی به برخی روستاهای حاشیه اروند در خرمشهر منتشر شد. با شدت گرفتن درگیری‌های مرزی، ساکنان روستاهای آن مناطق مجبور به تخلیه روستاهای خود شده و به شهر آمدند. روز بیست و یکم خرداد ۱۳۵۸، دو نفر از پاسدارهای خرمشهر به نام‌های "عباس فرحان اسدی" و "موسی بختور" در منطقه مرزی به دست عراقی‌ها به شهادت رسیدند و این هشدار آغاز جنگی خانمانسوز در منطقه بود!

آبان ماه همان سال، اشغال سفارت امریکا در تهران باعث نزدیکی بیشتر امریکا و عراق شد! صدام، حالا یک همراه نیز پیدا کرده بود. ایالات متحده امریکا، که کارمندان سفارتش در ایران به گروگان گرفته شده بودند و به هر دری می‌زد تا راهی برای رهایی دیپلمات‌های خود بیابد. منافع مشترک این دو کشور را به یکدیگر نزدیک کرد.

جزئیات جلسه‌ای که مقامات امریکایی به پیشنهاد مشاورانی همچون برژینسکی در تیرماه سال ۱۳۵۹ در مرز اردن با صدام حسین داشتند، هیچگاه منتشر نشد! رسانه‌های غربی اخبار این نشست را به گونه‌ای انعکاس دادند که گویی مذاکرات عراق و امریکا هیچ ارتباطی با موضوع ایران نداشته، اما تنها دو ماه پس از آن بود که نخست وزیر عراق، قرارداد الجزایر را یکجانبه لغو و به ارتش خود فرمان حمله به خرمشهر را داد. وی خود را سردار قادسیه دوم نامید و اشاره وی به جنگی بود که منجر به شکست سپاهیان ساسانی از لشگریان عرب

مسلمان در سال ۶۳۷ میلادی شده بود.

علاوه بر ادعاهای مرزی قبلی و همچنین همسویی و پشت گرمی امریکایی‌ها، نکته دیگری که باعث حساسیت صدام شده بود، هراس وی از نفوذ انقلاب شیعی از ایران به داخل کشور عراق بود. حوزه علمیه نجف و شهرهای شیعی کربلا، نجف، کاظمین و سامرا همواره برای تکریتی‌ها کانون بحران محسوب می‌شدند و بدیهی بود انقلاب شیعی در ایران خصوصاً با تأکید رهبر و بنیانگذار آن برای لزوم اتحاد نیروهای شیعی عراق و تلاش برای خارج شدن از ظلم سیستم یعنی در سخنرانی‌های مختلف، به نگرانی نخست وزیر عراق دامن می‌زد.

به نظر دولت عراق اوضاع ایران در آن مقطع نامنظم و دچار هرج و مرج بود. در بغداد این جمله بر سر زبان‌ها بود که در هر گوشه‌ای از هر یک از خیابان‌های ایران یک دولت مستقل وجود دارد. به نظر عراقی‌ها ارتش ایران روحیه خود را از دست داده و دچار آشفتگی و بی‌نظمی شده بود. بنابراین چنین نتیجه گرفتند که موقع آن است که عراق ضربه شدیدی به ایران وارد کند و حکومت انقلابی را سرنگون سازد. به تهدید انقلاب شیعی در عراق پایان دهد و حاکمیت خود را بر اروند تثبیت و موضع نفتی خود را محکم نماید.

صبح روز بیست و دوم سپتامبر ۱۹۸۰ وزیر نفت و دارایی و خارجه کشورهای عضو اوپک در کاخ هابسبورگ وین اجتماع کرده بودند تا مراسم جشن بغداد را طرح ریزی کنند. بیستین سالگرد

تشکیل اوپک در پیش بود. طی دو دهه سازمان اوپک از تشکیلاتی گمنام به گولی در دنیای اقتصاد تبدیل شده بود و به مناسبت برگزاری نخستین جلسه اوپک در بغداد، اعضا مصمم بودند در قالب جشنی در این شهر افسانه‌ای، سالگرد تولد اوپک را جشن بگیرند. ظرف چند دقیقه پس از تشکیل اجتماع، اجلاس در میان غوغایی از اغتشاش، هیاهو و خشم بر هم خورد و جلسه عمومی تبدیل به یک جلسه پشت درهای بسته شد. چه اینک در بغداد موضوع دیگری طرح‌ریزی می‌شد!

در آن روز و در همان دقایقی که وزرای اوپک می‌رفتند تا اجتماع خود را در وین تشکیل بدهند، اسکادرانهایی از هواپیماهای جنگنده عراقی بدون هشدار قبلی به دهها هدف تعیین شده در ایران حمله کردند و نیروهای عراقی در طول یک جبهه گسترده دست به پیشروی در طول مرزهای ایران زدند!

آخرین روز تابستان ۱۳۵۰، آغاز جنگی هشت ساله بر علیه ملت ایران بود و تاسیسات و کارخانجات نفتی در این مدت بارها و بارها مورد هدف دشمن قرار گرفتند. صدام هدف اصلی خود را قلب صنایع نفتی ایران از جمله آبادان و مناطق نفتخیز ایران قرار داده بود و تصور می‌کرد با یک حمله برق‌آسا به تمامی اهداف خود می‌رسد. البته این نظریه منحصر به بغداد نبود. در وین نیز که جلسه وزرای اوپک با رسیدن خبر حمله عراق به ایران تعطیل شد، ظاهراً فرض جهانی بر

این بود که جنگ ظرف یک یا حداکثر دو هفته به پایان می‌رسد. اما گویی تحلیلگران نظامی کشورهای عربی و غربی یک چیز را فراموش کرده بودند و آن هم قدرت تاریخی ایرانیان در دفاع از مملکتشان بود!...

سالها از جنگ هشت ساله می‌گذرد و امروز خسرو نیز همچون بسیاری دیگر از هموطنان خود خاطراتی از آن ایام را در ذهن و البته ترکش‌هایی در بدن دارد. ترکش‌هایی که یادگار حمله هواپیماهای عراقی به پالایشگاه آبادان هستند.

خسرو همچون بسیاری دیگر از همکاران بازنشسته خود می‌داند که با توجه به گستردگی شریان‌های انتقال نفت کشور، شرکت خطوط لوله و مخابرات ایران با بیش از هفتاد و شش مورد حمله و بمباران هوایی، اولین هدف حملات دشمن بود.

پالایشگاهها به عنوان نقطه‌ای کلیدی در امر تبدیل نفت خام به فراورده‌های نفتی از دیگر اهداف دشمن بودند و در مجموع پالایشگاههای کشور حدود شصت و نه بار در آتش کینه دشمن سوختند و دوباره به همت کارکنان تلاشگر صنعت نفت بازسازی شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفتند. در این میان پالایشگاه آبادان با قرار گرفتن در کانون آتش جنگ، به تنهایی بیست و دو بار مورد حمله نیروهای رژیم بعثی واقع شد.

شرکت نفت فلات قاره نیز به عنوان یکی از بخش‌های حیاتی

صنعت نفت در منطقه استراتژیک خلیج فارس نزدیک به پنجاه و شش بار تهاجم نظامی را در تاسیسات و سکوهای خود شاهد بود. مناطق عملیاتی این شرکت شبها و روزهای زیادی را بیاد می‌آورند که کارکنان پرتلاش در میان دود و آتش، برای گردش چرخ‌های اقتصاد میهن اسلامی تلاش کرده‌اند. صدور نفت در روزهای سخت جنگ هشت ساله تبدیل به امری مخاطره‌آمیز در پهنه آبهای خلیج فارس و دریای عمان شده بود، به همین دلیل نفتکش‌های مربوط به شرکت‌های خارجی حاضر به پذیرش خطر نبودند و تنها در سایه رشادت کارکنان شرکت ملی نفتکش امکان صدور نفت ایران وجود داشت. شرکتی که در طول جنگ تحمیلی بیش از سی و نه بار شاهد تهاجم دشمن به کشتی‌ها و تاسیسات خود بود.

مناطق نفت‌خیز جنوب با تمرکز تاسیساتش در خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد، همواره هدف اصلی جنگنده‌های بمب افکن دشمن بشمار می‌رفت و با مروری گذرا به تاریخ تهاجم‌های صورت گرفته به تاسیسات این بخش از صنعت نفت کشورمان، کمتر روزی از جنگ تحمیلی را می‌توان بدون حمله به مراکز حساس نفتی در مناطق نفت‌خیز جنوب یافت.

در طول دوران دفاع مقدس، تاسیسات شرکت ملی گاز ایران بیش از سی و دو مورد و شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران، شانزده بار و تاسیسات شرکت ملی حفاری ایران بارها و بارها هدف تهاجم و

بخش سوم: تاریخ سیاسی نفت □ ۳۲۳

تخریب دشمن قرار گرفت اما ققنوس نفت هربار از خاکستر تاسیسات
آسیب دیده و منهدم شده به پرواز درآمد تا ایران بماند.^۱

۱. توضیح: در تنظیم این یادداشت از کتابهای: تاریخ جهانی نفت، جهان در قرن بیستم، دا، جنگ و نفت، و شماره های ۴۱۱ و ۴۱۲ نشریه مشعل استفاده شده است. اسامی جز نام "خسرو"، واقعی و آمار و اعداد مستند هستند.

فیدوس، روزی برای کار و روزی برای جنگ

"هشدار دهنده معذور است؛ این صدای گوینده رادیو بغداد بود که با لهجه عربی سعی می‌کرد به زبان فارسی، نام شهرهایی که قرار بود مورد حمله هوایی قرار بگیرند را اعلام کند. اعلامی که آبادان و اهواز و مسجدسلیمان و دزفول یک پای ثابت آن بودند و در هر مرحله نام شهرهایی دیگر به این نام‌ها افزوده می‌شد.

به فاصله کمی بعد از این هشدار رادیو بغداد، رادیوی ایران برنامه‌های خود را قطع می‌کرد: "... شنوندگان عزیز، توجه فرمایید! شنوندگان عزیز توجه فرمایید! آژی‌ری که هم اکنون می‌شنوید، اعلام وضعیت قرمز است. معنا و مفهوم این آژی‌ری این است که خانه یا محل کار خود را ترک نموده و به پناهگاه بروید ..."

پاییز سال ۵۸ آقای کریمی، استاد کار ابزار دقیق شرکت نفت مسجدسلیمان مامور شده بود تا دستگاه‌های آژی‌ری قدیمی را که در سه منطقه شهر باقی مانده بودند بازبینی و راه اندازی نماید تا بتوان از آنها برای اعلام وضعیت قرمز و سفید در سطح شهر استفاده کرد.

فیدوس‌هایی که بقول ساکنان محلی "شیت کارخونه" (=سوت کارخانه) نامیده می‌شدند و آقای کریمی مامور شده بود تا این دستگاهها را که در پالایشگاه بی بی یان، ساختمان آتش نشانی نمره چهل و تعمیرگاه (ورک شاپ) چشمه علی که البته دیگر تحویل

ارتش شده بود، مورد بازبینی و تعمیر قرار دهد.

صبح اول وقت، آقای کریمی دو تا از بچه ترینگی‌های قسمت ابزار دقیق را سوار بر لندرور شرکتی تحت اختیار خود کرد تا به وظیفه جدیدشان رسیدگی کنند. روی شیشه‌های پنجره‌های دفتر رئیس ابزار دقیق با نوار چسب کاغذی علامت ضربدر کشیده بودند تا در زمان حمله هوایی و شکستن دیوار صوتی بوسیله میگ‌های عراقی نشکنند و از بین ضربدرها آقای کریمی، رئیس ابزار دقیق را دید که تلفنی صحبت می‌کرد. فهمید که با رئیس کل تعمیرات صحبت می‌کند. چون رئیس فقط وقتی با رئیس کل تعمیرات تلفنی صحبت می‌کرد از روی صندلی‌اش بلند می‌شد. منتظر نماند و بعد از اینکه مطمئن شد "چوکروها" (چوکرو، لفظی بود که آقای کریمی برای صدا کردن نوجوانان ترینگی تازه استخدام شده استفاده می‌کرد. کلمه‌ای که ریشه‌ای هندی داشت) وسایل را پشت لندرور گذاشته‌اند، به سمت بی بی یان راه افتادند.

از جاده نمره چهل انداختند پشت گاراژ قدیمی مستوفی و از آنجا سربلایی کاروانسرا را تا زمین‌های گلف ادامه دادند تا به "بی بی یان" برسند. شهر در حالت جنگی بود و از مرکز شهر اگر بخواستند بروند تا ظهر هم نمی‌رسیدند.

به پالایشگاه که رسیدند یک نفر با لباس نظامی منتظر آنها بود. گویا از فرمانداری آمده بود تا مطمئن شود شرکت نفت آژیر کارخانه

را راه اندازی می‌کند. آقای کریمی از اینکه کسی در کارش فصولی کند خوشش نمی‌آمد، بخاطر همین مامور نظامی را چندان تحویل نگرفت و به او گفت در اتاق نگهبانی منتظر باشد تا کارشان تمام شود. بالای بام که رفتند تا دستگاه را بازبینی کنند یکی از بچه‌ها از آقای کریمی پرسید: "اوستا، این دستگاه کارش چی بوده قدیما؟" آقای کریمی در حین در آوردن آچار فرانسه برایشان توضیح داد که: ... امروزه وقتی افراد می‌خواهند در ساعت مشخصی از صبح بیدار شده و در محل کار خود حاضر شده یا به برنامه خاصی برسند؛ از زنگ ساعت یا زنگ بیدار باش تلفن همراهشان استفاده می‌کنند. اما در غیاب چنین تکنولوژی‌هایی در گذشته نه چندان دور در مناطق نفت خیز ایران صدای "فیدوس" زنگ بیدار باش و اعلام وقت برای افراد بیشماری بود که کار در صنعت نوپای نفت ایران را برگزیده بودند.

مشخص نمودن و تفهیم ساعت کار به کارکنان؛ یکی از مشکلات آغاز فعالیت‌های صنعت نفت در مناطق نفت خیز بود. برای افرادی که بیشتر آنها نماز ظهر و مغرب؛ که مهمترین فریضه زندگی‌شان محسوب می‌شد را به تقریب و با زاویه تابش آفتاب مشخص می‌نمودند؛ مشخص نمودن زمانی مشخص و یکسان برای آمدن و رفتن کاری ساده نبود. اما نفت در آغاز راه بود و نظم لازمه تثبیت و ماندگاری آن.

در آن روزگار "ساعت" برای بسیاری از افراد دستگاهی لوکس و اشرافی محسوب می‌شد که طبقات متوسط و فقیر جامعه نه نیازی بدان داشتند و نه یارای خریدنش را! و کارگران صنعت نفت از میان همین افراد بودند.

کارگران موسمی، چوپانان و کشاورزانی که در مدت حضور در قشلاق به کار شرکت تن می‌دادند و با فرا رسیدن فصل کوچ ماندن برای آنان بسیار سخت بود و شگرد متولیان صنعت نفت برای فایق آمدن بر این مشکل ایجاد جذابیت بود و تشویق کارگران موسمی برای ماندن و کارکردن.

تشویق‌ها و جذابیت‌های ایجاد شده به مرور مؤثر افتاد و صنعت نفت دارای کارگرانی گردید که حاضر بودند بمانند و کار کنند. اما کار هم می‌بایست دارای نظم و ترتیب می‌شد و بدین گونه بود که لزوم وجود وسیله‌ای برای ایجاد نظم کاری در دستور کار قرار گرفت.

خانه‌ها و کپره‌های کارکنان در نزدیکی پالایشگاه‌ها و کارخانجات بود و راهکار مد نظر این بود که با صدای آژیر گونه‌ای بتوان این نظم را بوجود آورد. بدین گونه بود که در ابتدا سوت‌های مکانیکی که با جریان فشار باد و گاز کار می‌کردند و مدتی بعد نمونه‌های الکتریکی این سوت‌ها در تاسیسات نفتی بکار گرفته شدند تا کارگران صنعت نفت خود را به رعایت ساعات کار عادت دهند. آغاز نصب و استفاده از این آژیرها در مسجدسلیمان و آبادان بود و به تدریج با کشف و

بهره‌برداری و ایجاد مناطق جدید نفتی، درجا‌های دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفتند.

بیشتر نمونه‌های تهیه شده بدین منظور نیز آژیرهای ساخته شده در کارخانجات SECOMAK بودند که دارای تجربه‌ای فراوان در این زمینه بود. آژیرها بر فراز تاسیسات نفتی قرار گرفتند تا صدای آن در منازل کارگران به خوبی شنیده شده و آنان را به کار روزانه فراخوانی نماید.

به وسیله همین آژیرها، که در آبادان بدانها "فیدوس" و در مسجدسلیمان؛ به گویش بختیاری، تحت عنوان "شیت کارخونه" از آنها یاد می‌کردند؛ کارگران متوجه شروع و پایان زمان کار خود می‌شدند.

صبح‌ها قبل از ساعت هفت، که زمان شروع کار در پالایشگاه‌ها و یونیت‌ها بود، صدای "فیدوس" سه نوبت در فضای محله‌های کارگری همجوار با تاسیسات طنین انداز می‌شد تا کارگران از خواب برخیزند و برای حضور در محل کار آماده شوند.

بار اول سه سوت متوالی؛ خواب‌نوشین بامداد رحیل را از چشم کارگران می‌ربود تا با شنیدن دو سوت متوالی در نوبت دوم صبحگاهی به محل کار خود رهسپار شده باشند و تک سوت نوبت سوم صبحگاهی آوایی بود که هیچ کارگری دوست نداشت پشت دروازه کارخانه آن را بشنود. چون در این صورت آن روز از کار

محروم بود!

چه بسیار کارگرانی که قبل از صدای فیدوس از خواب برخاسته و بر سجاده بودند و البته بودند افرادی نیز که شب هنگام با توهم صدای فیدوس از خواب بر می‌خواستند و سراسیمه متوجه اشتباه خود می‌شدند و باز می‌آرمیدند.

فیدوس ظهر هم یک بار به صدا در می‌آمد تا کارگران دقایقی را به صرف نهار بیردازند و اهل نماز نماز بخوانند و پس از آن کار ادامه داشت تا ساعت چهار و نیم بعدازظهر که صدای فیدوس کارگران را مجاز به رفتن به خانه می‌نمود.

زنان با شنیدن صدای فیدوس عصرگاهی جلسات خود را با زنان همسایه در جلوی لین‌های کارگری تعطیل می‌کردند تا با آب و جاروب حیاط و آماده کردن یک استکان کمر باریک چای خوشبوی سهمیه رشن، پذیرای همسران خود باشند و شنیدار حرفهای ایشان از اضافه حقوق و رشن و

مسئولیت به صدا در آوردن آژیر معمولاً بر عهده مسئول مشخص شده برای این کار بود که ساعتی دیواری در اتاقکش نصب می‌شد و وظیفه داشت در ساعتی مقرر - که معمولاً با رنگ کردن شماره مورد نظر روی ساعت مشخص می‌شد - آژیر را به صدا در آورد.

توضیحات آقای کریمی به اینجا که رسید، سرویس و راه اندازی آژیر به پایان رسیده بود. تایمر سوت را روی دو حالت منقطع و ممتد

تنظیم کردند و از آن پس علاوه بر گوینده رادیو، فیدوس‌های نفتی نیز مردم را به پناهگاه می‌فرستادند.

آژیرها اینبار نه برای فراخواندن کارگران، بلکه برای هشدار به ساکنان مناطق نفت خیز برای رفتن به پناهگاه بود تا از حمله دشمن در امان بمانند.

بوق ممتد وضعیت قرمز آژیر حمله بود و آخرین صدایی که برخی از اهالی مناطق نفت خیز قبل از شهادت آن را شنیدند...

و امروز سی و چند سال پس از آغاز آن جنگ ناخواسته، کارخانه‌ها فرسوده شدند. شهرهای نفت خیز آنقدر بزرگ شدند که صدای فیدوس کهنه روی دیوار کارخانه‌ها و پالایشگاه‌ها دیگر به همه جا نمی‌رسید. جنگ با تمام زشتی‌هایش به پایان رسید و فیدوس‌ها هر چقدر از یادآوری اعلام شروع و پایان کار و تولید خرسندند؛ از یادآوری صداهایی که برای اعلام وضعیت قرمز تولید کردند متفرنند.

از دفتر مرکزی کمپانی نفت تا موزه دفاع مقدس

مسافر خرمشهر که باشی، فرقی نمی‌کند ایام عید باشد و در قالب کاروان راهیان نور، یا در طول سال و مسافرت شخصی به همراه خانواده. رزمنده قدیمی باشی یا دهه شصت و هفتادی که از جنگ فقط خاطرات بزرگترها را شنیده، در هر صورت حتماً گذرت به موزه دفاع مقدس خرمشهر می‌افتد. ساختمانی قدیمی که علیرغم اصابت تیرها و ترکش‌ها، همچنان پابرجاست و از بناهایی است که شاهد سوم خرداد ۱۳۶۱ و آزاد سازی خرمشهر بوده.

سومین روز از خرداد ماه هر سال، یادآور آزاد سازی خرمشهر از دست دشمن بعثی در سال ۱۳۶۱ خورشیدی است. روزی که محمد جهان آرا نبود تا ببیند شهر آزاد گشته و جوانان خرمشهر در مسجد جامع جمع شده‌اند و پرچم پر افتخار ایران را بار دیگر بر فراز شهر به اهتزاز درآورده‌اند و عده‌ای دیگر در همین ساختمان که امروز موزه دفاع مقدس است، نماز شکر می‌خواندند.

خیلی‌ها خرمشهر را دیده‌اند. خیلی‌ها به موزه دفاع مقدس این شهر رفته‌اند، اما کمتر کسی متوجه شده که این ساختمان که علیرغم اصابت تیرها و ترکش‌ها همچنان پابرجاست، همان ساختمان قدیمی صنعت نفت در خرمشهر است! دفتر مرکزی کمپانی نفت، که اگر در سال ۱۳۶۱ شاهد پایین آمدن پرچم عراق از فراز خود بود، در سال ۱۳۳۰ و اتفاقاً در خردادماه آن سال نیز شاهد پایین کشیدن پرچم

بریتانیا و تابلوی کمپانی نفت انگلیس و ایران و اهتزاز پرچم سه رنگ ایران بر فراز خود بود! تکرار شگفت آور تاریخ!؟

همان ساختمانی که در خرداد ۱۳۳۰ اعضای هیئت خلع ید پس از کوتاه کردن دست انگلیسی‌ها از خوان نفت خوزستان، برآستانه آن عکسی به یادگار گرفتند. ساختمان قدیمی صنعت نفت از خرداد ۱۳۳۰ تا خرداد ۱۳۶۱ شاهد چه رویدادها که نبود!؟

در خرداد ۱۳۳۰، چنانچه می‌دانیم هنگامی که هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران و نمایندگان کمیته مشترک نفت مجلس وارد مناطق نفت خیز شدند، همچون قهرمانانی ملی از ایشان استقبال شد. هیئت اعزامی روز بعد در خرمشهر نیز با استقبالی قابل توجه روبرو شد و نمایندگانی نیز که به اهواز / مسجدسلیمان و سایر مناطق نفت خیز عزیمت کرده بودند هم با استقبالی چشمگیر و قابل توجه روبرو شدند.

امیرعلایی، وزیر اقتصاد دولت دکتر مصدق بعنوان مامور ویژه دولت به خوزستان اعزام شده بود تا بر انجام مذاکرات هیئت خلع ید که افرادی همچون مهندس مهدی بازرگان، دکتر متین دفتری (داماد مصدق)، حسین مکی، اردلان، مهندس بیات و دکتر علی آبادی در آن عضویت داشتند با کمپانی نفت نظارت داشته باشد.

مدیران کمپانی به خوبی متوجه عزم ملی ایرانیان برای در دست گرفتن مدیریت صنعت نفت بودند و بهمین دلیل سریعاً در ساختمان

خود دفتری برای آنان در نظر گرفتند. بعد از ظهر روز دوشنبه بیستم خرداد ۱۳۳۰ اولین تصمیم هیئت مدیره موقت مبنی بر نصب تابلوی تهیه شده با عنوان؛ "هیئت مدیره موقت مامور اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت" و پرچم ایران بر فراز عمارت مرکزی شرکت سابق در خرمشهر با تشریفات خاصی انجام شد. امیر علایی نطقی ایراد کرد و پس از آن در حالی که سرود ملی مترنم بود، پرده از تابلو برداشته و پرچم ایران به اهتزاز درآمد.

همه مردم خرمشهر شاد بودند و ساختمان تاریخی صنعت نفت نیز در این خوشحالی سهیم بود و از اینکه پرچم پرافتخار ایران بر فرازش خودنمایی می‌کرد، مغرورانه شادمان بود.

ساختمان البته شاهد حوادث تلخ و شیرین دیگری نیز بود. قیام سی تیر، کودتای بیست‌وهشت مرداد، واگذاری ساختمان به کنسرسیوم و پس از آن به شرکت‌های عامل و بالاخره انقلاب اسلامی اهم رویدادهایی بود که این ساختمان تاریخی نیز شاهد و ناظر آن بود! و سرانجام جغد شوم جنگ...

ناآرامی‌ها در خرمشهر قبل از شروع رسمی جنگ عراق بر علیه ایران با درگیری‌های داخلی خلق عربی‌ها در خرمشهر آغاز شده بود. سه روز بعد از تشکیل کمیته انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۶، سازمانی به نام "جبهه رزمندگان عرب" با گرایش قومی - عربی در ساختمان سابق کنسولگری امریکا در خرمشهر

توسط گروهی اعلام موجودیت کرد!

تلاش این سازمان که به سازمان سیاسی خلق تبدیل شد، بالا بردن روحیه و عصبیت قومی بود. این گروه، ایرانیان عرب زبان خوزستان را از رفتن به نهادهای دولتی نهی می‌کردند و غیر عرب‌ها را در بین خود نمی‌پذیرفتند.

حمایت شیخ محمدطاهر آل شبیر، رحانی مسن و دور از سیاست خرمشهری خواسته‌های این گروه را دامن زد. همین گروه بودند که وقتی مهندس بازرگان برای سخنرانی به خرمشهر آمده بود تا با مردم علاوه بر مرور خاطرات تاریخی خود از خلع ید از کمپانی نفت انگلیس، درخصوص انقلاب اسلامی سخن بگوید، چنان جوی ایجاد کردند که مانع سخنرانی وی شدند!

در چنین اوضاع و احوالی بود که صدام حسین نیز قرارداد الجزایر مبنی بر تعیین خط مرزی و تقسیم اروند رود را پاره کرد و برای بازپس‌گیری کنترل بر این آبراهه حیاتی به ایران حمله کرد. البته دلایل بلندپروازانه دیگری نیز برای عبور از اروند و پیشروی بسوی خرمشهر مطرح بود که مهمترین آن بدون شک طلای سیاه خوزستان بود!

چند ماه قبل از آغاز رسمی جنگ در سی‌ویکم شهریور ۱۳۵۹ و حمله جنگنده‌های عراقی به فرودگاه‌های ایران، در خرمشهر و مرز با عراق جنگ عملاً آغاز شده بود! روز بیست و یکم خردادماه ۱۳۵۹

دو نفر از پاسدارهای خرمشهر به نام‌های عباس فرحان اسدی و موسی بختور در منطقه مرزی بدست نیروهای عراقی به شهادت رسیدند تا نخستین شهدای ایرانی جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران لقب بگیرند.

پس از حمله گسترده نیروهای بعثی به خوزستان و سقوط خرمشهر، ارتش و نیروهای مردمی ایرانی تلاش کردند تا خرمشهر را آزاد کنند. نخستین عملیات مشخص بدین منظور عملیات نصر بود که از پانزدهم تا هیجدهم دیماه ۱۳۵۹ انجام شد و البته نافرجام ماند و هویزه نیز به تصرف عراق درآمد. در ادامه تلاش‌های رزمندگان ایرانی، نهایتاً عملیات بیت المقدس منجر به آزادسازی خرمشهر شد. سربازان عراقی بر روی دیوارهای ساختمان قدیمی نفت در خرمشهر که این بار مقر فرماندهی عراقی‌های متجاوز شده بود، نوشته بودند؛ آمده‌ایم تا بمانیم! غافل از اینکه رزمندگان ایرانی ساختمان قدیمی نفت و خرمشهر را به قیمت خونین شهر شدن از آنان پس خواهند گرفت.

امروز ساختمان تاریخی نفت در خرمشهر با عنوان مرکز فرهنگی دفاع مقدس خرمشهر تمامی این حوادث و رویدادها را در دیوارهای خود جای داده است. اگر به بازدید از خرمشهر و موزه دفاع مقدس این شهر رفتید، خوب گوش کنید! این موزه تاریخی روایت‌های زیادی از تاریخ ایران برای شما بازگو خواهد کرد.

از تولدش در نفت تا پایین کشیدن پرچم بریتانیا از فراز آن. از عباس فرحان اسدی و موسی بختور و بهنام محمدی و محمد جهان آرا و خیلی‌های دیگر که با خون خود از ایران دفاع کردند.
خوب گوش کنید...
موزه‌ها سخن می‌گویند...

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل محمدی و فتاحی، تهران، نی، ۱۳۸۰.
۲. افراسیابی، بهرام. زندگی طوفانی و خاطرات سید حسن تقی‌زاده، تهران، علمی، ۱۳۷۲.
۳. افراسیابی، بهرام. مصدق و تاریخ، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰.
۴. افشار، ایرج. پرونده‌های صالح (درباره اللهیار صالح)، تهران، کتاب روشن، ۱۳۸۴.
۵. افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به خورستان، تهران، هنر، ۱۳۶۶.
۶. امتیاز نامه داری، قرارداد ۱۹۳۳ و لایحه الحاقی گس-گلشایبان، تهران، شرکت عامل نفت، ۱۳۴۶.
۷. امیر علایی، شمس الدین. خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، تهران، دهخدا، ۱۳۵۷.

۸. امیری، مه‌راب. خوزستان، تهران، بی تا.
۹. اوژن بختیاری، ابوالفتح. تاریخ بختیاری، اصفهان، بیتا، وحید.
۱۰. برهان، عبدا... . کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق، تهران، علم، ۱۳۷۹.
۱۱. بقایی، مظفر. خاطرات (ویرایش محمد طلوعی)، تهران، علم، ۱۳۸۲.
۱۲. بنجامکی، جورج نفت و دولت در خاورمیانه، ترجمه علیقلی عالیخانی، تهران، اقبالی، ۱۳۴۲.
۱۳. بهنود، مسعود. ار سید ضیا تا بختیار، تهران، سخن، ۱۳۷۱.
۱۴. بیل، جیمز و راجر لوئیس. مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
۱۵. پزشکزاد، ایرج. «قانون اختیارات مصدق و انحلال مجلس از نظر حقوقی»، بخارا، شماره ۲۵، مرداد و شهریور، ۱۳۸۱.
۱۶. پهلوی، رضا. سفرنامه خوزستان، تهران، تهران، مرکز پژوهش نشر، ۱۳۵۵.
۱۷. پیرنیا، حسین. ده سال کوشش در حفظ و بسط حقوق ایران در نفت، تهران، بی تا، ۱۳۳۱.
۱۸. تورنتن، لین. تصاویری از ایران، ترجمه مینا نوایی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۷۴.
۱۹. تیموری، ابراهیم. عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال، ۱۳۶۳.
۲۰. جمالزاده، محمدعلی. گنج شایگان و اوضاع اقتصادی ایران، تهران، نشر کتاب، ۱۳۶۲.
۲۱. حائری، عبدالهادی. نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۲۲. خدادادیان، فرشید. مسجد سلیمان نیم قرن چپاول، تهران، آرویح، ۱۳۸۱.
۲۳. خدادادیان، فرشید. پارسوماش پایتخت گمشده ایران، تهران، آرویح، ۱۳۸۳.
۲۴. خسروپناه، محمدحسین. سازمان افسران حزب توده، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.

۲۵. دمورگان، ژاک. سفرنامه، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، تهران، بی تا.
۲۶. دیترامان، بختیارها در پویه تاریخ، ترجمه محسن محسنیان، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۷.
۲۷. رایینو، لوئی، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
۲۸. رحانیان، داریوش، چالش بین جمهوری و سلطنت در ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۲۹. رشیدیان، نیره زمان. نگاهی به تاریخ خوزستان، چ سوم، تهران، بوعلی، ۱۳۷۲.
۳۰. روحانی، فواد. تاریخ ملی شدن نفت در ایران، تهران، فرانکلین، ۱۳۵۲.
۳۱. روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت، قم، دارالفکر.
۳۲. روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۷۶۰۱ و ۷۴۸۶، ۱۳۵۸.
۳۳. زرین کوب، عبدالحسین. روزگاران، تهران، سخن، ۱۳۷۸.
۳۴. شجیعی، زهرا. نمایندگان مجلس شورا، تهران، مجلس، ۱۳۶۵.
۳۵. صدری، فریدون. پیدایش صنعت نفت ایران، تهران، روابط عمومی شرکت نفت، ۱۳۵۱.
۳۶. عاقلی، باقر. شهریور ۲۰، تهران، سخن، ۱۳۶۷.
۳۷. علم، مصطفی. نفت، قدرت و اصول، چ دوم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
۳۸. عیسوی، چارلز تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار، ترجمه یعقوب آژند، چ دوم، تهران، نشر گسترده، ۱۳۶۹.
۳۹. فاتح، مصطفی. پنجاه سال نفت، تهران، چهر، ۱۳۳۵.
۴۰. قره‌خانی، م. سیاست دولت شوروی در ایران، تهران، مظاهری، ۱۳۲۶.
۴۱. قراردادهای نفتی (دوجلدی)، تهران، اداره کل روابط عمومی وزارت نفت، ۱۳۸۴.

۳۴۰ ■ نفت و زندگی

۴۲. کوهی کرمانی، ح. از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجع آذربایجان (دو جلدی)، تهران، مظاهری، ۱۳۲۵.
۴۳. کاتم، ریچارد. ناسیونالیسم در ایران. ترجمه احمد تدین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۴۴. گارثویت، جن راف. تاریخ سیاسی اجتماعی، ترجمه سهراب امیری، تهران، سهند، ۱۳۷۳.
۴۵. گاز یوروسکی، مارک جی و مالکوم برن. مصدق و کودتا، ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۴.
۴۶. گروه جاما. گذشته چراغ راه آینده، تهران، بی‌تا، ۱۳۶۲.
۴۷. محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (پنج جلد)، تهران، خودکار، ۱۳۳۲.
۴۸. مقداشی، زهیر. تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران، پیروز، ۱۳۵۴.